

سپاروون

شماره ششم - زمستان ۱۳۸۸ - ۱۰۰ صفحه - ۱۰۰۰ تومان
شماره هفتم - بهار ۱۳۸۹ - ۱۰۰ صفحه - ۱۰۰۰ تومان



آواز دریا شعر عاصی

تعمیراتی با فرهنگ دریا و شعر عاصی

شماره ۱۰۰

لکی فائیف



دہ دہ دہ

دعوتِ خیر اور
شخصِ مہتمم اور
لکے فائیف ہمیشہ بلکہ شہر پارخاٹہ خواجہ بیجو

۳۰۴۱۰ بہ استثنای روزهای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ پاد خدمت شما قرار دارد ۰ اد رس : شہر نومقابل مسجد جامع شیرپور ۰ تلسفون



علی کمریز

قرطاسیه و مجلات سیاه و سفید - جوانان امروز و اخبار هفته را به فروش میرساند
قیمت های مناسب به مناسبت شمع
ادرس: متعل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نموده مجلات و
قرطاسیه با انواع حلقه، سیاه و سفید، وسایل جزایی و مجلات
را به بهترین قیمت به مشتریان گرامی قرار میدهد.
ادرس: مارکیته خسرو کتب
ایستگاه سید

خوراکه فروشی انوش

خوراکه فروش انوش تازه به فعالیت آغاز نموده انواع خوراکه باب
را به قیمت های مناسب عرضه می نماید.
مشتریان دایم خوراکه فروش انوش باشند. همچنان مجلات
و جراید مورد علاقه تا آنجا از این خوراکه فروش
در دسترس قرار می دهد.

آدرس: چوک قلع فتح رت

تابش ویدیو کست

کست های موسیقی و بیرونی و نحوه کار با آن
آدرس: کورس ویدیو کست بدست آید
مجموعه گان و تابش

خوراکه مورد
نیاز شماراییه
فروش میرساند
همچنان بلوزهای
بهاره هند و لباس -
چین از قبیل سیراهن، دامس
چشمه های بزانه، طفلانه و دخترانه
ساخت وطن را با قیمت های نازل به دسترس میرساند.
جمعین محبت فرار میدهد
شما می توانید مجلات و نشریه های مورد علاقه تا آنجا نیز دست آورید.

خوراکه فروشی سید احمد شاه

قرطاسیه فروشی سید احمد شاه
تعمیر کتب
و کتابچه، انواع قلم های
خودکار خود رنگ و به ما قلم
اجتناب از بکار بردن ضرورت تا آنجا به قیمت های مناسب
و رعایت بهشت و شتاب نماید. آدرس: چوک اول فروشگاه بزرگ -
انجام - نمبر تلفن ۱۱۲۲۱

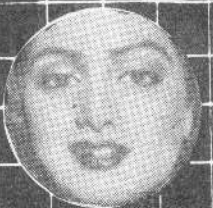
کتاب و مجلات و کار تعاری
تربیتی اوزان و خوب
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ قلع
کتاب، قرطاسیه، مجلات و کار تعاری
تربیتی اوزان و خوب

قرطاسیه فروشی اخبار

قرطاسیه فروشی اخبار
انواع قرطاسیه - جراید و مجلات و لوازمات و لوازم
میدارد - و هم فروش کردن هر نوع اسناد پذیرفته
میشود - به آدرس توجه نمایند
میرساند آن جنوب تا آنجا تمل



صفحه ۱۱۶



صفحه ۱۰۱-۱۰۲

شعر عاصمی

صفحه ۱۱۰

په زره پوری

۱۲

چراغ خاطرات

۵۴

در آینه نور

۲۴

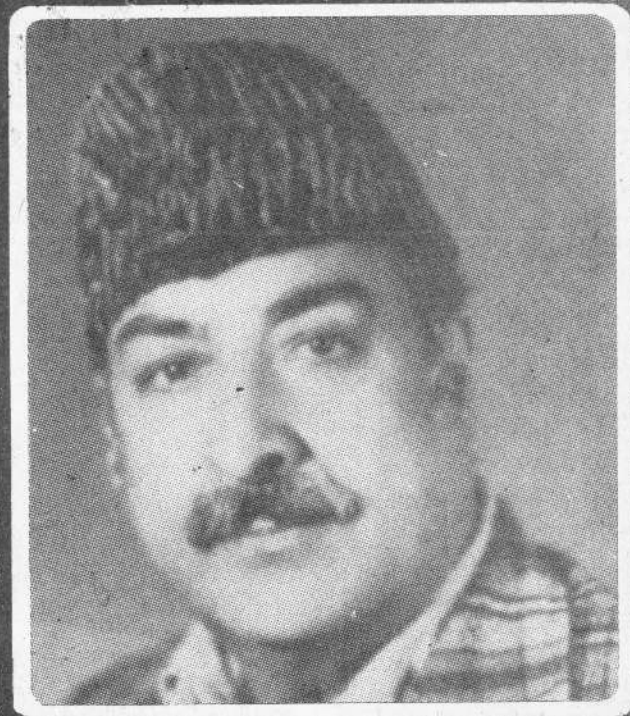
آواز دریا

تولوته

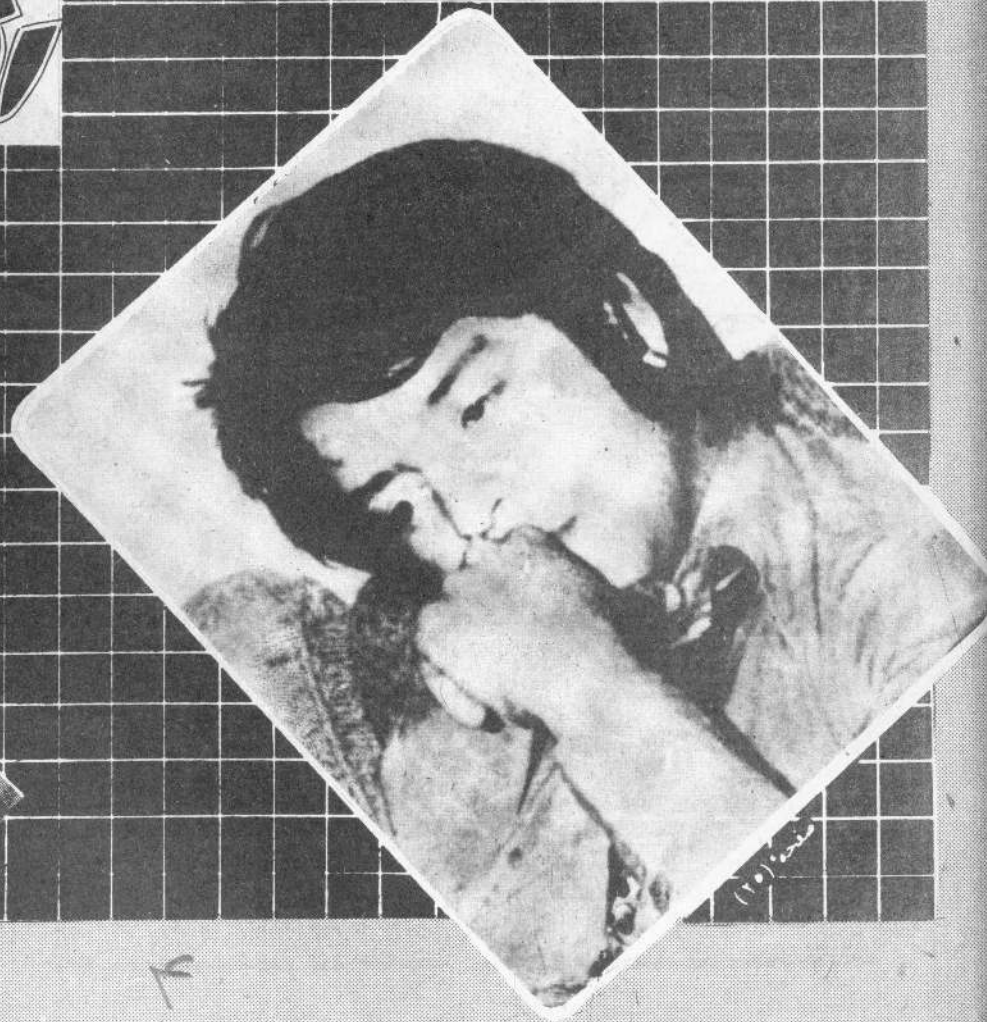
ارتقا درغلاب

ناوی

۱۸



صفحه ۱۱۰



صفحه ۱۱۰



سپاوون

نمارة سوم ماه جوزا ۱۳۶۸ شمارة مسلسل

نشریه اتحادیه ژورنالیستان ج ۱۰

زیر نظر هیات تحریر:
بارق شفیع عاصمی
محمود حمیدی
عبدالله شمس الدان
وہتسورد زریباب
شہیق وجدان

ادرس: مکرورون سم بلاک (۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعہ دولتی
حساب بانک (۱۰۲۳۳) نمبر ۸
د افغانستان بانک

مدیر مسئول: دکتور ظاہر مین
تلفون: ۶۱۶۵۱
معاون: آصف محروبی
تلفون: ۶۲۷۵۱
سوتیپورد: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۵۱، ۵۸، ۳۶

خطاطی: کبیر امیر ویمی تانمسی
ارت وگرافیک: حمید حلیمی و حمید مسعود
تایپ: اسحق جلیلی واحد شاه نصیری
مہتمم: محمد گل

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، مضمین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد. نظریات ارایه شده صرفاً نظر نویسنده میباشد.



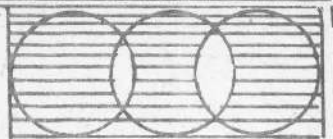
بالاحصار کابل در حدود سال ۱۸۷۰، عکاسی توسط جان بورك .

رازيکه در دل

بهار است

شهر ما مدفون است

نوشته نظام



من در الاحصار قرار ام . گرچه اینجاسیماي گذشته را ندانم و از الاحصار باستانی اثری نیست اما نشانه هایی از پیشینه طولانی آن ناکون باقیست .

من بالاحصار رومی بینم باشکوه جاود انش که هزاران قصه در خود نهفته دارد . بالاحصاری را که شاهد سه جنگ افغانها علیه انگلیس های اشغالگر بود . و سلسله تفرکات بسوی حوادث این جنگ ها کشیده می شود . بالاحصار این مکان قامت بالابا بسیاری از سالهای تاریخ کشور همراه بوده و سلسله حصارهایی آن هنوز ریشه های استوار پیشین خود را حفظ نموده است . بالاحصار در جنگ اول :

انگلیس ها با پلان ازبیش ساخته شده تسخیر افغانستان مگر به بهانه به تخت نشاندن شاه شجاع راه افغانستان را در پیش گرفتند .

با آنکه شمار زیادی از مردم ازاصل توپه انگلیس آگاهی نداشتند تنها حضور نیروهای مسلح بیگانه در کشور و آکنش های فراوانی را موجب گردید . مردم سلاح پدست گرفتند . آنها شاهد آغاز مقاومت همگانی و مخصوصا مقاومت بی مثال اهالی غزنی بودند . سرانجام ((مهمان ناخوانده)) به همراه شاه شجاع به تاریخ هفتم اگست ۱۸۳۹ به کابل رسیدند .

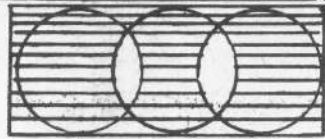
اهالی شهر و اطراف کابل برای دیدن شاه که تازه به کشور باز گشته بود در راه ها و ایالات دیوار ها در انتظار نشسته بودند و همینکه شاه در برابر صفوف مردم ظاهر شد در کنار او جنرال کین و در عقبش قشون انگلیس به نظر رسید . گرمای کوچه های کابل به سردی گراید و هیچ صدایی و سلامی از هیچ یک از مستقبلین شنیده نشد

شاه شجاع همراه با قشون انگلیس مگر با یاسرو نامیدی داخل بالاحصار شد با تاشای پر خورده سرد مردم و مشاهده عمارت سلطنتی بالاحصار پس از سی سال سختی گریست .

انگلیس ها بینهزاره سکرشان را در شهر و الاحصار جا بجا نمودند . همینکه قشون انگلیس در کابل جا بجا گردید سران انگلیس ، در هند و انگلستان ، امر را با شادمانی استقبال کرده و در مقابل القاب رسمی بارون و سرتیپ اکلند سر جان مکناتن اعطا نمودند . انگلیس های جا بجا شده در کابل با آسوده حالی به تفریح و استراحت پرداختند .

بالاحصار شاهد بود که انگلیس ها چگونه پس از جا بجا سازی قوای شان در نقاط ستراتیژیک کشور چهره واقعی شان را ظاهر ساختند مکناتن عملاً به صدراعظم و نایب السلطنه افغانستان بدل شد . و موقف سیاسی شاه شجاع را ازین میتوان قیاس کرد . حتی برای برون شدن افاق تشیمن خود باید اجازه میگرفت . شاه در بالاحصار از طرف گارد انگلیسی حفاظت می شد و کلیه آموزش تحت کنترل آنها قرار داشت . مکناتن ، که دیگر در امور کشور مادت بازی پیدا کرده بود ، ملاشکورخان ، حاکم کابل ، را خلاف میل و رضایت شاه شجاع معزول کرد و سه عوض او محمد عثمان نظم الدوله را به این مقام منصوب کرد .

مکناتن با این کار خود ، در واقمیت امر ، خدمتی را به مردم ما انجام داد . اگر ملاعبد الشکور قبلاً انگلیس را دوست مردم افغانستان جلو داده و مهمانان موفقی کابل وانمود می کرد مگر محمد عثمان ، نظم الدوله



با نحوه امثالش نشان داد که شاه دمت انگلیس ها اسپر است . این مسأله در میدان مردم مسأله ت نموده و واریانت های محاسبات آنها را دقیق تر ساخت .

از آن زمان به بعد مردم با مشاهده اعمال انگلیس ها به نشاندن عکس العمل آغاز نمودند . نام شاه از خطبه انداخته شد .

شهر بالاحصار و اطراف کابل را جشنی فرا گرفت که بزودی در تمامی نقاط کشور سرایت کرد .

XXX

بالاحصار حادثه دیگری را نیز در خاطر ها جا داده است . امیر دوست محمد خان که از اسارت امیر بخارا فرار کرده بود در راس سپاه افغان ، که از کوهستان کاپیسا و پروان جانب کابل در حرکت بودند ، قرار گرفت . اما در حالیکه جنگ و مقام به با انگلیس ها ادامه داشت امیر بطور ناگهانی ناپدید شده و جانب کابل بتاخت روز چهارم ماه نوامبر هنگام عصر وارد دروازه بالاحصار شد . مکناتن با گاردش از هواخوری بازگشته بود ، سلطان محمد خان معتمد امیر دوست محمد ، از عقب به مکناتن گفت . ((امیر دوست محمد خان رسید)) این خبر برای مکناتن به اندازه بی غیر مترقیه بود که به تعجب اندر شد و پرسید ((بالشر)) سلطان محمد جواب داد که : ((نسی)) امیر دوست محمد پس از ملاقات با مکناتن شمشیرش را به او سپرد و موافقت کرد که به هندوستان برود . غایب شدن امیر از اردوی مبارزان کوه دامن بصورت غیر مترقیه و واجب و تسریس انجام گرفته بود . آرامش موفقی یکساله بالاحصار ، که درهاله بی از باهام کشیده شده بود ، ازین رفت

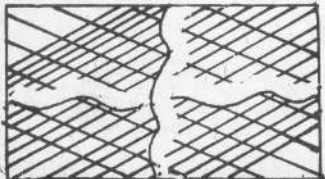
همه روزه به سران انگلیس و شاه شجاع اطلاعات ، نگران کننده می پیرامون آغاز قیام مردم مواصلت می کرد .

گرچه انگلیس ها از نظر نظامی و تسلیحاتی بر قیام کننده گان افغان برتری هایی زیادی داشتند ، اما آنها در برابر اراده مردم بی باخاسته دارای معنویات قوی قرار گرفته بودند .

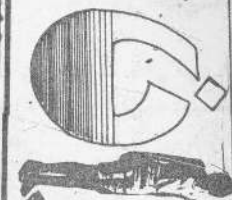
هنگاهی که شعله های قیام مردم زیانه کشیدن گرفت ، بیست هزاره سکر انگلیس در کابل ، بانزده هزار رکندهار پنج هزار درجلال آباد و ده هزار در غزنی ، قلات بامیان و دیگر نقاط کشور مستقر بود . تعداد مجموعی عساکر انگلیسی در افغانستان به پنجاه هزار می رسید که باتوپ هایسی مدرن آمرونی ، قوای سوار و توپچی صحرائی و کوهی و دیگر اسلحه های آتش زامجن بود .

در حالیکه سلاح های افغانها را تشنگه های ((دهن پر)) سیلاره ، پیش قوس ، کارد ، تعداد اندکی از توپهای کوچک و شش پونده تشکیل میداد . مواصلت اخبار نگران کننده به بالاحصار ادامه داشت . شدت حملات افغانها شاه شجاع را واداشت تا به پشتیانی از قیام مردم برخیزد . او در خفا باقیام کننده گان ارتباطاتی برقرار نمود .

رهبران قیام شب اول نوامبر ۱۸۴۱ نقشه جنگ و طرح دشمن را به تصویب رسانیدند . با آغاز قیام استقبال مردم به حدی بود که زنان به مصارف خلفوا و هائی خود نان تهیه کرده و در اختیار قیام کننده گان میگذاشتند . قیام مردم بتاریخ دوم نوامبر ۱۹۴۱ آغاز شد و باخون آخرین فرد قشون آن از افغانستان به پایان رسید «بقیه در صفحه (۶۰)



چیه میگویند؟



کس و کس

و کس و کس



و کس و کس

موسیقی و وقت

تیموتی

الوان

COMS



زنده گی رادوست داریم

هماحصل سال چار پوهنځی اقتصاد :
 زنده گی روڼدي است ازخوبی هاوزشتی ها، ازخوشی هاورنج های بیکران با این همه نسر از ونشیب بازم زنده گی رادوست میدان وخصوصاً آنوقت زندگی درنظر خیلی دوست داشتگی وزیاست که درزنده گی ام اشخاص غیر مد اخله ننمایند وازاشخاص غیبت گو و خسود دور باشم .
 به نظرم درخوشبختی یک خانواده اولاد رول عمد ندارد . من هم آرزودان درآینده صاحب پسرک قند ول باشم .
 - ازینکه پسرگفتید حتماً برایش نام هم انتخاب کرده اید ؟
 - درین باره برای شما خصوصی گفتم ، آنرا ننویسید ، هنوز خیلی وقت آشت ، شره است اگر بیش از وقت در باره داشتن پسر ویا هم اسم آن چیزی برای نشر شدن بگویم .

تعبیه کند . رهمن



خانواده ها باید واقع بینانه بیاندیشند

ظاهره از کارته نوکابل :
 به زنده گی علاقه مند پی وه عشق وفاداری را میسندم د دختران جوان درگرنش عشق شان باید روزگاران بس ازازدواج شان راد نظر داشته باشند باین معنی که مرد زنده گی شان راتغافل برای خوشبخت سازی زنده گی شان انتخاب کنند . البته برای این منظور باید همسر خود رامعیب دوست داشته وه عشق شان وفادار بمانند . خانواده ها باید در باره جوانان واقع بینانه بیاندیشند . به نظر من دختری شایسته همسری است که در بهترین زنده گی اش صرف برای مردی جای موجود باشد ، و زنی شایسته دوست داشتنی است که زنده گی اش را وقت دوستی شوهر و اطفالش میسازد .



من به عشق و آینه دارم

عبد الاحد ثابت فارغ التحصیل لیسه عمر شهید (علا سرباز) :
 عشق مظهر زنده گی است ، عشق چون شعله سوزان آتش در زمستان دلید یرو چون نسیم بامداد بهاران دوست داشتنی است که بدون آن زنده گی تلخ و سوز و چون زمستان سرد و تاریک است .
 - می توانم بیروم که زنده گی خودتان زمستان سرد است یا بهار یوربار .
 - زنده گی خودم به فصل خد انضای شیرین و مطبوع دارد . من عاشق ام وه عشق و آینه دارم . خود اضمینان و باور کامل دارم .



نامزدی یک آزمون است

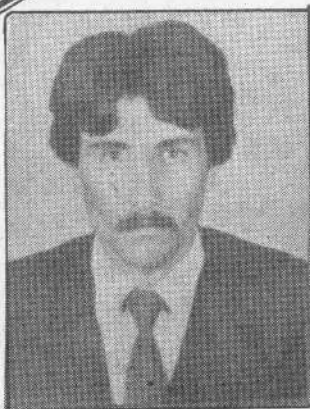
نفسه کار جوان تحصیل
تخنیک ساختمان و جیو دوجی :
عاشق شدن عیب نیست چون
طبیعی است و نیاز اما باید با
احتیاط لازم با آن برخورد کرد .
بخش عشق نه آنست از نامه ها
و دید نهایی نگاهانی مانند
فلمهای هندي آغاز میشود .
عشق یعنی تعیین سرنوشت
عشق یعنی راه یابی به همسری
انسانیت است . و بهترین
راه بر آورده سازی این نیاز
ازدواج است و ازدواج مستلزم
یک آزمون است و به نظرم این
آزمون تعاوت نهاد رجرجان
نامزدی میتواند صورت گیرد و کسی
خواهم تعصبی در دیدن است
آندن مفکوره منفی در این زمینه
وجود نداشته باشد .



پشیمانی از ازدواج بدم می آید

بروین شیرزی کارمند افغان
کارت .

خواست من از همه دختران
جوان آنست که قبل از رو آوردن
به ازدواج بایست برای تشکیل
خانواده صمیمی و سالم آماده گی
لازم بگیرند ، دختران جوان
باید شیوه برخورد و اجرای مسوول
لیت مردم زنده گی شان سرا
بیاموزند . و بیوسته بکوشند
تا طرف مقابل را درک نموده به
همه اصول زنده گی زناشویی
وفادار بوده تا بای جان به آن
حرمت بگرارند . بهترین دوره -
آموزش اصول زنده گی زناشویی
و تدبیر منزل روزگاران تجرد
است . از زمانیکه از ازدواج -
پشیمان میشوند بدم می آید .



از ازدواج میترسیم

غلام ذکریا انسر در توتی سف
انانیه :

از وقتیکه سروکار با متعین
وزنان هرزه است معتقد شده ام که
هرگز به ازدواج و عشق بایک زن
تن درند هم . اینجاقب میله های
زندان زنانی دیده میشوند که
در ظاهر قیانه های شان معصوم
است ، مگر باطن شان از نساد
اخلاقی انباشته است که این امر
مرا از قدسیت زن مشکوک میسازد .
چنانچه یکی شوهرش را کشته
و دیگری بد زنی را ، دیگری د زدی
کرده و اندیگری روسی شده است .
من تلقین شده ام که هرگاه ازدواج
کم بگونه شماری از مردان ، که
بدست همسران شان کشته میشوند
به قتل خواهیم رسید . بنا بر ازدواج
هراس دانه .



عشق واقعی نه عشق مد روز

نبیله نیر و محصل زبان و
ادبیات :
در مورد عشق و ازدواج به این
باور استم که در روزگاران تحصیل
باید این اندیشه ها را از سر بسدور
نگهداشت تا هنگام مطالعه کتابها
و نوشته های درسی مزاحمت ایجاد
نکنند . البته نوصت عشق فزیندن
ازدواج کردن پس از ختم تحصیل
است بنا بران من بعد از تحصیل
خواهم شد .
- دوست دانه که دختران
همیشه در استفاده از مود حد و
معین معیار هارا در نظر گیرند



بزرگمردان زمانه‌ها

به یاد بابای موسیقی استاد سرآهنگ

نوشته: فرهاد دریا



برای حقیقت‌ساز از هنرمند همه زمانه‌ها و بزرگمرد این سرزمین نیابت فقط با ((مرد بزرگی بود)) گفتن بسنده کرد بلکه بیشترش باید شناخت و شخصیت چندین بعدی اش را با معیارها و بد و سیعتر و آگاهانه ای سبک و سنگین کرد . تنها شمار قله‌ای از نخبه های علم و هنر در زمان حیات خود توفیق آنرا یافته اند تا مورد پذیرش مردم و جامعه فرهنگی قرار گیرند و چه بسا بهترینانی که خیلی دیر حتی شاید بعد گذشت سالها و یا حتی قرن های از مرگ شان درک و کشف شده اند که استاد ما سرآهنگ استاد بهترین ما سرآهنگ ترنستان نغمه های لاهوتی صحبت از شمار نخبه گانی ایمن سری بود . حتی امروز هم که ۸ سال از خاموشی اش میگذرد آنچنانکه حقیقت است او را نشناخته اند و به شناخت جوهر اصلی هنر و آهنگش دست نیازیده اند . جواب این سوال که ((چرا زوایای اصلی شخصیت هنری استاد در زمان حیاتش برای اکثر مردم مسکون و متاریک ماند)) شاید زیاد مشکل نباشد زیرا استاد فریاد بود بلند تر از صداهای زمانه اش و انسان بود فراتر از همگانیش

زیرا استاد هنرمندی بود یگانه و آراسته با زور دانش اصیل زیرا استاد بهتر از هر کسی د پرتی با زبان بجزئیانی های ساز آشنایی داشت . زیرا استاد چنگ جا - دوگر و معجزه آفرین نواهای والا عزیز و شریف بود . در مورد استاد همه چیز از اینجا آغاز می باید که او را با بیست یک موزیسین خلاق به حساب آورد تا یک آواز خوان حرفه ای زیرا به ویژه گیهای مسلکی موسیقی کلاسیک چنان ورود کامل و حیرت انگیز داشت که هرگز عیب بینی را یارای انکار د انشا کاد میکش نبود . از آنجا که با تمام معیارهای بهتر و اساسات و ضوابط سنگین علمی موسیقی کلاسیک دقیقاً آشنایی داشت پس این آگاهی زمینه های اجرای متناسب و باحالات اشکال دیگر موسیقی را (هم از موسیقی های تعمیری - غزل - طرز و محلی) برایش هموار کرده بود . گوهری که استاد آنرا نه را پیکانی بلکه پس از عمر هاریاضت و تحمل شاقه ترین تمرینات جسمی و روحی کبابی کرده بود و جوهری که به خاطر رسیدن و دست یافتن بد آن سالها ن درازی زمین اخلاص و اراد تبوشیده و چنان چون مرید مؤمنی خدمت پیرو مراد به جا آورده بود نامش را سنگینی و طهارتی پس بزرگ بخشیده است . او همیشه قدمی فراتر از ذوق و پیش معمول موسیقی عصر خود شراه می سپرد و دستش بر بقیه در صفحه (۹۲)

تولونه په زره پوری دی

سید ایروى نڅاه وایى؟

د قونیه د جنازیم د روزي له پاسه د مویه سماع ترسره کیزی هلته د خرڅنده غارقانو اوز د ه لاسونه لیدل کیزی چی ټول شیان لکه کتابونه ، پانی او ان سنجاق ، دلستونی تنی اوقا - شق او هرڅه د مولانا په زنجیرونو ټنگلی شوی دي له دغوانخوونو ټخه د ژوندانه راز په دي ډول - حکایت کوي :

بریز ده هغه څه چی نه وینو وی نه وینو . او هغه څه چی نه یی اوزو وایى نه اورو . او هغه څه چی نه غواړم یوه شم یوه نه شم . ای زما محبوبه زه یی ستالنه خبرو او سکوت سره جوړوم . میرمن بارد وانگلیسی لیکواله چی په ۱۸۲۶ م کی یی د څر - خید ونکو د رویشانو تکیه لیدلس لیکى :

((دوه واری یی د نڅاه معبد یا داروا دعوامو په قول د خرڅنده د رویشانو د معبد زیارت کړی دی . د تکی د ساجی لاره د یوی ټنگلی پاتی په ۸۴ مخ

زین من بشکست ویدرید ان رکاب مازحق رستم ، اول درجهان هم بد وواى . روم از انقلاب بانگ ماهچون جرسون رکاو ن یا جوړیدی وقت سیران سحاب وایى چی هرکال د سامبر په میاشت کی د مولانا ارادتمندان په قونیه کی په سماع کی گډون کوي اود هغه ورځ نمانځی .

د رویشانو په وړاندی حقیقیس د رویش هیڅکله نه غمجن کیزی . لکه یوکارنه تکراروي . انسان همیشه د خپلی جابیریا ل په جابیز کوی . تیرکارنه اونقلونه تکراروي . هغه د ام چی پخپله یی غورولی دی لځان په کی ټنگار کوي .

هغه رخت چی د ((هابیل)) جمجمه یعنی د لومړی بنیاد م مری په خاوروکی کیشودل شو . انسان یوسپیڅلی شی خاورو ته وسپاره اود خپلی ازادی نقشه یی ټنڅه کسه .

د یوسف د لیدلو هڅه ، اودهغه د کمیس په بوی پوهیدل دي .

سماع هغه رازدی ، چی د ځینو غارقانو په قول محمد (صلی الله علیه وسلم) ویلی دي .

((زه هغه وخت له خدایه سره م چی نه پرشته وی اونه ، بیغمبر))

سماع قلمی ادراک دی چی بریشی ورته لاره نه لري .

د مولانایه وخت کی د سماع په باب زیاتى خبری وی . چی آیا حرامه ده یا حلال ؟ مولانا په دي باب وایى :

هیچ میدانى چه میگوید رساب زاشک چشم واز جگرهای کباب پوستی ام دورمانده من زگوشت چون تنالم در فراق ودر عذاب خوب هم گوید : بدم من شاخ سبز

مولانای بلخ د سماع خو تعریفونه وړاندی کوي :

داس حالت دی چی په المی اسرارو باندي پوهیدنه د لاهوت له آسمانو څخه لیدل کیزی .

سماع له خانه سره جگره ده .

د نیم بسمل مرغه د تیسید لویه خیسر چی په وینواو خاوروکی لوټ ووی .



خونگه چی بی شمیره ستوري به لایتناهی فضاکی شته، نو به دي ټول کولاي شوخیال وکسر و چی د دي ټولو به منځ کی یویا خو په بشپړه توگه له هره بلسوه د حکمی د غونډاړي به شان وي . که د ارنگه وي اوپوه سپاره زمسوزد سیاري به خیر وجود ولري به غوڅه توگه ژوند ي موجود ات هم کیداي شی هلته مناعته راغلی وي او وده بی کړي وي .

پوهان عقیده لري چی د مکرو- بونو په خیر ذره بینی موجودات د دي وس لري چی بشپړ روغ رست له فضا څخه تیر شی . نو به دي- ټول همدغه مسافرین د دي وس لري چی ژوند لمبوي نقطی څخه بل نقطی ته یوس . همدارنگه ناشونی نه ده نور موجودات چی به بشپړه توگه له موز- سره توپیر لري له موز څخه په میلیونونو کیلومتره لري . د ژوند اوو دي وس- لري او ان کیداي شی فکر وکړي او که موز غونډي همداهوانه تنفسی کوي او زموز به شان به خور و بخان نه مړ وي ، بنایی به بل ټول سره ژوند تیر کاند ي .



آیاد هستوگنی یوه بله نړی شته؟

پوهان عقیده لري چی دا- رنگه کارناشونی نه دي . او گواکی نور موجودات وي چی د فکر له نعمت څخه برخمن او د نړی په بله برخه کی ژوند وکړي . هغه توکوته چی زموز وجود تري جوړ شوي دي ، کیداي شی د فضا په یوه بله سیمه کی وي . له بلې خوا به پیدا شوي نړی کی بی شمیره ستوري شته چی کت مترلته ورته دي او باید په میلیونونو ستوري د یوبل غونډي وي .

دهرات تاریخی کلا

زموز د گران هیواد افغا- نستان له تاریخی او ارزښتناکو یاد کارونو څخه یوه د اختیارا- لدین کلا یاد د هرات ارگ دي چی د هرات ښار په شمالی برخه کی موقعیت لري . دغه تاریخی کلا زموز د پلرونو او نیکونو وارښتنن یاد کار دي چی د پیروکلونو وارښد و پیروپوله تیرید وسره سره هماغسی جگه غاړه او په ځانگړي یویا او برتم ولاړه ده او هر دیوال ، هر بڼ او هر لوبه او د پوهی- زموز د هیواد د تیر تاریخ حماسی اوویاړنی منعکسوي . تاریخی شمیر ونکی عقیده لري چی د هرات ارگ د ارتاکوانا د ښار پاتنی شونی دي او اوسنی کلا د همدغه ښار په کډوالو جوړه شوي ده چی وروسته بی داخیال-

والدین کلا په نامه شهرت مو- ندلی دي . ویل کیږي چی دغه کلا د ملک فخرالدین کرت له خوا بیاله سره ترمیم شوه او نړی دلسی برخی بی بیا جوړي شوي . خو کله چی گوډ تیمور په هرات یرغل راوړ او د ښکلی هرات ټپري بر- خنی وړانی او ویجاړي کړي نو د اختیارالدین کلا هم له دغه وحشیانه یوغل څخه په امان کی پاتنی نه شوه . د گوډ تیمور په امر د هرات د ښار او سینیزي دروازي چی د غوري سلاطینو او امیرانو نومونه اولقبونه بري کښل شوي

وه وایستل شوي او (شهرسیز) ته یووړل شوي . خو کله چی امیر شاهخ د سلطنت برتخت کښیناست ، هڅه یی وکړه چی د خپل پلار د- استبداد او وحشیانه اعمالو ننسی ښانی د خلکو له زړونو څخه پاکي کړي او هغه ځایونه چی د د هره امر له خاوروسره خاوري

شوي اوویجاړ شوي و بیرته له سره جوړ او ترمیم کړي . امیر شاهخ د هرات د ښار د نورو تا- پاتی په ۸۵ مخ

گفتگوی با مسعود امید

امید یا رز آینه گلستان ویرانه اش میخورد

رفعه در کبریا هنر گلستان میرزا گلستان



ساخته: کاتب

هرگاه میخواند میخواند بسته از
میباشد که حدای نسیم در بهار
از لای لای شاخه های شکفته
میگذرد. آن وقت موجی از خوشی
در رگهای جان آدم میورد.
او همان گونه که مصومانه
میخواند با چهره مصومانه مقابل
خود می ایستد.
وقتی از او پرس این چیست
که نمیخواهد قدم به کلبه ویرانه
قلبت رنجه نرود آید و جوابم
می خندد. حال از نسیم چهره این
را میپوشاند میگوید: من آنرا
بعضی ها خوانده ام هدم کسی
نیده است.



دریا را به اساسات موسیقی آشنا ساخته است. زیرا قبلاً من عضو گروه باران بودم. شناخت ما از آنجا آغاز شد. در کوشش آموختن هر چه بیشتر استم.

— کی ها آهنگ های شما را میسازند ؟

— بیشتر آهنگ های را برادر من ابراهیم امید میسازد. خودم نیز میسازم.

— کمپوز ساختن مکتب مخصوص دارد آیا شما درین مورد تحصیل کرده اید ؟

— من کمپوز هایم را تحت نظر فرهنگ دریا میسازم، با او مشوره میکنم، او بود که مرا تشویق کرد تا به تلویزیون بیایم.

— فعلاً چه مصروفیت دارید ؟

— سر باز استم.

بقیه از صفحه (۸۸)

— پس چرا این چنین پرسوز میخوانید ؟

— این فقط یک شعر بود از آن خوشم آمد و وقتی آهنگ پرسوز نباشد چی کیفی میتواند داشته باشد.

— این آهنگ اولی تان بود ؟

— نه آهنگ اولی ام (آغوش گرم واکن) بود.

— کدام سال بود که یار را به کلبه ویرانه تان دعوت کردید ؟

— سال ۱۳۶۰.

— تاکنون در لابلای چند پارچه آهنگ، خواست قلبی تان را گنجانیده اید ؟

— ۷ پارچه.

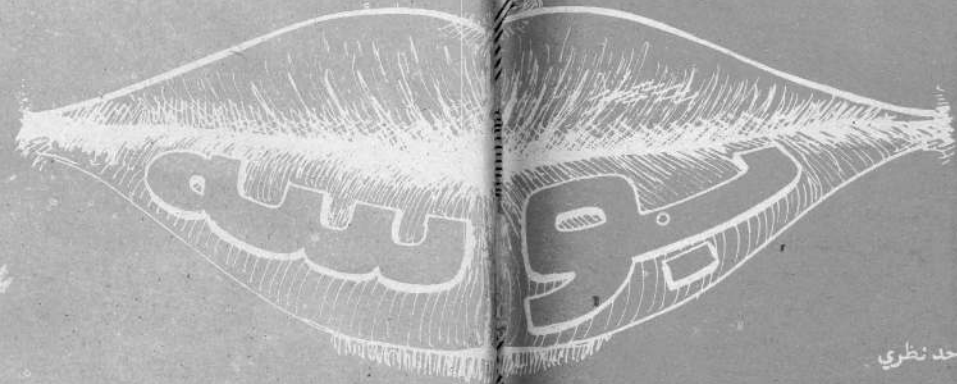
— خوب بالای اصل مطلب بیاییم موسیقی را چگونه شناختید که به آن رو آوردید ؟

— چون در یک خانواد ه هنرمند به دنیا آمدم. لذا همیشه نوای موسیقی در گوشهایم طنین داشت. همه وقت آنرا غمگینانه زده میشدیم و اینگونه وارد دنیای هنر شدیم، هنر موسیقی را تحت نظر پدرم استاد غلام علی (امید) آموختم.

— آیا موسیقی را بصورت اساسی آموخته اید ؟

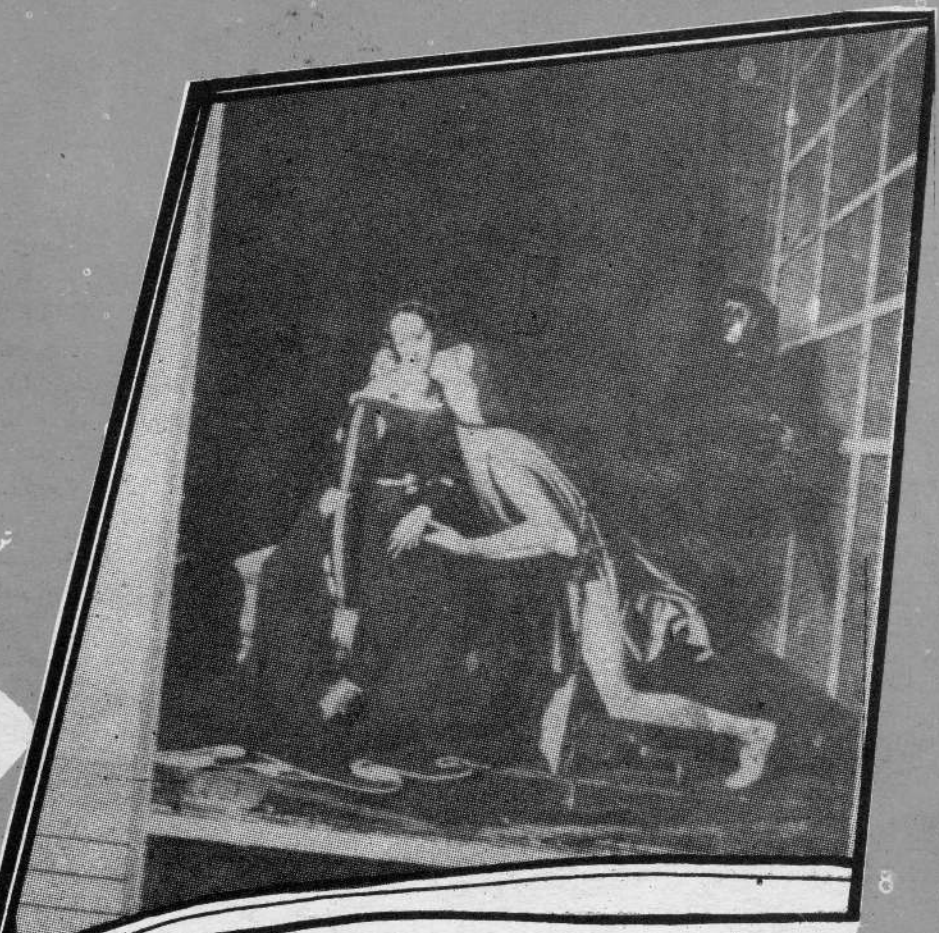
— در باره موسیقی هر قدر در آموخته شود باز هم کم است. من زیاد گوشیدام که بیاموزم و فرهنگ





ترجمه واحد نظري

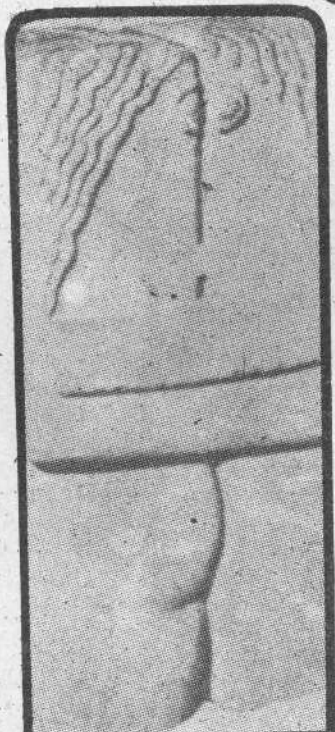
دانشنامه زیبایی



یابلیوفرانچسکه را بخوانیم ، بوسه های آنها راحتی در جنت وصال میدهد. در جلایک برای همیشه بماند .

در دهه های ۷۰ و ۸۰ قرن گذشته ، جای جفت های شاق- ادبی و خیالی را انسانهای کسره خاکی گرفتند . آثاریک آرزوهاو خواب و خیال آفرینش گران خود را منمکن ساخت . توجه نقاشان ، مجسمه سازان و سینماگران به سوی عشق هایی جلب گردید که مخلوط از تمایل فنیکی ، همچانات روانی ، حسادت ، لذت جویی و آرزوهای ناجایز بود . در نقاشی و مجسمه سازی شاق چنان شان داده شد که توسط بوسه با هم پیوند یافتند . بالاخره باید گفت که تصاویر بدبینانه با هم تا جایز بوسه ، در آخرین تحلیل نمایانگر این اندیشه است که بوسه بُعد روانی دارد ، بعدی که در کلمات هزولدا انعکاس یافته ((یک جسم و یک زنده کی استیم))

سندوده اسطوره و افسانه معتقد است ولی او به آسانی میتواند از آتش احساس سبشار باشد . بوسه های ونیره (زهره) و کوهیدون از دوره دوم باروک و نهمینم انگرس نشاندهنده روابطی است که نه مادرانه است و نه پسرانه . در سده های هفده و هجده بوسه عاشق و معشوق در آثار - آفرینش گران بزرگی کم دیده میشود و تم صده آثار آنها را تشکیل نمیدهد . ولی در قرن نوزدهم بوسه های مشهور شاق بگونه شمال لانسپلوت و کینوا راه توستان و اینزولدا ، یابلیوفرانچسکه از ادبیات اروپایی سوره های بهار دلخواهی برای نقاشان میباشد . بوسه های آنها روانهای شان وزندگی شان را تا دم مرگ صس از آن هم در پیوند نگه میدارد . هزولدا به توستان میگوید: ((ملیک وجود یک زنده کی هستیم ، تو و من هر دو برای همیشه یک آفرینش - جدایی ناپذیر استیم))



عشق همیشه بوسه را تشیل میشود

است . در قابل نقاشان رنسانس یک سیکتر رسمی از اشکال آنرا عمدتاً با الهام از اسطوره ها (میتولوژی) و قصه های انجیل به وجود آورده اند . با احساسات روتیک (عاشقانه) را بوجود آوردند و باشند و در همین زمان تا آنرا از تجربه مادی انسان ها مجسزا سازد . با آنهم بوسه سخت در

نگاح ، نمایانگر ارتباط روح میباشد . همین ارتش سمبولیک دیک قانون روزگاران امپراطوری نیز آمده که بوسه بی کسر دیه تا نزدش میداد ، حقوق قانونی زن را واضح میسازد و هم چنان تادیبه جرمه در صورتیکه مریس صورت نمیگرفت . بوسه با وجود سمبولیک بودن آن ، در هنر اوایل صصوت قرون وسطی کم تر تصویر گردیده

فرانسوا پول . در . انژوانیشت ؛ چینی ها از بوسه اروپایی ، که دهان یکدیگر را میبوسند ، وحشت زده بودند و آنرا یک نوع مصل شیطانی می پنداشتند . ولی در اروپا بوسه ، تاریخ درازی دارد . به گفته پیرلا - یونانی های قدیم توسط بوسه نفس روح و روان را با هم یکسان میکردند . به نظر او شاید بوسه از جای آغاز یافته که نکر میشود توسط آن چشم را نیروی بخشیدند و ارواح باروان ها را با هم تبادل و هم مرتبط میساختند . بهر صورت اگر بخاطر قدیم بودن و معمول بودن نهاد بوسه آنرا صفت آنها دهنده روح و معمول آفرینش دو وجود میدانیم باید گفته شود که بوسه یکی از مشهورترین اصطلاحات در ادبیات است . ارتش سمبولیک بوسه در آن نهفته است که نیروی پیوند دهنده را دارد . به نظر پیرلا در همینای شمعنات صصوتی بوسه ضمنی صحن مراسم

شان دادن بوسه در - هنرهای زیبای اروپایی فریب معمولاً به کنجوری ارتباط میگردد که نمایانگر یگانگی معنوی و احساس فنیکی میباشد ، کلمات یونانی *agape; Philia eros* و کلمات لاتینی *Amor Caritas, del caro* نشاندهنده کندی سه نوع عشق است که بشکل ذیل باید ترجمه گردد: عشق فنیکی ، صحت دوستانه و عشق خدایی . هر کدام این عشق ها توسط بوسه سمبولیزه میشود بوسه معمولاً نشاندهنده عشق میباشد که به هیچ صورت یک بعدی نمیباشد . به قول منتقد ادبی ، نیکولاس ج. پیرلا در اجتماع - اروپا بوسه بختریک یک کار مادی قبول شده است . بوسه هم مقدس (آسمانی) است و هم زمینی ولی برای مردم قرون اولی و هم چنان برای اکثر کلتورهای آسیایی نا آشنا بود که توسط اروپایی ها به آنجاها انتقال یافت . در سال ۱۸۹۷ انژولوک

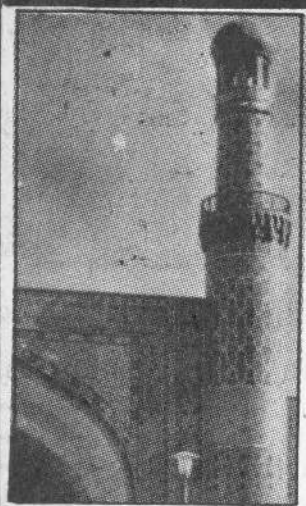


دخونې خاوري ليکنه

پس يوه ننگو او يوه ننگاره . د گلې د پرون پلوه پسه
 تورو تيرکيوکي بخانونه تاوکړي وو او ناوړي نجونو
 خوښوونکو نه اچولي وو او په گونگوس گونگوس مخامخ
 کلاته روانې وې . خداي شته چې سونامې شوه .
 تپه مې نيمگورکړه او د دغو پلوه خاوري کاوه چې
 چاکره روانې دي . بخان سره مې وويل نن خواخوږه
 چارښه هم نه ده چې زړې او ناوړې نجونې پسه
 د له چل گزي بايانه لارې شي . په همدې سچ کې دم
 چې پينځې د لونگين ماماد کلاتمونه وروڼدې شوې او
 په کرار کرار يوه په بله پس د هغه کورته ننوتلې .
 لونگين ماماد وې مياشتې وړاندې وروڼدې ته
 غم وړې وو او هلته يې هغه خبره د گلې بازخان کا کا
 سره لاندې باندې کړه او شخړه يې وکړه . ستاسې
 نه به يې هغه پينځه لونگين گل باز کا کاته پيڅور وکړي
 وچې په ماخه ته د دومره بره بره کيږي که دوسره
 نواوښتون يې هم د زوي هلوکې دې راوره . چې
 چرته خداي خبر په کومه کنده کې يرد پوليوانوار
 سپوږم وځول . پښتون خوځيل مړ يده پردې وطن کې
 نه برېږدي .
 د گل باز کا کا يکې يو او نازولې زوي سره خوله
 اوسپن فا بونه چې مازي به يې شونډه توره نسوي
 قد وې وه . چرته کې نامعلم بخاي کې عسکروښي و .
 اوچې عسکروښي و له هماغې وړمې يې بيا د مړيا د
 وړندې هغه پته نه وه . گل بازخان کا کا پتي گروکړ
 قلبه يې خرڅه کړه او پيسې يې توملاکړې . چرته به
 چې چارو ته کومه پټه وړکوه هلته به پس لار . پسته
 همدې زوي د کا سې د کونډې جارشاو د بولي پر ک
 ته کيناست خوځيل عسکروښي يې و نه موند هغه مود
 وروسته خبر شو چې تنکې زوي يې په ماره کې په سوپ
 الوتې اوچا يې ورته خاد راوځپيل چې د جگر پسه
 وخت کې يې خپله په خاد رکې تاوې کړې وې د اوبل
 د گل بازخوار دده په يوازې خاد راوځپيلو کله زړه
 شل کيده . بيا يې چرته قرص روان وکړ او هماغه پ
 ته لاره چې گيښې کم موتي غوښه يا هندوکې به يې
 پاتې وې اوځپيل گلې ته به يې راورې . خو هلته يې د
 خپل زوي هېڅ نښه ونه موندله او تپې تابوت يې بيوته
 را وړ .

د لارو

دهرات جامع جومات



دهرات جامع جومات زمور دگران هیواد افغانستان له هغوسپیکه لومړی څخه دې چې اوز د تاریخ لري اود معماري د فن له پلوه یوسترشهار کاربلل کيږي . د پيروپير پورا هیسی د هرات مسلمان خلک په دغه سپیکه معبد کی دلوي خداي په عبادت او لمانځني بوخت دي .

کله چې دعربو په خاوره کی د اسلام بخلنده لمر راوخوت او د جهالت اړنابوهی ، شرک او کفر تورې تیارې یی له منځه یوړې اوتیاره زړونه یی د ایمان او وحدانیت په بلوشو روښانه کړل . دغه موده زروسته زمور په سیمه کی هم د اسلام او اسلامیت رڼا خوره شوه . اورتونونه (ایستگاهها) یوه بل یسی په مسجدونو او عبادتخانو یونو اوښتل ، او دغه شمانه وخت کی د هرات جومات اسلامي مبادتخاي په حیث وپيژندل شو ، او دادرب ویشتم څېرې کال د پاتې په ۶۱ مخ کی

نولومړي به یی ورته په کرکه وکتل او د ژبی لاندې به یی ویل : پلار خونړي یی فته پت مری وکړ . په سپین زړه او جرګویی جان له مرګه وژغوره او د خونړي لور لا وارې هم . کیرجنی په تانوجاڅه کړې دې چې خلک دې په جان راټول کړي اوته ورته سلګه وهې . خلک شرموي ، قام شرموي ، چوپ شه گینې خوله به د ریاندي ماته کړو .

نجلی به دغه خبرې په خپلو غوږونو اوږدلی خبر مجبوره وه چی جان غلی ونیسی اوکه نه نوبیا کله به چی د پوره تنګه شوه نوبه زړه کی به یی تیرشو چی خدایه ته ولی د هغه جرم سزاچی مانګه ی کړي ماته راکړې . زه داخپل تور وپښتان دلته د چایه نامه سپین کړم . د چایه طمع خپله ښکلی محوانی خاورې کړم خدایه

دلونګین کونډه به دغه ورځ میلنوته توده توده خوزیده . خو کله به یی چی سپرغی ته وکتل کله به یی په سترګوکی د یوې ترخی موسکا څرک وشو او کله به یی هم دغومی اوغم اویسکی په سترګوکی د لسی د لوله شوې .

ماسره نولا اوس هم سوال د اود کلی د ماشومانو خبروچی : (بچو دلونګین کونډې ناوې راوستی نساوې) مې په غوږونوکی انگازې کولی . کله به مې یوه ته کتل او کله بل ته ، او کله هم سپرغی ته چی لایسکی یی پرمخ د اوبیچه یی نه وه بیله ، کالی یی هم ښوږي وو او د ناوینتوب ښی پکی هډونعلیدل کیدي . دلونګین ماماد ښمسی نه خوزه خبره وم چی هنداسی ناوې کونډه شوې وه او هڅ کوم اولاد یی لانه د ژبیز ولی . د دې سوچونوسره مې سودانوره هم پریده . مالا په هندې چرتونوکی زنگل چی ناخایه خوته سپین زړی اومخوږ د حجرې نه راغلل اوتعبو ته ودریدل ویی ویل : د بازگل کاکا زنانه ورته ووايي چی راووسی ، موزمخو ، او سپرغی ته هم ووايي چی بچی داستاخپل کوردی . ته مه خپه کیزه ستا حیا د دوې حیا ده . ته به د دوې پتساتي . دلونګین کونډه ستالکه مور داسی ده هو ، دوې نو هغه جرګه ماران د چی سپرغی یی دلته راوستې وه او اوس نو بیرته تلل .

زما زړه نور په جاوړید وشو د ویره لویه خبره مې هډوپه زړه کی چرته ایسارولی شوه . نوبوي زړې - ښمسی ته مې سرورنږدې کړ : ادې : دلونګین ماما کونډې دغه پیغله چاته راوستی د هغی خو کوم زوې ادې زما په خبره پوه شوه په داسی حال کی چی سترګوکی شاوخوا څارکاره نوبه د پیره عسادي لهجه یی راته وویل . بچی داد ښتوخبرې دي . د غیرت خبرې دي . سپرغی خواره یی په بدوکی راوستی اود یوې ښمسی د لور بیسی یی هم دلونګین ماما کونډې ته ورکړي دي .

نومایا خوله راچوړه کړه او ورته مې وویل نو چاته یی هغی بیاخبره زماله خولی واخسته او ویی ویل : دلونګین ماما کونډه شکر اومید واره ده خدای خولوي دی بچی ، که د زوې مورسې نوبیا به ورته سپرغی به نکاح کسري .

هو . نو د گل باز کاکا په غیرت دلونګین دغه پښور داسی ولګید لکه د فرانسې توبک پز . د صبر کاسه یی نسکوره شوه . په ویرجنو سترګوکی یسی د اور بخري تاو راتاوشول . د جرندې اړم ته یی لاس کړ او لونګین ته یی په کزې داسی گداور کړ چی د یوه گدار سره یی څای په څای کړ . په جرند ه کسی ناستوکسانوگل باز کلک پلک ونیو . چونه ته یی خیر ورکړ . کوتوالیان له چونه نه راکته شول . گل باز کاکا ته یی اترکې په پښو اولاسونوکی واچولی اوسیده . یی چونه ته جګه کړ .

ماته خود لونګین ماماد مې ښی کیمه ټوله مالوسه وه . خواوسد هغه دمې ښی نه غوټې ورځی تیرې وې . خلوپښی یی هم تیره شوې وه . عذراود وایسی خلاصه وه . اخترهم نه د رافلی چی خلک به یی لومړي اخترته په دواو فاتیئا تلل . اوکال یی هم نه د پوره . نو ځکه زما سودا ایسی د پوره شوه چی ولسی لونګین ماما کړه د ویره ښمسی ورروانی دي . په همدې سوچ کی مې اوله خانه مې پوښتی بیل کړې وې چی کله د غوټکیو او وړو ماشومانو خبرې مې ترغوزه شوې چی : بچو دلونګین ماما کونډې ناوې راوستی . یو - هیڅی ناوې . چی کوم وړوکی به نوبې د لې ته راغی بیا به د لې کوم هلک ورته هماغه خبره تکرار کړه . بچی پوهیږي چی دلونګین ماما کونډې ناوې راوستی ناوې پیرته به ماشومان په لوبو سرشو . بل به بیا غز کس راغی هلوکی ناوې وگوزو او د دې خبرې سره جوخت به ښمسی ماشومان دلونګین ماما په انګر نوتل . هک په پاتې مې د ماشومانو خبرې راتخوشی مسخرې ښکاریدې . خو سودا مې لایسې پریده . زه هم یی واکه شم . غوچل مې په نیما یی کی پریښوده . د سرو سوتونه مې لاسونه وښمبل ځکالکی مې له سره ایسته کړ . د کوټی تڼاب ته مې لاس کړو . خپل ښمسه کړی د خاصې ټیکری مې ترې راکش کړ . خند مې واهه اوبه سر مې کړ . خدای شته چی کلک تېروزک مې واچاره چی خوک مې هډوونه بیژنی چی د شیرخان نگر پروڼه ناوې وه . لاسونه او پښی یی لاسره وو اوبیای یی له واره سترمات کړو اود کلي نه بهر پردی کلا ته لاړه . خوزما زړه تردی زیات بارنه شو او خستلای او تلوسه مې وه نو ځکه مې شاوخوا وکتل . جان مې په تور ټیکري کی تاو راتا وکړ او ښیخ په نیغه دلونګین ماما کلا ته ننوت .

دلونګین ماما کونډې په چوتره پغرغوی ولی د اود پغریه منغ کی یی یوه برستن خلوږ غبرګه اچولی وه اویوه نجلی بری ناسته وه . د نجلی په مخ پیکسې او بیچه یی نه وه بیله . کله به یی خپلی معصومی - سترګی هاخوا د یخزا وار ولی او کله به یی بیاد ویره اویسکی توی کړې لکه د پسرلی باران . گرد چابیر ه ترې ښمسی ناستې وې . ځینو ښمخو به ورته په دلا - سا یی ویل بچی ! لوري مه ژاړه . به دې حال هم شکرو باسه . دا خود پښتو خبرې دي . که داسی نه وای شوې نو خدای خبر نه چی اوس په دې د پلار په خاوره بوټی شته شوې وای . او ځینو نورو ښمخو به ورته په غوصه غوصه کتل . سپرې ستمی به یی ورته ویلی . ځیني ښمسی به چی هر بلوته تیرسد ی

مدون زوی فرخوهر سپید

می گذرد

ده سال از مرگ روز آوازخوان بی بدیل احمد ظاهر

معمود

اولین کسرتش گفتم . احمد ظاهر باید برای رفتن به روی ستیژ آماده میشد . گوینده برنامه با زیباترین و بالاترین کلمات احمد ظاهر را به روی ستیژ فرا خواند و او آهنگش را سرود . سپس در کابل ننداری فضا و شور همه گرفت . معمولاً در کسرت های او از همان روز اول گروه علاقمند و گروه مخالف حضور میداشتند شفته گان آوازها را پیش کف میزدند ، فریاد می کشیدند تا مشرا فریاد می کردند و سخا ل فان اش در میان آهنگش میدادند و گار را تا جاهای کسرت میزدند که احمد ظاهر تحمل رازدست میداد .

از احمد ظاهر قصه میکند که پس از کسرت ها پیش با امتقاد خاصی به کلام مقدسی که همیشه در گردنش آویزان بود به آن کلام که قران کوچک بود مراجعه می کرد و بار بار آنرا می بوسید و مثل اینکه در دلش از آن کلام مدد میخواست تا موفق باشد . و این کارش همیشه تکرار میشد زیرا همیشه او تشویش داشت و همیشه دلهره پیش از کسرت ها پیش بر جسته بود .

احمد ظاهر از آن گاه که در دنیای موسیقی غرق شد چنان عاشقانه و صادقانه سرود و خواند که گاهی در آهنگ هایش غرق میشد و آنگاه برای کمی زودتر شروع می کرد . میخواند و میخواند و چی بساکه کلمات را فراموش میکرد . گاهی یکی از نوازنده گان در گوشش مبرع شعر را به یادش می آورد و گاهی هم آن را غلط اد می کرد و همین هم است که در چند آهنگش اشعار بقیه در صفحه (۸۱)

را درست نخواند و در آهنگهای کسرتی اش صراخ های از شمر باقی مانده است . بیشتر از دیوان رهی ، فرخ فرخزاد و مولانا شعر را بر وی گزید :
 - نه دل مفتون لبندی ، نه جان مد هوش دلخواهی (رهی)
 - میروم خسته و افسرده و زار . (فرخ)
 - ای قوم به حج رفته کجا بید کجا بید (مولانا)
 روزی احمد ظاهر برای بیایسی کسی آهنگ میخواند . نینوا از آهنگساز نامبردار آنوقت در پی خودی برای پیش گفت : احمد ظاهر هنرت را بلند تر نگاه کن ، ضعف تو عشق هایت است این عشق هاترا بر یاد میدهد . و دقیقاً همینطور شد ، احمد ظاهر به خاطر عشق هایش به زندان رفت و سرانجام جانفشرا از دست داد .

احمد ظاهر زنده می بسیار پیچیده و در هم و برهم داشت با آنکه دلش میخواست فضای خانه واداش آرایش داشته باشد و هنرش هنر همه پسند و آرام باشد اما زنده می برای او این اجازه را نداد . همواره در جدال ها بود و در جنجال ها ، گاهی زندان می رفت و همینکه از زندان می برآمد آهنگ های میخواند که در آن بوی آزادی و وارستگی جاد داشت . حتی میگویند وقتی آهنگ لیلی لیلی جان را برای تلویزیون ثبت میکرد همانروز او را از زندان به تلویزیون بردند و شاید تصادفی نباشد که در یکی منظر این آهنگ سهیل آزادی بر میزند و برنده های دیروز است .



عکسهای احمد ظاهر هنرمند از ایشان اظهار سپاس مینمایم

مرگ



به هر سوسومروم ای شناد رجستجوی ولی از تو سواقی نیست نه درینجانه در انجاسا بیادم بازی ای که میگفتی من ازین استان غم سفر دم ولی باور نمیکردم بیاد بازی ای که میگفتی برای ناله ام تنگ است این دنیا چرا بر ما سرود (بگذرد) اموختی رفتی و ما را از فروغ داغ حسرت سوختی رفتی سرورت با هزاران نغمه هستی جهان را برد درستی شکوهت آسمان بود ولی ایندم ز تو جز نغمه و آوازیاتی نیست بیاد بازی ای که میگفتی مرا چون قطره اشک ز چشم انداختی رفتی شت آنچنانکه میخواند و هزاران ولی ای ناجوان این را برای خودی پشیمانه کمر و برد لهره بود همیشه شین در خواب خواهد دید اگر گویی جوابه را که تن تیا زادم باز اسندم ولی جای تو اینجا در میان مردم ما خالی است و یادت تا ابد باقی است و باز ای هرگز نمی آیی

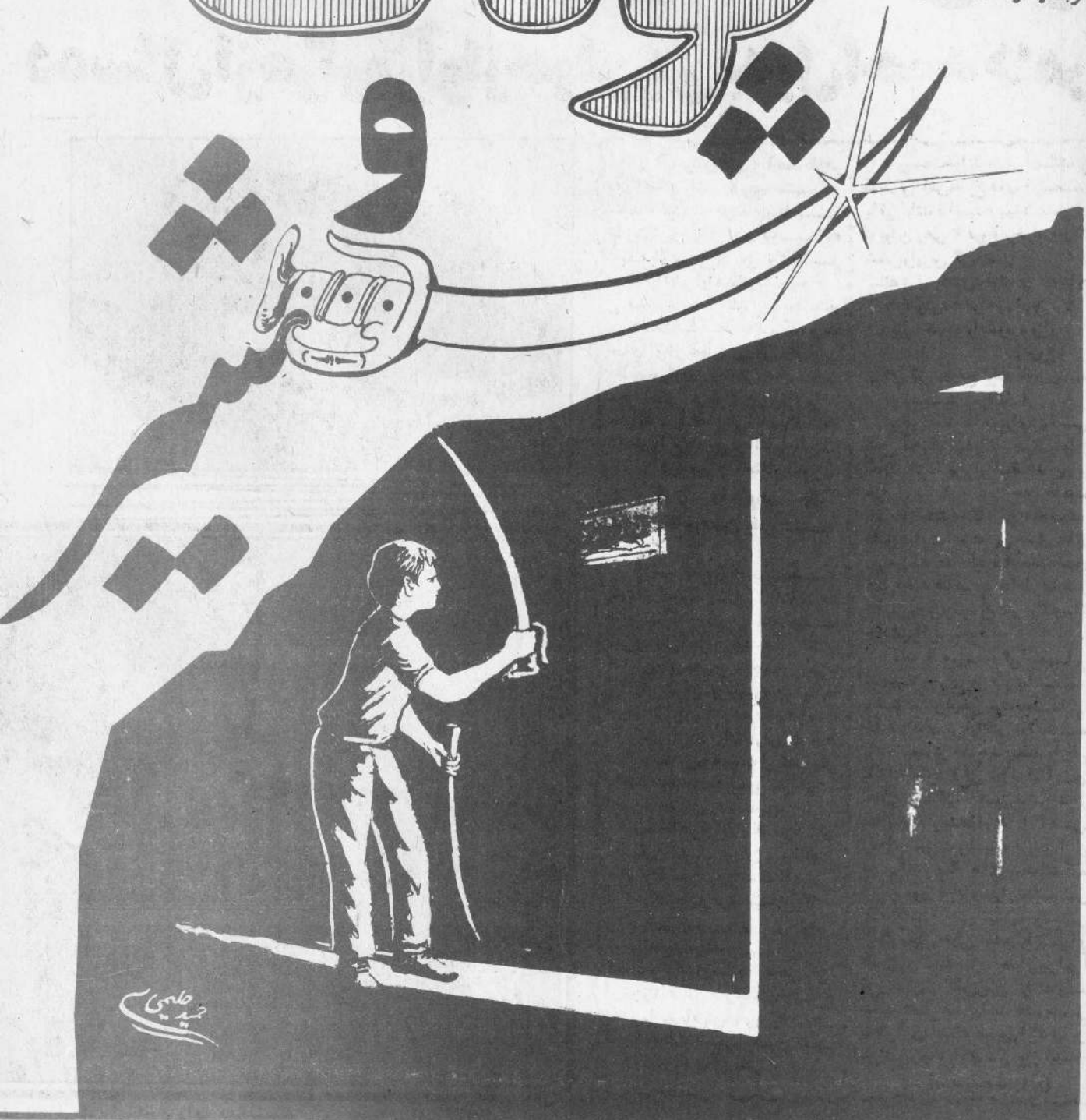
... این مرثیه را یکی از نزدیکترین دوستان یکی از موسیقی مادرکار ترین چهره های موسیقی مادری و فعالیت هنری احمد ظاهر بعد از مرگش تهیه نموده بود . هر چند خود او نیز گویا بیاد ای دارد او اینها را است قصه ها و خاطره های در مورد احمد ظاهر هنرمند همیشه جاوید ان موسیقی مادری باقیست این قصه ها را یکی از دوستان نزدیک او به ماحکایه کرد :

احمد ظاهر آن مرد پراورزه و خوش صدای که در منطقه از شهرت هنری بلندی برخوردار بود وقتی اولین کسرتش را اجرا می نمود پشت پرده ستیژ کابل نشانداری داشت به سختی می لرزید . بار بار از گوینده پروگرام تقاضای کرد تا او را در روی ستیژ همراهی کند و تنها پیش نگذارند چرا که احمد ظاهر حجب معصومانه دل را شت آنچنانکه میخواند و هزاران تن را به شورش می می آورد به همان پیمان کمر و برد لهره بود همیشه مخصوصاً در کسرت اولش اضطراب عجبی داشت که مبادا کسی استقبالش نکند ، مبادا کسی برای پیش کف نزنند مبادا کسی تمسخرش نکند چرا که احمد ظاهر تمام نام و شهرت از کوتاهی قدش نشیج می برد و بسیار توجه داشت که کسی بر آن خرد نگذرد

داستان کوتاه

گودگود

نویسنده: روزه دینی
ترجمه: رضا سید حسینی



طبعی

است. قدرت کار کردن نداشته
اما ناچار بود در کارگاه همکارانش
به او گفتند:

تو بگذار برو.
وسر کارگر که پیرو مردی بود،
گفت:
وقتی که آدم نصف دلش
در خانه باشد، دیگر حال کار
کردن ندارد.

به این ترتیب، اکنون با چهره
نشوده از رنج و هذاب، در خانه
است. مادر در آشپزخانه منتظر
است. روی پای پاک پله ها،
همسایه های صدا می آهسته حرف
میزنند و دو بیچه کوچکتر را خاموش
میکنند.

فقط ((بی بی)) بیچه
بزرگتر، با پتلون کوتاهش، بایشان
پهن، موهای کمرنگ و قیافه
کودک جدی، همراه داکتر،
بی آن که دیده شود، روی اتاق
خزیده است. هر چند که از این
کار به شدت منعش کرده بودند!
هیچ سرو صدایی نکرده بود.
پس خانه بی میان جالی های
ماهیکری و سایبان های پنهان
شده است. میترسد، زیرا از لای
در، پدرش را میبیند که با چهره
گرفته خاموشی حرکت کرده
میکند. دو قطره اشک آهسته روی
گونه هایش میلغزد، بعد دو قطره
دیگر بعد دو قطره دیگر...

صدای بم و مهربان داکتر
را میشنود که میگوید:
شماره هستید! زن تانرا
آماده کنید، چون امشب می آیند
بیچه اش را ببرند.

خانه کارگری روی تپه،
امشب کودکی را در بردارد که
میبرد. پرهه رنگ و آرام، مانند
آدمک چینی بازیچه ها، در
بسترش دراز کشیده است. دیگر
به اسباب بازی هایش دست
نمیزند. برادر هایش سخت
مشاقق آن ها هستند اما پسر،
خشمگین است. ((این ها خیلی
گران تمام شده، اسباب بازی
های بیمار است)) همه آن را
به آرزوی سلامت و نشاط بیچهره
لحاف چیده اند. یک اسب
چرخدار یک دلقک سخ و زرد،
یک همون مخمل پوش، یک دست
اسلحه روسی با یک کلاه خود
واقعی، گل کبری با خورشید و -
زین و یک شمشیر کوچک.

تسلیک بازی هنوز سرگرمش
میکند. گاهی وقتی که مادر هایش
لرزان به طرف او خم میشود
کودک بازاری میگوید: بسوز،
مامان، بسوز!

زن بیچاره با پر روی رکاب
میگذارد و چرخ خیاطی را آهسته
به کار میاندازد و چرخ خیاطی
برای سرگرم کردن کودک او مانند
حیوان وفاداری خرخر میزند.
پدر پشت سرداکتر وارد شده.

((بی بی)) به آشپزخانه
رفت. مثل این که مادر همه چیز را
شنیده بود. او بر روی فرش سیاه
خشتی، در میان تکه های هینز
پراکنده، زانو زده و سر اراده یک
قاشق چوبی را در ظرفی میچرخاند.
بیچه بزرگ خانوانه که قدش
از مادر زانو زده هم کوتاهتر بود،
دستها را دور گردن او حلقه
کرد و آهسته گفت:

مامان، چی کسی قرار است
بیاورد؟
آن گاه مادر قدری گریه کرد
تا تسکین یافت. و پسرش مانند
مرد بزرگی او را به طور جدی
بوسید. مادر گفت:

باید هر سه تان قدری عاقل
باشید و زود بخواهید. قرار
است یک آدم بد، خیلی بد،
بیاورد ((میمی)) کوچولو را ببرد.

((بی بی)) به اتاق دیگر
رفت. پدر، همان جاکار بنجره
نشسته است. آفتاب دم فروب
بر روی شیشه پنجره میخیزد.
از شاگان پرده که به طوزه گوش
بالا کشیده اند، تکه و سیم می
از شهر آبی رنگ، بر از خانه های
متعدد دیده میشود.

پدر، مانند کسانی که عادت
ندارند در جریان هفته، بیکار
باشند، نمیداند چی کار کند،
و با انگشتان خشن و سیاهش
باز بیچه هارا روی لحاف زیر
ونو که گل های قرمز دارد میچیند.
((بی بی)) نزد یک میشود، مدتی
منتظر میماند و سپس میگوید:

- پدر اجازه میدهی که شمشیر
کوچک را بردانم؟ آنرا خودت
به من داده بودی.
مرد که از چنین درخواستی
تکان خورده است، نگاه خشم
آلودی به پسرش میاندازد، -
چنان که گویی بیچه کفر گفته است
غرض می کند.
برو کم شو، دیگر چشم بس
رویت نیفتد.

بعد، چون غذای شب هنوز
حاضر نیست، ساعتی است که
معمولاً کارگاه ها تعطیل میشوند،
مدتی کوتاه به میخانه بایسن
می رود تا در باره بدبختی
باد و ستانش صحبت کند.

بعد، شب فرار رسیده است.
خانه در خواب است و محله
تاریک کنار شهر نیز در آن به
خواب رفته است. اما پدر
و مادر، در دو سوی رختخواب
شب زنده داری میکنند، گویی
می خواهند که چو لوی شان
را از دستبرد آن دزد ناصری
که قرار است بیاورد، حفظ کنند.

و بیچاره ها که غم و اندوه خروشان
کرده است با چهره بی به رنگ
خاک با گوشه های آویزان دهن
مانند کسانی که گریه میکنند، بر -
روی چوکی ها خوابشان میبرد.

در همان لحظه است
که ((بی بی)) کوچولو، با پیراهن
خواب بلندش و با پاهای پرهنگه
به طرف رختخواب میخزد. شعله
چراغ کم نوری می لرزد. هیچ کس
از جای خود تکان نمیخورد.

آنگاه کوچولو بی بی چاره دست

به مجموعه اسلحه میرسد، شمشیر
مورد نظرها از غلافش میکشد و می
برد ((بی بی)) با شمشیر فرار میکند
و شمشیر وقتی که از بر جراع می
گذرد، برق می زند. به سر هت
روی صدا به طرف وسایل خودش
می رود و مشغول لباس پوشیدن
میشود. اکنون با پیش بند و کلاه
برو و کفش های بندی بی صدا
آماده است.

تلفک چوبی دروازه اتاق
بسته است. روی چهار پایه پسر
می رود. روی پنجه های پای بند
میشود و خودش فشار می آورد و
شمشیر کوچک روی دستگیره رو از
میخزد و صد میکند.

آن گاه، معلم نیست ماد را زیر
تاثیر چی احساس از خواب میبرد
و فریاد میزند:

- برو نگاه کن ببینم بیچه ها
رویشان را باز نکرده باشند! و ما -
تند دیوانه هابر میگرد و نمیرسد:
- زان! ((بی بی)) کجاست؟
در رختخوابش نیست!

و در مثل این که ضربه بی به
صورتش خورده باشد، از جا میپرد
و میگوید: بقمه در صفحه (۸۳)



بقیہ صفحہ (۸۰)

+ والدین باید ان قدر قیمتی که
 + به پسران قایل اند به دختران
 + نیز قایل شوند وغیره .
 + توقع هژده ساله گان از اطرا-
 + نیان به صورت عمومی با تفاوت -
 + های کوچکی که ناشی از محل
 + سکونت شان بوده ، همان است ؛

کتابخانه

نه رتبه گان و نه آینده گان ، نیدانند
 که ترون پر هنر ما چه سخت و سنگین
 است ، امید های نوین با عذاب های
 کهن به هر طرف تگری ، گسرتن
 خونین است اگر که هانسق در پیروز
 آرزو میکرد به ماه چهره مشرقه یک نگاه
 کند ، جوان هانسق اسرور آرزو مند است
 برای ماه غسل یک سفر به ماه کسند

تعبیه کننده : نادر بهیما

صد جوانان ما از یاد روماد رخسود
 تو قعاتی دارند ، به گونه مشال
 هژده ساله گان لیسه عالی مریم
 که یکی از مکاتب تقریباً در افتاده
 از مرکز است و با نهد اشست
 اصالت های کهن که جز مفعنات
 مانده اند ، به صورت عسوم
 توقع دارند که برای شان در همه
 امور ، آزادی های قایل شوند
 پوهنتون تا شرایط درس و کار در
 بیرون از خانه وغیره .

لین مکاتب و فابریکه ها که در سه
 وجود آوردن تضای کاملاً راحت
 روانی بامن همکاری نمودند
 سپاسگذاری نام . اینک نتیجه
 گهری تست را میخوانیم :
 در برابر پریش ((توقع از
 والدین)) جز چند تن استثنایی
 که از والدین به خاطر عدم ممانعت
 شان در همه امور ، سپاسگزار بودند
 (مانند تیمور از لیسه حبیبیه که
 والدینش هیچگاه از اعمال او
 باز پرس نکرده و در مسایل شخصی
 او مداخله نمی کنند) دیگر-
 ان یا ساد به بگویم نود و هفت در

از متعلم ، محصل ، دکاندار
 کارگر اهل کسبه و منسوب عسکری
 نمودم و ان چه برای ادامه کار
 بیشتر ن وقظه ام مینمود ، صرا-
 حت با سخ های جوانان بود ، چه
 آنان راه را سی از رویه رشدن
 با یک زور نالیست پیچیده بود ، بل
 که فکر میکردند با آئینه شان رویه
 رو حرف میزنند ، به جز اقلیت
 محد و دو ان هم در برابر چشید
 پرسش محدود که بعداً یاد آور -
 خواهم شد بولان میدانم از مسؤ-

تست های روزنی به متابع
 آئینه تمام نمای اوضاع مسلط
 روانی یک اجتماع بوده و هده
 ساله در مالک مترقی جهان -
 نتایج این تست ها به متابع
 شواهد تاریخی ، درج روزگار
 میگردد که با کمال تا سف در وطن
 ما این زمینه ، شاهد کتر کارهای
 بوده که خواستم با امکانات محدود
 دست داشته ، روان جوانان وطن
 خود را به معرض نتیجه گیری بگیرم
 تا سر آغازی به همچو تست ها بوده
 وهم بتواند بحثی بر روان جوانان
 اجتماع ما باشد .
 یازده پرسش همگن از یکصد و
 ده جوان بین سن هفده و نوزده

از هر کجا

صبح به خیر! خوب هستید؟

واقعات ترافیک در آلمان غرب، فرانسه و انگلستان سال گذشته به مراتب بهتر بوده به این معنی که در کشورهای یاد شده، شمار کشته شدهگان در اثر تصادمات روی جاده جارمتریه کم شده است. در اتحاد شوروی در سالهای اخیر حوادث ترافیکی رو به افزایش نهاده و در اکثر موارد، رانندهگان مقصر این رویدادها بوده اند.

در قبال همین حوادث شوروی عالی اتحاد شوروی دستور داد در قوانین آن کشور در رابطه با مسؤلیت تخطی از مقررات ترافیک جاده تغییراتی بیاید و موادی - ایژاد شود.

طبق این دستور تعداد تخطی های که شامل جریمه میشود به طور قابل ملاحظه محدود ساخته شده است. قابل یاد آورست که در یک سال، پنج میلیون راننده در اتحاد شوروی جریمه شده بودند.

زیاده از سی و پنج میلیون نفر هر سال در شوروی به خاطر تخطی از مقررات ترافیک سوزن می شدند در حالیکه زیاد از نیم آنها مرتکب اشتباهات اندک شده بودند.

بسیاری از اشخاص مسن و سالخورده در ایالات متحد که نتوانند که عملات قبلا ثبت شده تیلفونی را، از کمپیوتر میخوانند.

پول این مکالمات تیلفونی را - شعبه پولیس در هر ایالت آمریکا میبرد از کمپیوتر طور خود کار به هر مرد یازن مسن که به تنهایی زنده می کند، زنگ میزند و میگوید:

صبح بخیر! خوب هستید؟ اگر پاسخ مثبت شنید، نمره منزل دیگر را بگیرد و اگر آواز بلند نشد، کمپیوتر به پولیس خبر میدهد.

این سیستم که توسط بیروس - جانسن یک علاقه مند کمپیوتر - اختراع شده است، یک مرد ۷۳ ساله را که در حالت کوما می ناشی از بیماری شکر رفته بود، از مرگ رها ساخت و نیز بیوردی دیگری را که در ستانش روبریده بود کک کرد.

در حدود ۴۷۰۰۰ نفر کشته می شوند در تصادمات ترافیکی طی سال گذشته در اتحاد شوروی زخمی شده اند. این آمار رسمی با ارقام واعداد انشور شده در ایالات متحده آمریکا شاید در ادما

حیوانات را هم میدزدند

هشت ملیون حیوان قربانی این کاشعهای علمی می شود. به نظر وی باید در قانون فرانسه تغییراتی وارد شود که اجزای تجارب بالای حیوانات زنده را با روش های تحقیقی دیگری عمومی نمایند.

در حدود شصت دانشمند به شمول علمای کانادایی و آمریکایی روی این حیوانات دزدی شده به خاطر یافتن علل بیماری های مانند (ایدز) و حملات قلبی - کار می کنند. سازماندهان این امور تحقیقاتی عمل دزدی را - ترویج در برابر تحقیقات طبی میدانند و میگویند:

((این عملی برای حیوانات هم زیان آور است. زیرا آنها به مراقبت خاص نیاز دارند)) سازماندهان یاد شده میگویند: حیوانات شامل شادی ها، سگ ها، پشک و موشها شاید در کدام موترلاری انتقال داده شده باشند.

در لیون فرانسه در حدود یکصد حیوانیکه به منظور تجارب تحقیقاتی و تشخیص بیماریها به شمول بیماری (ایدز) مورد استفاده بودند، توسط گروه طرفداران حقوق حیوانات از یک لابراتوار آن شهر دزدی شدند. این حمله بر انستیتوت تحقیقاتی از سوی گروهی که بیشتر ناشناخته بودند، صورت گرفته است.

کارمندان لابراتوار میگویند: عجالتاً خطر بخش بیماری از این ناحیه وجود ندارد اما بعضی حیوانات مانند موش و شاد بی القوه خطرناکند.

خانمی که تیلفونی مسؤلیت دزدی این حیوانات را فاش ساخته، گفت: این گروه نتوانستند از راه قانونی مانع سوء استفاده های شوند که به نام تحقیقات در عرصه دانش علیه حیوانات صورت میگیرد. او میگوید، هر سال در حدود

حساسیت به پوست مادریک



ایجاد میکند. بسیاری وحشی در برابر وجود و حرکت مادریک در خانه شان نوع واکنش روانی نشان میدهند چون عوامل حساسیت زاد پوست و موشهای دیگر جرداشده از بدن حشره قرار دارد. تنها کشتن آن کافی نیست بلکه تمام بقایای آن باید کاملاً از خانه بیرون - انداخته شود. همچنین در باره ای از موارد تزریق پادکن مکس است در کا هتس واکنس حساسیت مؤثر باشد.

تحقیقات جدید در انگلین - کنگ از متخصصان مرکز طبی پوهنتون کشتگی به این نتیجه رسیده است که ۲۵ درصد افراد عادی و ۶۰ تا ۷۰ درصد مبتلایان به آسم و موشهای از این ایالت به پوست سخت مادریک خانگی حساسیت دارند. بدن مواد دفعی حشره پس از مرگ تلاش و در هوا شناور میشود. تنفس این ذرات انگیزه حساسیت را

کارگر جوانی خود را آتش زد

یک کارگر صنایع کشتی سازی که فریاد میزد: ((زند و پساد کارگران)) خود را در جنس سره کوی در جنوب کوی آتش زد. پارک جین سنک ۲۲ ساله پس

از آنکه تیل خاک بر بدن خود پاشید و و دراد رصحن شرکت کشتی سازی صنایع تملیه آتش زد با وضع وخیم شامل بستن شفاخانه شد.

همکاران او گفتند پارک که شعاریند از زند و باد کارگران پیش از آن که به جان خود آتش زد خواستار ختم ((سرکوسی و اختیاق کارگران)) گردید. گفته میشود از او خواسته شده بود به دسته ((نجات کمپنی)) بپیوندد. این دسته به خاطر جلوگیری از اعتصاب کارگران که میخواستند دستمزدها شان ۵۰ درصد افزایش یابد تشکیل شده است.



برنامه ضد اعتیاد

اتحاد شوروی در پی آن بر سر آمده که یک برنامه ضد اعتیاد به سگرت راهی سازد. این تصمیم در ارتباط با ریف فارغ از درد تنباکو که به تاریخ دوم جوزا مطابق نیمه سازمان صحی جهان برگزار شد، اتخاذ گردید. این برنامه شامل تحقیقات اساسی، پروگرام معالجه طبی و واکسیناسیون میباشد که کنیا پس تربیتی و آموزشی و معالجه نمودن افکار عمومی را نیز همراه خواهد بود. در برنامه مذکور اطباء دانشمندان سم میگردند. یکی از پیشنهادها این است که بزنگان در تمام نخست خمسود، سگرت را ترک گویند.

توجه بیشتر به برابرم زنگان سگرت کش معطوف خواهد شد. طبق آمار سازمان صحی جهان، سگرت سبب مرگ بیش از نوسه هزار میلیون انسان در هر سال میشود که مخصوصاً برای زنان و اطفال شان خیلی هائیان آور است. مواردی وجود دارد که اطفال هنگامیکه والدین شان سگرت میکشد، اندک دچار بیماری سرطان شده اند. در اتحاد شوروی تعداد زنان سگرت کش، روز افزون است به ویژه دختران مکش این مواد خراب را اختیار میکنند. بانسوده در صد زنان در سن سالیکیه برای به وجود آوردن اطفال مساعدترین وقت است، سگرت میکشد.



از مردم سال منشی

باستان شناسان امریکایی و ویتنامی ثابت ساخته اند در مناطقیکه امروز متعلق به شمال ویتنام است ۴۰۰۰۰ سال پیش حیوانات زیست داشته اند. در جریان حفاریات در ۱۵۰- کیلومتری جنوب هانوی، آنها به طیفه ضخیم گارین برخوردند که در آن دندان دوانسان مختلف که فکر میشود کوچک و بسیار جوان بودند حفظ شده است. دانشمندان به این یافته ها ارزش فراوان قایل اند زیرا موجودیت انسانهای را ثابت میسازد که بقایای آنان تا انسان امروزی در ویتنام و تمامی منطقه جنوب شرق آسیا میرسد.

تکنولوژی خنثی سازی

یک شرکت کوچک امریکایی موسوم به "تکنولوژی های خنثی سازی سروصدا" برای نخستین باره یک پردازنده "علام" ضد سروصدا ساخته است. شرکت مذکور از یک اصل قدیمی فیزیک برای کنترل سروصدا و ارتعاش استفاده کرده است. کارشناسان این شرکت از یک سیستم ریز کامپیوتری استفاده کرده اند که از راه تزریق "ضد سروصدا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سروصدا را کاهش میدهد. "ضد سروصدا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سروصدا است اما ۱۸۰ درجه با راه تزریق "ضد سروصدا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سروصدا را کاهش میدهد. "ضد سروصدا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سروصدا است اما ۱۸۰ درجه با

و آن اختلاف طرز دارد. هنگامیکه این دو موج با یکدیگر ترکیب میشوند یکدیگر را خنثی میکنند. نخستین جزء یک سیستم ضد سروصدا در یک ماشین احساسگری است که چرخه (سیکل) کامیون و در نتیجه سروصدا ایگزوز را تحت کنترل دارد. متناسب با سروصدا ایگزوز احساسگریک علامت (سیگنال) همزمان شده (سنکرونیزه) به پردازنده منسی فرستد. پردازنده سبب میشود که بلندگوی سیستم "ضد سروصدا" سروصدا تولید شده را میکسود و کنترل میکند پردازنده علامت ارسالی بلندگوها را تصحیح میکند تا اینکه سروصدا ای ماشین به حد اقل کاهش یابد. فرستنده: العاص بیانی

از همگرتی

تهیه کننده: حسن نهر



مباحثه از حساب حافظ

علم پسران محمد شکسته بند کارپدر را ادامه هند مید



ج: گاهی موثریت کار با پیشتر از طب معاصر است زیرا بعضی از مریضانی دیده شده که بعد از تدای طولانی نزد کشوران نتیجه درست نگرفته نزد ما مراجعه نمودند و تدای ما موثر واقع گردیده و مریض شفا یافته.

س: آیا شفاخانه ها از شما تقاضای همکاری را گاهی نمودند؟

ج: سالها قبل از بدین چنین تقاضا بعمل آمده بود و معاش خوبی برایش تعیین شده بود اما ازین چنین تقاضا تاکنون به عمل نیامده.

س: به نظر شما آیا ضرور است که شکسته بندی علموی را گسترش دهیم؟ پیشنهادات شما در زمین چی است؟

ج: در شرایط کنونی چگون و اقامت شکسته می زیاد است باید روز تا روز این حرفه تقویت و گسترش یافته و همزمان با همکاری و کمک طب معاصر رشد بیشتر را نصیب گردد.

س: میخواستم در مورد مشکلات و کمبودی های که در کارتان در وقت است از زبان خودتان بشنوم.

ج: مشکلات در کار ما کمترین و زمانی مشکل خلق میگردد که از وقوع حادثه مدتی سپری شده باشد و گاهی اتفاق می افتد که مریضان بعد از اینکه استخوان سیاه شده باشد نزد ما مراجعه مینمایند که بقیه در صفحه (۶۰)

کسر استخوان مراجعه میکنند به همان چانه تدای شان زودتر و موثریت آن زیادتر است و لکن در حالاتیکه از واقع مدتی سپری نگردد استخوان جوش کرده هم در کار ما وهم در طبابت معاصر مشکلات پیش میشود.

س: آیا جهت تدای آزاد وسیله معاصر استفاده مینمایید یا از ادویه یونانی؟

ج: ما مباحثه شکسته می را با یک نوع مواد که از تریل شوش و ادویه یونانی ترکیب یافته است ما ساز میدهم بعد از همان ناحیه را جی دست باشد یا با زور فشار یا با دست خود جا بجا کرده بعد از زردی تخم را در ناحیه مذکور میگذاریم و بعد از آن یکسوه سوختانده شده بالای آن میگذاریم سپس با کافور قطعه بی محل شکسته می را استوار نگه داشته با بند از می بندیم.

س: این مدت تدای چند روز را دربر میگیرد؟

ج: اگر من مریض پیشرفته نیا شد یعنی طفل باشد ۴ الی ۵ روز و برای بزرگسالان مدت ۱۰ روز را دربر میگیرد.

س: برای تدای چند افغانستانی افغانی اجرت میگیرید؟

ج: به اساس توان مالی مریض هر قدر که خودشان لازم بینند.

س: به نظر شما تدای طب معاصر موثر است یا از شما؟

از سیارون آمده ام تا حرف و سخنش را برای مجله بنویسم بنا صمیمیت مرا فرامیخواند و بعد از ختم کارش به صحبت آغاز نموده و میگوید:

پدرم محمد علم در شهر کابل یکی از مشهورترین و معروفترین شکسته بند ها بود اما فعلا خیلی ناتوان شده و از عهده این کار بجهن آمده نمیتواند ولی من و برادر محمد اسلم که فعلا ما مور وزارت مخابرات است از ۲۰ سال بدینسو حرفه پدری را پیش میرسیم.

س: میسر است که شما چگونه تشخیص مینمایید که شکسته می چگونه و در کدام مباحثه است زیرا در طب معاصر از روی عکس شکسته می را تشخیص مینمایند؟

ج: ما به طور علموی در اکثر امساکردن ناحیه بندیده و با درم شده را جستجو مینماییم که البته نه تنها شکسته می را بلکه حالات برآمده می استخوان را نیز میتوانیم هرگاه ناحیه شکسته می را تشخیص نتوانیم مریض را به گرفتن عکس توصیه مینماییم خصوصا شکسته می قسمی سینه و لگن خاصره را و از تدای استخوان طویل ران عاجز استم زیرا بالنظر تدای مینماییم.

س: تدای تان معمولا چی گوید است آیا قناعت بخش است؟

ج: مریضانیکه زودتر در حالات

درد نیای طبابت معاصر و طبابت قدیم مسایلی است که بعضی یکی بود بگر از لحاظ روش رجحان پیدا می کند مثلا شکسته بندی یکی از مواردی است که بعضا طب معاصر به شیوه های شکسته بندی محلی نیز معتقد است و اکثر موثریت کار شکسته بند ها به تراز کار تخنیک طب مدرن میباشد اما مسایل را در مورد ارتوپدی و شکسته بندی و معنویت استخوانها اینها و اینها خوانندیم روش های تازه ای که در ارتوپدی و طبابت معاصر است می بیند دادن معنویت استخوانها طول ساختن و ضخیم ساختن آن و سرانجام نموی استخوان تجارب جدیدی را به دست آورده است و در اکثر موسسه روزگ از افغانستان در اکثر موسسه و در از افغانستان در زمین زمین ها تجارب جدید را برضه داشته اند اما در نوشته علمی شکسته بندی معمول در کشور حرف های دارم با محمد شمیم پسر محمد علم شکسته بند معروف کشور به محل کارش رفتیم در کار مینماییم به زود تدای در کار به یک عطاری مشابه است بخوریم انواع ادویه های یونانی در قطعی ها چیده شده و مریضانی زیاد از انتظار میکنند در داخل دکان دو دو شک برای مریضان اختصاص یافته و شکسته بند لیا من مخصوص به نیند آمدن برایش میگویم

روزگار بیچاره جسور



سازند تا عاشق میکند به... شد و هم مردم چی قدر او را دوست دارند که حتی در آن بیچارگی که در جای (مادر اولادها) خودش به خرید برود... کسی بیاز کچالو و میوه میخورد و میخواهد خانه رفته به اصطلاح بوز بد هد که ببینید چشم بازا را آورد هم ام... سواد را گرفته... برای رسیدن به خانقاه (که در مسجد اتفاق شاه شهید است) به سرویسی سوار میشود... سود را با باد شواری بالا میکند... جایی هم نمی یابد... چونکها بر است... نه هلیز موتر بر است و حتی بالای شانه های مردم هم جایی نیست... جسور... عرق ریزان و نفس زنان وارد بر می شود و خود را در گوشه های جامیکند... مرد خیر خواهی که در چوکی نشسته باد شواری مارش را از نزدش طور کدک میگیرد... او هم زیاد خوشحال میشود که هم بارش سبک میگردد!

عظیم جسور هنرمند سابقه دار راهه ماوشما میثنا سم... هم از او را هم تصویرش را... آوازش از روی پارچه های طنزی میزاقلم به گوشه های ما آگناست و تصویرسازان را فلما و تیا ترهای تلویزیونی زیاد به تماشانشته ام... جسور اکنون مدیور برنامه های نمایشی را در یوفاغانستان است... مرد بیست آرام... متواضع و کم حرف... با استعداد و خوش برخورد!



آخرین میگویم که صدایی میشود... مسجد اتفاق... باینین شوید... جسور... بیچاره هر چند زیاد میالد... آن مرد راکتر مییابد... آن مرد خیر خواه با سود ایچسور آب میشود و در زمین فرو میرود... شاید او چند ایستگاه پیشتر باینین شده باشد... و جسور... بلی بیچاره جسور با چهره تماشایی خود راهی خانه میگردد!

عادله ادیم یک بگششی

را گم کرد



عادله ادیم هنرمند شناخته شده... سینمای ماکه محمصل پوهنتون کابل است... با استقا ده از یک بورس برای مدتی عازم مسکو و صوفیه گردید... بی برای این سفر آماده گسی کامل گرفته بود و چندین روز بختی از آن در شهر نو و کوه مندی کابل دیده میشد که هی خیره میکرد و در یک لباس برای خود و تحفه برای دوستانش در آنجا تهیه دید...

بکس را گرفته نزد یک دروازده خوی مید آن گردید... آن را گذارنده دوباره برگشت تا بکس در پی را ببورد که متوجه میشود از آن بکس خبری نیست... آخرین میگویم به دل و گرده عادله ادیم که نه اشکی زینخت و نه داند و نغان را راه انداخت این سو وان سو را خوب دید... فکر کرد شاید یکی از دوستانش با وی شوخی میکند اما چنین نبود... سرانجام عادله ادیم بایک بکس خود را گرفته... سوش را با بیست انداخت و روانه سالون میدان هوایی گردید... ماه عادله ادیم سفر خوشی میخواهم و منتظر برگشتش هستم

روز بروز فرا رسید و او در یک... کسی بیار خود را انداخته به میدان هوایی بین المللی کابل... شتافتند کسی هر دو یکس را باینین نمود و عادله ادیم بیک



ماجرای شیرین گل پرسوز و حاجی کامران



حاجی کامران

حمید عبدالله هنرمند خوب و با استعداد که در جمع هواداران هنرش به نام (شیرین گل پرسوز) معرفی شده است... اکسون مصروف تعبیه سریال را در پیوسته شیرین گل و شیره آقا با حاجی محمد کامران کیدین معروف ما و با جمعی دیگر از هنرمندان مسامیاشند... چندی پیش سریال تلویزیونی آن که مشتمل به بیست و شش بخش است به پایان رسید و سه روزی بیست و شش بخش دیگر آن برای تلویزیون آماده خواهد شد... معمولاً در نمایشنامه های که این دو هنرمند خوب با نقش مقابل یکدیگر بازی میکنند... حمید عبدالله (پرسوز) عادت دارد تا اگر نیلی بی در کار باشد واقعا نیلی آبداری نتار بناگوش حاجی



بقیه در صفحه ۸۳

اطراف افغان از اطراف روغن خرید



خواست برای خانه واده اش... روغن بخرد و یکراست راهی بازار جدید گردید... در آنجا یک پیس روغن (آسیا) را (دو هزار افغانی) ارزانتر از نرخ تعیین شده... فروشنده گان روغن خرید... بنجهد افغانی بپول گزایه تکسی بود اخت و بال بپس خنده و دل امیدوار وارد خانقاه گردید... خانقش خیلی خرمند شد... با خود گمت برای دوسه روز دیگر از روغن ذخیره شده (با سره بی) استفاده میکند... سه روز پس از آن... خواستند از روغن تازه استفاده نمایند اما به هراندازه بی که زیاد تر روغن میباید اختند... کتر چریس میدیدند... تا اینکه متوجه شدند که فروشنده مبتکر به جای روغن کچالو در پیس انداخته... کچالوی جوش داده شده پاک را... اطرافی مظلم... دووان دووان خود را به بازار جدید میبرسانند و سراغ آن فروشنده ظالم را میگیرند اما نمی یابند زیرا فروشنده... کانی ند اشد و در کمار سوک روغن وارد میفروخت... سرانجام... اطرافی دود مست در از تر از دنیا به منزل بر میگردد و فردایش این حکایت را به من میگوید و میافزاید... به کی نالم... گتم... به خدا اوس...

آن زنده می میکند و در رشد رکمی باشد... تلا به دارد که کد و کسر آن هرگز اصلاح نشد... حکیم اطرافی شنیده بود که هر یک تانک تیل لوگر بیوست (بالاحصار)... بازاری ایجاد شده که آرد روغن را ارزانتر از نرخ مند وی کابل به فروش می رسانند... پولیرا که باد شواری به دست آورده بود... به جای آن که با آن دارو... برای تسکین درد قلبی خود بخرد حکیم اطرافی کیدین خوب ما که با در بیخ از مدت چند سال به این طرف... به بیماری قلبی دچار است... با آن هم با بیستگاروتلاش بیشتر به کارهای هنری خود ادامه میدهد و بیشتر نمایشنامه های کوتاهی را که در آن نقش میداشته باشد... خود شرمینوسد... آواز همه زیاد تر از کوجه بی که در

که

ما خبر میزنیم

انبهسه محمل پوهنتون کابل... چرا قیمت های بیچاره و کچالو گاهی باینین و گاهی بیلا میروند... ج: به خاطر یکم نین دالر نیز... متاوب است! س: چرا در بازار... تخم مرغ کم یافت میشود اگر هم یافت... هرود به قیمت ۲۰ تا ۳۰ افغانیست! ج: به خاطر یکم پر جواوی

حالا که پرسیدید پس بخوائید

بق روغن زرم جریان دارد... در مرفعا کتر تخم میگذارد... عبدالله ضین از شهر نو کابل... س: چندین بار شکم را عملیات نمودند... آنها هنوز هم تکلیف بر طرف نشده... واز میخواستند... هند برای بار سوم شکم بیچاره را باره کرده... واز به وزنه... چی کارکم! ج: برای دکتر صالح... تان بگوئید در شکم تان یک (زنجیر) نصب نماید که به آسانی... بازار

بقیه در صفحه ۸۲

شاهم خبر شوید



نوشته کامله (حبیب)

قصه از سن ۲

مادری میگردم زنی منجر فامی

هاله بی از درون جهره
 معتابی دختر را در بر کشید
 بود زیرا در آرزو بهاران زندگش
 بزرگ سپه کاری در زمین دست
 ناخورد و تشنه گناه کشت
 کرده و گیاهان هرزه آب خورد
 از هوس در وجب کشتزار تشنه
 ریشه دوانیده بود بهوشان
 سیاه دل با اطفای آتش نفس
 آماره خود کشتزار نورسته او را
 آتش کشید بودند آثار این آتش
 سوزنده در سراپای وجودش
 مشهور و یازتاب نفرت زنی در
 دید گانش ملموس می نمود
 سوزان این از گون بخت عبرت
 انگیز تر از کشتزار سوخته پاریس
 است.

هنوز هم جهره اش هتایی
 وزیا بود و بد گانش جاد
 جاد و کند و داشت و خرمن زلفان
 سخن سایش بر نشانه های مرموزش
 می ریخت به گونه گل آفتاب سوزده
 باد به سوزانی بزمی می نمود
 پیراهن سر به بی گذاره تن
 داشت و دستمال سبز کان
 پیشانی اش بسته بود که زیبای اش
 را در بالای ساخت.

هنگام صحبت با سرانگشتان
 موهای آبریشینی را بر پیشانی
 میگردید زیرا نمیدانست چگونه و از
 کجا بیافازد زیاد کوشید مصروف
 نگه دارد اما کجا رهایش میگرد
 تشنه شنیدن حرف هایش بودم
 بعد به نگاهش پیش مقدمه گفتم
 تونیدانی وقتی همه امیدها
 میبویند وقتی ازوها بر باد
 میبوندند چی میشود یک زمین
 شوهر زاری حاصل و یک کشتزار
 صاعقه زده

وین همان کشتزار صاعقه
 زده و سوخته ام زیاد تلاش کردم
 تا نجاتم بخیشم ولی نگذاشتند که
 به زنده می آبروشدانه باز گردم
 تا آنکه دود ستود و یاد رنجس
 غرق شدم
 امروز میخواهم دیوار سکوت را
 بشکم میخواهم برای کیسی
 درد دل کم میخواهم اقل یک نفر
 غصه مرابد اند آخر مرز بی بدنام و
 زنی تن فروشی شناسند زنی که

به تن فروشی همه روزه وادارش
 ساختند گناه دلم میخواهد
 خودم بنویسم بزرگترین تلخترین
 و تکاندهنده ترین داستان زندگش
 یک زن تن فروش را زنی که یکسره
 اخت گناه هوس و شغفوت را
 تحمل میکرد

بگذر از شروع همه چیز را بگویم
 از آغاز بگویم از آغاز بد نامی
 بیخیز از شانزده ساله انداشتم
 و در صنف ده هم یکی از لیسه
 های شهر درس میخواندم از
 زیبای بهره کافی داشتم این
 زیبای با پای و معمومیت همراه
 بود نگاه های ستایشگر همش
 گرد پهاونگاه های دنیالگر ما برین
 بازگو کننده این واقعیت بود
 البته دادگاه آیین بران معسر
 تا بید میزد من و مادر بر سر از برگ
 پدرم هیچکس دیگری را درین دنیا
 نداشتم با مرگ از نشانی تنها
 ماندیم هنوز دو سال پوره از برگ
 پدرم نماندنت که جوانی بیسن
 سنین ۲۰ تا ۲۵ در خانه مارا هفت
 را باز کردن میدادم چرا از دیدن
 او اینچاره من دست میداد هر
 باری که پایه اندرون میگذاشت
 نفرتی به سنگینی جهان بر قلبم
 من نشستم مگر به عکس من مادرم
 خیلی به سر وضع خود میرسید و یا
 پوشیدن پیراهن سخن باز زیباترین
 قسمت اندامش را در برابر دیدگان
 دریده او قرار میداد
 دیری از آشنایی او ایام
 نماندنت که روزی مقامات نامزدی
 ام باالوجیده شد با وجود گریه و
 زاری من که در دل سنگ مادرم
 هیچگونه اثری بر جانگذاشت
 حلقه نامزدی به انگشتم انداخته
 شد

از آن پس از او از نگاه های
 گناه آلودش فرار میکردم تا آنکه
 شهن آن حادثه اتفاق افتاد
 نیمه های یک شب که عطشم
 واداشت تا فرض گرفتن آب از اتاق
 بدرش و وقتی از کار اتاق مادرم
 میگذشتم صدای صحبت مردی را
 با او شنیدم حسن کجکوی ام
 سخت تهریک گردید خود را با
 آهسته گی با سر بنجه با عقب

در آرزو رساننده چشم به سوراخ
 کلید گداشتم ایگاش اینکار هرگز
 صورتش بد برفت زیر نور
 لرزان شمع دیدم که مردی با
 مادر در دستر گناه آوریده و تن
 لغت هوس انگیز مادر جوان زنی با
 را به آغوش خود میفشرد و لباس
 گرسته اش را بر لبان مادرم می
 مایید متن گرم مادر چسبون
 موس در قالب بدستان او شکل
 میگرفت از نشانی این صحنه
 مویز اندام راست شد و کویس در
 در ریای غوطه ام داده باشنند
 بر خود لرزیدم

اتاق از نفس گرم هوس و گناه
 بر بود نور شمع چون رنگین کمان
 بر تن برهنه مادرم نشسته بود
 چشمان هر دو بی آنان در روشنی
 شمع میدرخشید و من به چشمانم
 یاور نداشتم و چنان میزنیدم
 که دندانهایم به هم میخوردند
 صدای ضربان قلبم رامیشدیم
 امواج بیهم اشکهایم را از کرانه
 های دیده گانم بایست دست
 پاک میکردم

اگر شباهه حای من بودید چس
 میگردید ؟ ایگاش من توانستید
 یکبار خود را به حای من فرار
 بدید تا تلخ شرمگسی را کهن
 با کام جانم احساس میگردم اندازه
 من توانستید چه آخزان مسرد
 نامزدم و همخواه اش مادرم بود
 آنشب خوابم از دید گانم پریده
 بود حالت بدی داشتم و سر
 از شدت درد میترکید جانم
 در آتش تب میسوختم در هفت تلخ
 بود مثل آن بود که همه زهر
 دنیا را در گهای جانم ریخته
 اند

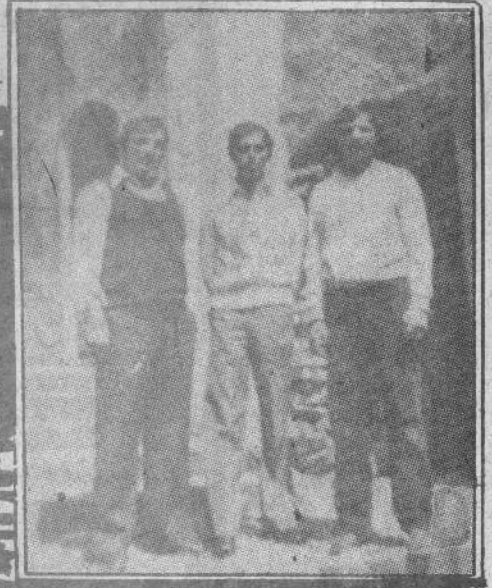
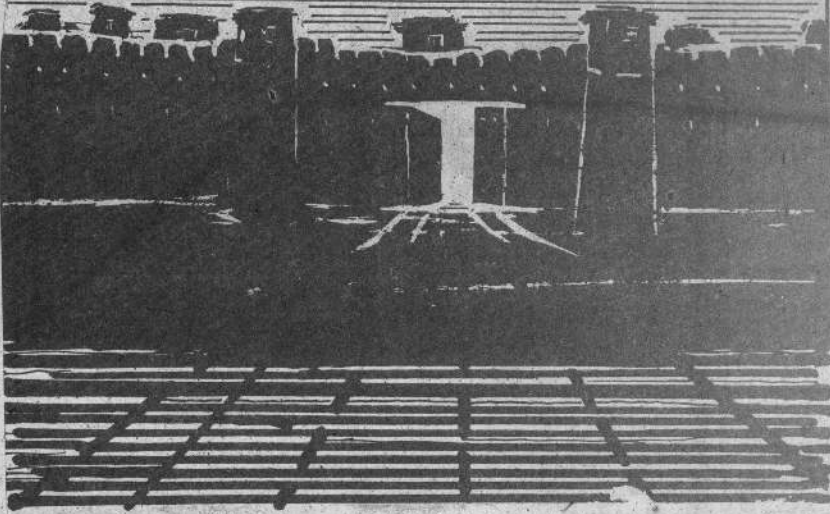
و آنشب از مادر متفتر
 شدم آنشب چیزی در من تولد
 شد و آن چیز نفرت بود نفرت
 از مادر
 این صحنه بهما شبها میگرد
 در آرزو نگاه های کجکویم تکرار
 میگردید هر باری که نگاه من با
 نگاه نامزدم گره میخورد چیزی شبیه
 خار در قلبم فرو میشد چه خاطر
 فراموش ناشدن آنشب در ذهن
 زنده میشد و کسی قلبم را در

شخصه های میفشرد

یک وقت قسم گرفتم تا از این زندگی
 را از نامزدم جدا کنم من هم
 به سان هر دختر دیگر با تن مسرد
 آندهایم را در سر میبویانیدم
 مردی که برابه خاطر عشق خودم
 بخواهد آفت به یاری بدوستی
 که چون خواهری به من نزد یک
 بود از راه مکتب روانه محکمه
 گردیدم ساعتی بعد نامزدم
 احضار گردید و در برابر قاضی
 زبانه بازی آنرا نداشتم که مادرم
 را در دزد خوشی های معرزی گم
 غیرت قربانت نگذاشته بودم مادرم
 زن فایده دیدن گناه است چه بزرگ
 من دختر یک مادر هرزه هم هرزه
 تلقی میشد و باجم آن داشتم که
 میادا آن مرد و مادر دست بدست
 هم داده و بار گناه شانوا بیسه
 دوش من بیاندازند بنابراین
 تنها همینقدر رگم من قصد
 عروسی با او ندارم و میخواهم
 تحصیل را به پایان برسانم در
 این وقت آن رویه بکار چهره
 حق بجانب گرفته در هاله بی از
 معصومیت رویه قاضی نبود و گفت
 اینکه کین نیست هرگاه میل عروسی
 نداشته باشد منم اصراری نخو
 اهم نبود من هم از روند با
 کردن گرهی به دندان نیست که
 میشود با انگشتم باز گردم این
 موضوع است که باید بد و این
 اعلان زور از جانب من و طبیعتا
 رضایت جانب مقابل در خانه
 حل و فصل گرد

سخنان نامزدم قاضی را
 مجد و بد ساخت بود بسیار مکت
 کوتاهی عرفه و نگاه های با لای
 میز خود را زبر روی نمود جانب
 من نگاهش انگشته گفتم باور دست
 پیگری به تر است یکبار دیگر با هم
 بنشینید و قسم قاضی اتخاذ کنید
 هرگاه تعجبتان به فتح نامزدی
 قرار گرفت در آرزو محکمه به روی
 تان باز است من از ساد دل
 یاور کرده بودم که نامزدم واقعا
 آماده جستجوی راه حلی است
 از محکمه با او یکبار بیرون رستم
 اصرار او سوار موترش گردیدم تا
 راسا به خانه مارفته برای جلسه
 بقیه در صفحه (۷۶)

قلعه افغانی در سوئیس



در این قلعه همچنان مدلهایی از ((خارخانه)) برای ایام تابستان و ((صندلی)) برای ایام زمستان موجود است، در صحن حویلی ((حوضچه)) ذخیره گاه هم وجود دارد و در قستی از آن چاه آب و چرخ چاه به شکل طبیعی معلوم میشود، مودل های واقع تورخانه برای پخت و پز و ((دیگ انهای گلی)) موجود است.

فاسیل این دو افغان میگزین در این قلعه زنده گسی دارند و همه روزه عده زیادی از سیاحان بایرادت بول بسه دیدن این قلعه میروند در حالیکه آهنگ های ((دوتا رو دایره)) را میشنوند از نقاط مختلف آن باز پدید میکنند.

بوده عقیدت روزه ((تمبه)) چوسی به نظر می رسد، ((صنه)) بزگی در قسمت دهلیز رودی به چشم میخورد که ((گلد انهای تیکی)) اطراف آنرا پر نموده، در داخل قلعه دهلیز کوچکی است که چند اتاق ((توشخانه)) و ((پس خانه)) از آن بدر آمده و راه زینسه که باروزه ها نوراند از کورچسک روشن شده و چند ((ارکین)) در آن آویخته شده به منزل دوم که اتاقهای کلان سطح با چوب های دستک است، و به درو دیوار، کلمات مذهبی، شعیرها و خشک های ((جفتی)) و ((دهن پر)) و ((چره)) ایما کمر بنسند و کارتوسها آویخته شده است اتفاقاً با کلمه های قدیمی و ((دو شکها)) فرش گردیده.

استهزا گرفت اما به اثر یافتاری انهارتو- چه اهالی آنجا اجازه تعمیر يك قلعه افغانی از دولت سوئیس اخذ گردید. افغانها با راه اندازی کار گروهی به کار تعمیر يك قلعه افغانی در قطعه زمین خریدگی آغاز نمودند. کار ساختمان قلعه بصورت ((پخسه)) و ((دستک بندی)) آغاز شد، در ورودی - قلعه از چوب های جنگلی بسیار کلان ساخته شد در زاویه های دیوارهای بلند قلعه، سرج های بلند با تیرکشی ها الصار شده و قتی انسان از دروازگان داخل بگذارد، کرد های گل و ترکاری آنطرفتر ((طوبه)) و ((خور)) گاو و بز خر جلب توجه میکنند. صحن حویلی همه خامه کاری

زنده گی فلکور افغانی از سالیان متبادی مورد توجه و دلچسپی اروپاییان بوده است. سالهای قبل سویی از سیاحان به خاطر بازدید از کلتور، عتقا و مناسبات ویژه افغانها، به کشور میامند و با قبول هزار زحمات راه نقاط باستانی کشور ماراد - پیش میگزینند.

ابراهیم واسمعیل دو افغانی که متوجه این علاقه مندی ((خارجی)) ها شدند در سال ۱۳۵۵ بعد از مسافرت تیان به شهر نیویورک تصمیم گرفتند تا مودل واقعی يك قلعه افغانی را با تمام ویژه گی های آن طرح ریزی کنند، در اول شهر نیویورک این اقدام شان نه تنها اجازه نداد بلکه انرا بیسناد

پسر ششی کیور در کابل



پسر ششی کیور در کابل. پستو دیگرش در هند.

یک قصه واقعی

خواننده گان گرامی که با نغمه‌های هنری هندي اشنای دارند میدانند که بیشتر آن هابیانگر تصادفات غیر قابل باور و گسر بر انگیزنده میباشند. چنان چه کم شدن کودکان و باز پیدایی آنها در فاصله های یکی دو دهه از تصادفات حتی آن هابیانگر پیدا شده میشود. البته آن چه را که در فم های تماشای نشینند نه رویداد های واقعی بلکه معضلات اجتماعی قالب شده در تیپ های پروریده و تخیل نویسنده میباشند. برای این که این گونه رویداد هاراکاملاً ذهنی تلقی نمایند يك رویداد عینی آن، که ماجرای واقعی زنده گی یکی از ستاره های مشهور سینمای هندي و وجود واقعی فرآورده این ماجرا در افغانستان می باشد، باز بیان خاصه مورد حکایت قرار میگیرد.

هند و پسر، کرکتر مرکزی این نوشته، سرگذشت زنده گیش را این گونه باز گوینماید:

خواهران پر خاشی نمودم، مرا از خانه بیرون رانده و اادای کلمه ((توحرامی استی، تو هند واستی برو پیش جگنداس، دیگره رایسن جا برای توجایی نیست)) سلسله تعلق خانه واده گی را از من کسبختند. وجودم و زنده گی من دیگر برایم شکل معمای بید اکره و برای حل این معما تصمیم گرفتم تا به خانه کاکا جگنداس بروم.

سوار گادی کرده راه خان بابا در رادیش گرفتم. هنگامی که با چهره عیسو و حواسی بورت وارد منزل کاکا جگنداس گردیدم، او یکسره خورده، جوپای حقیقت ماجرا کردید. وقتی گفته های مادر و خواهران راه او تکرار کردم، در بحراندیشه فرو رفت و پس از اندک درنگی نگاه محبت آمیزی به من انگنده، به دل انهم پرداخت. من که از یاد آوری آن کلمات نشیند ار چون مار زخمی بر خود میچیدم و در آتش دلهره میسوختم از خواستار گردیدم که به من حال سازد که چنانچه بقیه در صفحه (۸۱)



سینما باید آزاد باشد

و باید با تصویر کنند

مصاحبه از صباح رهش



و این باز بزم برای سینما مینویسم ، وقتی از ماهی میگویم ، باید از آب بگویم ، جلا سخنانی از سینماگری دارم و نقش آفرینی که هر دو جایشان در عرصه کار سینما والا و درخور ستایش است ، سلام سنگی بابای پیش در فلما هنرمندانه نقش بازی کردند و همان یون مروت در نخستین خط های کارش در عرصه کارگردانی به مثابه یک کارگردان و فلانما نویسنده مستعد از کار پرآزموده است .

مروت برای آموزش کارهای سینمایی همین اکنون برای بدست آوردن دکتورا در خارج مصروف تحصیلی است و آرزو می رود که با ختم تحصیلاتی سلکن یک سینماگر جوان و سرور - فشنل در صنف دیگر سینماگران انزود گردد و اما اوتاحالی هم دستاورد هایی دارد ، فلما های ((آرزو ، پور تریته و خواب)) از کارهای نخستین اوست و در یکی از کارهای بعدی - پیش فلکی دارد به نام ((سرودی از شرق)) ، گفت و گوی مادر خانه سلام سنگی صورت میگیرد .

از همان یون مروت میپرسم : شما وقتی میخواهید به آفرینش دست بزنید ، ترجیح میدهید آن چه رامینید به تصویر آورید یا آن چه رانی بینید و تصور میکنید ؟ پاسخ میگوید : چی قدر عالی خواهد بود اگر این هر دو اصل را در نظر گرفته و در یک برنامه فنی تحویل جامعه بدهم . این جا حرف بر سر بدین و ندیدن نیست ، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است ، بگذار با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل پدیده های خوب در محیط ما موجود است ، آن چه رامینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نماییم .

سنگی میگوید : چی خوب بود اگر برش دیدن و ندیدن را محض میگردم و بیه (هست) را باید باشد) مترجمه میشدم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند - برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند ، دم این که آن چه را که باید باشد ، آشکار سازند .

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد ، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت یونت کار ظاهر میشد ، میتوانم امید و اراشم که در آثارش این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیایید فلم های آرزو - ((خواب طلایی)) این را در نظر

خواهد بود اگر این هر دو اصل را در نظر گرفته و در یک برنامه فنی تحویل جامعه بدهم . این جا حرف بر سر بدین و ندیدن نیست ، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است ، بگذار با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل پدیده های خوب در محیط ما موجود است ، آن چه رامینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نماییم .

سنگی میگوید : چی خوب بود اگر برش دیدن و ندیدن را محض میگردم و بیه (هست) را باید باشد) مترجمه میشدم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند - برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند ، دم این که آن چه را که باید باشد ، آشکار سازند .

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد ، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت یونت کار ظاهر میشد ، میتوانم امید و اراشم که در آثارش این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیایید فلم های آرزو - ((خواب طلایی)) این را در نظر

بگویم : در فلم ((آرزو)) از آغاز - مردمی بروان بیننده تاثیر میکند ، حتی از آغاز نام ((آرزو)) و این همان پدیده بست که هنرمند خلاق میخواهد آن چه را که باید باشد تصویر دهد . آرزو برای نقش زن در کار خیره و اجتماعی و باز صحنه های ازب - دن در این آرزو نهفته است ، این که وضع ترانسپورت شهری وقت آور است ، در این جا مروت آنچه را که هست و آنچه را که باید باشد ، بهلی هم گذاشته و از روش جوانه (بودن) میزند . منطقی که در فلم ((خواب طلایی)) این نیز است با این تفاوت که کارگردان زیر تا تیر منطقی سوز این زیاد تر و غالباً برای آن چه است و آن چه در گذشته بوده تکیه زده است .

مروت میگوید : من همیشه از این موضوع در خارج کشور رنج میم که وقتی قرار باشد تصویری از زمین ما بدهند ، تصاویری از برادری ، کثافت و ویرانی را به برد میکشند . کشور ما با همه کمبود های سرانجام یک کشور است ، مردم ما پدیده اند که دوستش داشته باشند ، مظل - هری از مد نیت هم در آن است .

بقیه در صفحه (۹۲)



بوی بدن را مطبوع سازید



ترجمه ستانک

یکی از برابلهاییکه خیلی زیاد ایجاد مزاحمت میکند واکثر مردان و زنان با آن روبه رو اند عبارتست از بوی بد بدن. روزی یکدانه سبب داکتر را از شما دور نگه میدارد ولی بوی بدن در هر موقع روز میتواند هرکسی را از شما دور سازد. درباره بوی بدن مانند بوی بد دهن کسانی آزادانه صحبت نمیشود. دوستان همکاران و عاشقان از آنانی کسی خیلی زیاد عرق میکنند و بوی بد دارند. با شستن و حتی دوش گرفتن این مسأله غالباً واکش زنجیری دارد چون در فرآیند دارای بوی بد بدن عقده حقارت ایجاد میشود و از زنده گی اجتماعی خارج میگردد. بوی بد بدن را میتوان تا حدود قابل ملاحظه با استفاده درست مواد ضد عفونی و سبزی های ضد عرق و سایر مراعات حفظ الصبحه فردی کاهش داد.

اگر نتوان مطبوع بود، این دوستان، همکاران و عاشقان شما اند که با شرمندگی از شما دوری میگزینند

صابون‌ها و سپرهای ضد عرق باید بدرستی مورد استفاده قرار گیرند

در این جا آن چه برای دانستن مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق لازمست خدمت شما تقدیم میشود تا بوی بدن را در فصل تابستان و در واقعیت امور در طول دوران زندگی از بین ببرد.

چگونه می‌توانیم بوی بدن را بشویم

پوست بزرگترین عضو بدن انسان است و در یک مقطع پوستی تعداد زیاد غدوات عرق به مشاهده می‌رسد. هر غده عرقی از لوله های مارپیچ حجرات قسمت خارجی جلد تشکیل شده است. این لوله به مجرای عرق منتهی شده و از آن طریق روی جلد ظاهر میشود. از هر انسان بالغ بین سه تا چهار لیتر تا یک لیتر عرق روزانه خارج میشود و این به ذات خود رطوبت زیاد است. شکر خدا که همه این عرق تبخیر میشود.

در حدود (۱۹۰) درصد تمام عرق بدن از غدوات اکرایین Eccrine که هرگز قشر پوست وجود دارد ترشح می‌شود و شنا نباید در باره آن تشویشی به خود راه دهید. این عرق خویست و به مقابله سیستم سرد کننده بدن فعالیت میکند و بوی نهد. در درصد متبانی عرق از غدوات اپوکرایین Apocrine ترشح میشود و این عرقیست که باید در باره آن اندیشید. بیشتر غدوات اپوکرایین در زیر بغل و ماهیجه ها یا کشاله رانها موقعیت دارند. عرق غدوات اپوکرایین حاوی ماده عضویست که در نتیجه یکجاشدن با باکتریای جلد موجب تولید بوی بدن میگردد.

بوی بدن بیشترینه در فصل تابستان مشهود است. البته

روزانه دو بار استحمام در فصل تابستان در مناطق گرمسیر مطلقاً ضروریست

صابون ضد میکروب‌ها استفاده کرد.

مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق علاوه استحمام، مواد ضد عفونی سپری های ضد عرق در راه مبارزه با بوی بدن شما کمک زیادی خواهد کرد. برای این کار در راه وجود دارد: میتوانستید با استعمال مواد ضد عفونی، بوی بدن را به سادگی بیوشانید و یا این که قدمی فراتر میگذارید و واقعاً جریان عرق را با استعمال سپری ضد عرق متوقف میسازید. زیرا این گونه سپری موجب انقباض منفذ های عرق میگردد.

بر خلاف عقیده معمول این کار خطری به دنبال ندارد (این قصه پیروزان است که میگویند نباید مانع عرق شدن) عرق یاد پتوگونی مسیور رکام جای دیگری در تان وارد غدوات اکرایین میگردد. انتخاب روش ضد عفونی اساساً وابسته به مقدار عرق است. هرگاه صرف کس عرق میکشد، ضد عفونی ساده کافیست. ولی اگر عرق بیشتری داشته باشید، در آن صورت به سپری های ضد عرق نیاز دارید.

یک فایده ماده ضد عفونی است که آنرا کارمید هد و میتوانید بعد از گرفتن حمام یادوش در هنگام صبح یا شب از آن استفاده کنید.

اکثر مردم از ماده ضد عفونی تنها روزی یکبار استفاده میکنند. هر چند در صورتیکه خواسته باشید میتوانید روزی چند بار از آن استفاده کنید، سپری ضد عرق برای آن که مؤثریت اعظمی داشته باشد، استفاده از آن، روز جزا بار لازم است، ولی آن را نباید درست پس از گرفتن شاور به کار برد. بعد از گرفتن شاور منفذ های که به مجاری عرق

منتهی میگردد بسته میشوند و بدین ترتیب مواد کیمیاوی ضد عرق نمیتواند به داخل راه یابد و کاری را از پیش ببرد. پس از گرفتن شاور رطوبت نیز مواد ضد عرق را مشبوع میسازد. ضروریست از مواد ضد عرق هر روز استفاده کرد مگر این که نیازمندی های خود را در سنت تشخیص بدید. بهتر است بیشتر استفاده کنید، نه کمتر.

لیاسفا

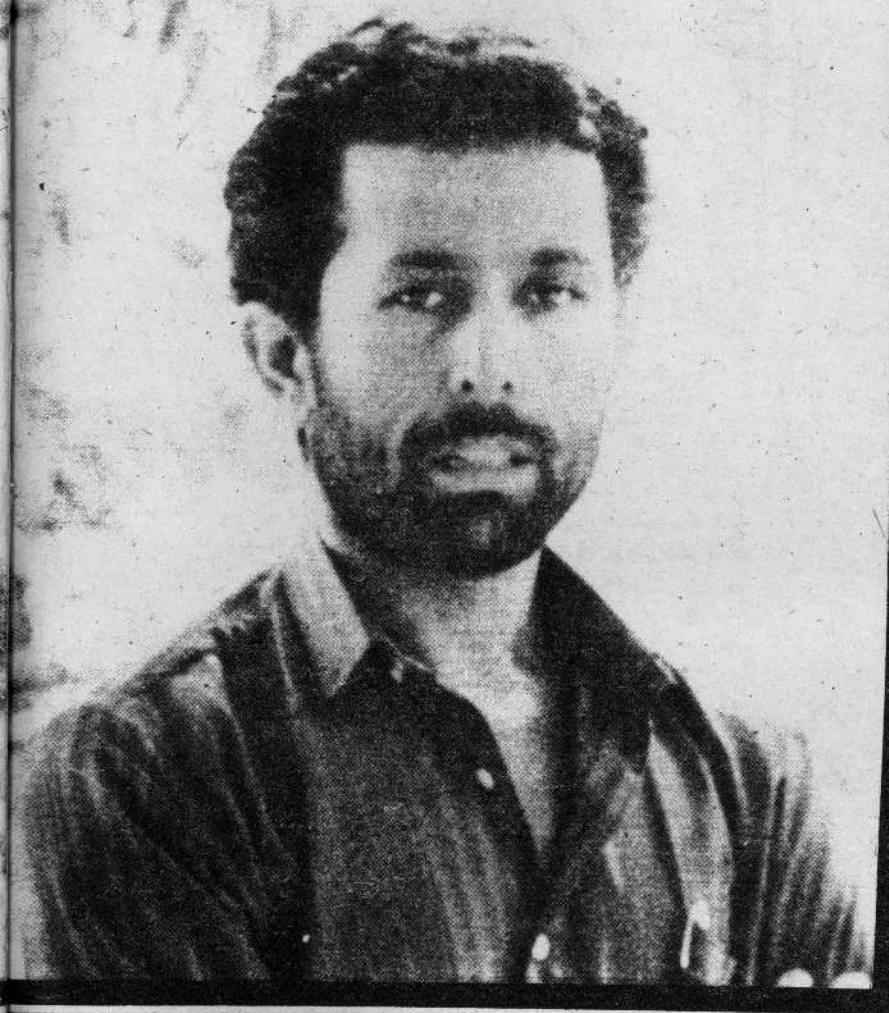
نیلون، ابریشم و تنگ های ساخته شده از مواد ترکیبی، بدترین لباس فصل تابستان است زیرا اینها از تبخیر عرق جلوگیری میکنند و نمیکند از جلد تان (تنفس) کند و در نتیجه موجب بوی بدن میگردد. کتان، بهترین لباس فصل تابستان میباشد. کتان سرد، سبک و منفذ دار است. لباسهای تنگ را نباید پوشید. لباسهای آزاد و راحت کتان تبخیر عرق روی جلد را سریع میسازد. لباسها باید رنگ سرد و یا مشابیه آبی کرم داشته باشند. پوشیدن لباسهای تاریک، تنگ و سفید اشتباه محض خواهد بود. لباسها را باید در فصل تابستان زود زود تبدیل کرد.

صابون

انتخاب صابون مناسب کار بستن تعایت مهم و درخور توجه صابون های ضد جراثیم ضد عفونی را می توان در بازار یافت. برای شستن آن قسمت های بدن که قابل دسترس نیستند از سرسرم حمام استفاده کنید. به ناحیه های عرق مانند زیر بغل، ماهیجه های ران پشت و پاها باید توجه بیشتر کرد.

بقیه در صفحه ۸۷

در ارتباط به شعر و موسیقی -
 نام شهادت و نغمه‌ها در نغمه‌ها نیست
 شعر عاصی را نغمه در نغمه‌ها یکجا
 بوده و در طول زمان از شما شناخت
 مشترک بوجود آمده است -
 من نگریم کم که سوال اول خود را
 از کارهای مشترک فرهاد عاصی
 شروع بکنم - به عنوان دود و ستود
 د و همکار و کسانی که در عرصه فرهنگ
 و هنر شهرت می‌یابند -
 در کارهای مشترک تا چه نوع
 رابطه وجود دارد ؟
 عاصی : تشکر و دست محترم -
 گرچه بارها توسط خود در این
 مسأله روشن گردیده است ، باز
 هم قابل یادآوری میدانم که
 رابطه من و فرهاد در بابالاتر از
 مسایل شخصی بوده است - این
 مسأله طوری است که فرهاد
 همیشه اولین شنونده شعر بوده
 با شعرهای از او به خانه می‌برد -
 ای کرده ام و شعرهای بیگانه بل
 ارتباط دوستی و رفاهت من و ایشان
 میا شد - روی آن عده از اشعارم
 که زیاد ترغزلواره ها و ترانه های
 پر بر میگردد آهنگ ساخته اند و
 آنرا خوانده اند - گرچه آهنگهای
 را که روی شعرهای بلند ساخته
 اند کمتر به شنونده های رسیدند
 و کمتر به علاقمندان شعر رسیدند
 مثلاً باد های آید و بگذر آید
 تا شاکمش - به همین گونه من
 اولین شنونده آهنگهای آقای
 دریا می باشم چه بر روی اشعار
 خودم و چه بر روی اشعار دیگران
 و به بعضی آهنگهای که طرف توجه
 و ذوق و سلیقه خودم واقع شده
 تصنیفهای هم ساخته ام مانند
 آهنگ (خلوتی کوک خیلالات سو
 آنجا بزم) و یا (پاراگرسه ویر
 انه مازند) و یا آهنگ خود شما
 بنام (دریا) را تصنیف کرده ام -
 یعنی که در قالب آهنگ مفاهیم و
 عبارات و جملات را گنجانده ام -
 علاوه بر فرهاد ام جسوری است
 در عرصه هنر و عرصه کارش ، از
 شما شنیده از آوازی که در کارش
 دارد ، از آوازش از عشقش از
 دوست داشتنش خوش می آید
 و به نظم فرهنگی اصلی است
 و هنرمند با حوصله و پرکار است
 در عرصه آهنگسازی و طوریکه به
 ما و شما معلوم است که علاوه از

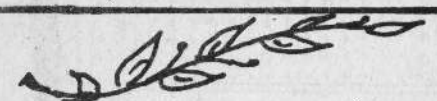


گفتگوی با فرهاد در باب شعر عاصی

آواز دریا شعر عاصی

خودش شهرت بسیاری از آواز -
 خوانان ما از روی سفره آهنگهای
 او برداشته شده است - تا کیست
 می کم که در باب بیشتر از لحاظ یک
 آهنگساز خیلی هنرمند تر برایم
 مطرح است تا آوازخوان و هر دو
 ما از یک منبع از یک آفتاب از یک نور
 بهره میگیریم چیزی که من میگیرم
 شعری سراج چیزیکه ایشان
 میگویند آهنگ میمانند - من -
 برای شعر نامی گرفته نمیتوانم
 اما او آهنگساز ترشته میخواند
 من به شعر نامی گذارده نمی
 توانم ایشان آهنگساز لیلی
 می خوانند و همچنان او آهنگساز
 را چیز دیگر خواهد خواند - را -
 بطه من و دریا ازین قرار می باشد -
 سیاوون : و شما فرهاد جان
 چی گفتی دارید -
 دریا : چیزی را که من باید
 اضافه کنم در همین مجله در شعار
 های گذشته گفته ام و آنچه را که
 اینجا می کرد عاصی محسوس و
 شریف گفتند -
 سیاوون : گپ های عاصی را
 اینچنین هم میتوانم تعبیر کنیم
 که وقتی (یک آفتاب مشترک) به
 هر دو بیتان می تابد - یعنی یک
 فکر مشترک هر دو می تان را متحد
 می کند - و شاید هم اصول این
 (فکر) را عاصی در گپهای خود
 نور میبند ی کرده باشد -
 عاصی : اینجا اصولی مطرح
 نمیشود ، منتها منبع الهامی برای
 هنرمند طایفه ، یکی است -
 دریا : بالاخره اشتراک اند -
 پشه داریم ، و این بیوند را نباید
 دست کم گرفت -
 سیاوون : این اند پشه را تعریف
 میکنید ، در یک جمله ؟
 عاصی : بالنده شدن فرهنگ و
 هنر و راجتماع مان -
 سیاوون : بسیار خوب ! قبول
 می کنیم -
 سیاوون : خواننده ما میخواهد
 بفهمد که شما چند ساله استید
 از دوایج کرده اید نکرده اید -
 که ام فاکولته را خوانده اید و در
 کجا زاده شده اید -
 فرهاد : من یک شخصی
 مجرد الاصل استم -

لطفاً با فرهاد برگردانید



سیاویون : ویک کی بیشتر درباره خودتان ...
 دریا : ۲۹ ساله است ، از بوهنسی زبان و ادبیات در رشته زبان انگلیسی فارغ شده ام ، در کابل تولد شده ام ولی ۱۸ سال رادر کد زنده می کرده ام .
 سیاویون : و شما آقای عاصی ؟
 عاصی : اینجانب ۲۲ سال پیش در قریه ملیه حصه دم پنجشیر زاده شده ام ولیمانی خود را از فاکولته زراعت در رشته علم نباتی در سال ۱۳۶۲ اخذ نموده ام .
 سیاویون : شروع صحبت ما بسیار خوب بود خواننده های ما از شخصیت شما آشناخت دارند و معلومات فعلی هم کمک بیشتر خواهد کرد تا شما را بیشتر بشناسیم ، وارد بحث میشوم .

سیاویون : اگر فرهاد دریا موافق باشد بحث خود را از یک ارزیابی موسیقی دهه اخیر در افغانستان آغاز می کنیم .
 دریا : با اجازه در آغاز میخواهم بگویم که زنده می ماورنده می ملت ما رنگ سیاسی را به خود گرفته و از هر دری که صحبت کنیم نمیتوانیم از گریبان سیاست بیرون نشویم و اگر صحبت آتش کشی تند باشد فکر میکنم که ناگرم و شاید راه دیگری وجود نداشته باشد .
 سیاویون : مهم اینست که آتش صحبتتان ما را گرم کند ، نه اینکه بسوزاند .

دریا : موسیقی ده سال اخیر را ، به عقیده خود میخواهم به دو کت گوری صریح تقسیم کنم ؛ یکی موسیقی که هنر و باطنیات و خواسته های سیمت حاکم برجایمانده است ، دوم موسیقی صرفاً فنی و بدون داشتن این یا آن درونمایه اند پشوی .
 آغاز این دهه با یک تحول سیاسی همراه بود ، و تغییر سیمت جامعه را درسی داشت و سیمت جدید حاکم خود شمرقراط و موزهای مصطفی راد تمام شور و نشاط زدگی ملت وارد ساخت و در زنده گسی مجموعی معیارهایی را وضع کرد که فرهنگ هم بالاخره در همان چوکات قرار گرفت و در نتیجه فقط برای دو تیب هنرمند در جامعه میدان کار مهیا شد ، یکی آنکه مثل خود سیمت می اندیشد ، دوم آنکه نمیتوانست یا نمیتوانست با سیمت باشد و طبق معمول شروع کرد به پی

باد وی با بخار خوانی و یا اگر درست بگویم به یاره سراسی - بدن و داشتن بار اند پشوی در کارش ، اما هنرمندان خارج ازین دو کت گوری نیز داریم که تا سیر بلند کرده اند ، بنا بر موجودیت یک بالیسی نشرانی معین نتوانستند یا نخواستند با سیمت سازگاری داشته باشند و درست از اینجا فرار هنرمند آغاز گشت ، و من مقدم بر همه عوامل ، علت اصلی فرار هنرمند را از کشور تضاد اند پشوی فکری گم بود ر قدم دوم مساله نا

امنی ، جنگ ، توهین شدن ها ، پاسکری و غیره مسایل مایه پد - دیگری هم در موسیقی خود داریم که بنام موسیقی غربت یاد می کنیم یعنی غربت تحصیل شده بالای مردم و نمیخواهم سر اصطلاح تحصیل شده - پیچس یعنی موسیقی در خارج ازین زده هم می فهمم که تعنه غربت همسوا دی - بی ریشه شدن و دور ماندن یک نسل از اصل می باشد .
 بنا موسیقی غربت ما چیزی بیشتر از تکرار مکرر نیست گرچه برای شان زمینه های استفاده از تخنیک بهتر و بیشتر ترمیم بر است و همچنان در زمینه آموزشی امکانات وجود داشته ولی کسی به آن نپرداخته است .

ولی درد اخل کشور کسانی نیز بودند و تا هنوز استند که برای رسیدن به طرح یا راه سوسی مبارزه می کنند که خاک فرهاد دریا از آن جمله



آواز دریا نسلی که فد بلند

می باشد در آخرین تحلیل برداشت خاص خودم راد ام ... که شاید با من موافق نباشید ، من موسیقی ده سال را به نام ((موسیقی)) می نامم

سیاویون : بطور کامل ؟ و منظورتان اینست که دهه آخر هیچگونه دست آوردی نداشته ؟
 فرهاد : قطعا راد در مجموع سیر ده ساله مطالعه میکنم ، سوال من بیشتر روی رشد مجموعی جامعه فرهنگی است تا بالنده گی های فردی .

سیاویون : ولی من با اعتقاد ات شما اینطور هم مواجه شده ام که در دهه آخر میدان فراخی برای کار بوجود آمده است ...
 فرهاد : چنانکه تا حال آدم فکر نمی کنم چنین صراحتی در گفته هایم سراغ شود دست آورد های ده سال متذکره گریبان تمام مردم ما را گرفته و تمام جوانب زنده گی ما را احتوا کرده است .

سیاویون : در ده سال آخر بزرگترین مصیبت برای ما جنگ است او بسیار طبیعی است که هیچ عرصه نمیتواند از تاثیرات جنگ فارغ باشد . من موافق که علاوه بر اینکه ممکن است در طرح سیاست های هنری اشتباهاتی هم رخ داده باشد که موجب محدودیت شده و یا شاید تطبیق این سیاست هم در موارد زیادی با تعصبات و کلیشه گرای ها و برخورد های غیر عملی توأم بوده باشد ، اما همزمان فراموشی نباید کرد که دهه آخر دستاوردهای بزرگ دارد ، مثلاً شما که خود محصول دهه آخر استید .

فرهاد : در سطح نشرات رسمی که برای ملت کارهای من برآید ، هنوز بانیه ، دیگرین آشنانیمتند و فرهاد دریا واقعی هنوز تمام قامت عرض وجود نکرده است .
 جوهر اصلی فرهاد دریا در نیمه پست که هنوز ظهور نکرده است . هنوز من آغاز نشده ام و طبیعتاً هر مقطعی خاص زمانی ابتداء و تعالی خود تیرا در عرصه هنر میداشته باشد .

سیاویون : امید وارم مردم بانیه د یگرتان نیز آشنا شوند و اما موسیقی را شما صرف در چوکات سیاست توضیح ندهید ...
 فرهاد : من همه جوانبش را گفتم چه در اخل وجه در خارج کشور و آناتیک تازه جوانه زده اند و نظر به عوامل سیاسی میدان وسیع ممکن برای شان میسر نیست .

سیاویون : به نظر شما که ام نقاط سیاست فرهنگی غلط بوده است که در حالی واقعیت اینست که سیاست فرهنگی ما طی دهه اخیر یکمدا د عناصر مهم به مشاهده می رسد ، مانند توجه به رشد موسیقی های



شعر عاصی نسلی که میکنند

فولکلوری و یا موسیقی ملیت های مختلف ، دروازه های موسیقی به روی هنرمندان بسته نبوده و دولت از فنانی استعداد ها و چهره های هنر موسیقی پشتیبانی نموده و زمینه را مساعد ساخته است ...

فرهاد : بسیار صریح عرض می کنم ؛ در اینجا دو کت گوری یکی همسوا با سیاست فرهنگی سیمت حاکم و دیگری یا وسراها که بار اند پشوی در کار های شان سزاغ نمی شود وجود دارند و من نمیخواهم که یاره سراسی کم و نمیخواهم که یک مبلغ سیاسی و یک فرهنگی چوکا بشود ، باشم و بر عکس آرزو دارم فراتر از اینها چیز دیگری باشم ، میدان بیشتر برای خود داشته باشم و تمام آنچه را که منحیث یک هنرمند احساس میکنم و به من الهام میشود با در نظر گرفتن ایانت لازم به مردم برسانم .

سیاویون : شما میخواهید که آزادانه به هنر بپردازید ؟
 فرهاد : مطلقاً بلی !
 سیاویون : بحیث یک هنرمند در چنین موقعیت به چه چیزهای خود را متعهد میدانید ؟

فرهاد : باز هم میخواهم کلی تر بگویم شاید مساله راحل کشف مساله حزیبت به صورت خاص در ارتباط با تعلق به یک حزب سیاسی مطرح میشود و مساله حزیبت به صورت عامش در مساله هنر و فرهنگ نیز مطرح است .

حزبیت در ارتباط با سیاست کاملاً روشن است ، با خطوط و موزها ی جدا کننده از دیگر اندیشه ها اما بر عکس ، حزیبت در هنر تعلق داشتن به جوهر هنر را میسرمانده که من دوس را بیشتر می پذیرم .
 سیاویون : یعنی یک تعهد اجتماعی ؟
 فرهاد : در نهایتش بلی !

سیاویون : از نظر شما تعهد اجتماعی برای هنرمند امروز چگونه میتواند مطرح گردد ؟
 فرهاد : شاید شما بگویید سوال های وطن ، صلح ، آرامش ، رفاه ، هنگامی و شمار دیگر ، ولی شاید همرا می موافق باشید که هر کدام از این سوالها برای هر کدام ما انتباه جداگانه دارد ، شماره حل رفاه و آرامش را از یک طریق پیشنهاد می کنید ، من از طریق دیگری ، شاید اصلاً با هم موافق نباشیم شاید هم موافق باشیم .

سیاویون : در اصل قضیه تغییر وارد نمی کند ، اختلاف در شیوه های دستیابی به هدف نباید اهداف مشترک را ضربه بزند ، من فکر میکنم هر افغان هرجایی که است امروز میتواند در مورد منافع وطن در مورد صلح و قطع جنگ و در مورد پیشرفت اهداف مشترک داشته باشد ولی وقتی که



از تعهد در هنر کم بزنم در اینجا نیز اهداف مشترک بلی مطرح خواهد شد .

فرهاد : فقط یک جانب را من بیشتر و بهتر تراج میگذارم ، ملت افغانستان با تمام ارزش های که به آن تعلق دارد .
 سیاویون : بهر حال ارزیابی شما از موسیقی دهه اخیر چی است ؟
 لطف نموده بگویید که موسیقی ما طی دهه اخیر چگونه ارزیابی شده میتواند ؟

فرهاد : در سطح رسمی قبلاً عرض کردم و تا شما را ((موسیقی)) گذاشتم ، روی سیاهی روی سیدی اثر مربوط به حزب دموکراتیک خلق افغانستان یا مجاهد نمی گردد ، در مجموع موسیقی رسمی را موسیقی میدانم ، ولی جنبش های دیگری هم ایجاد شده است که سیر بالنده دارند و تا هنوز مجال برای نفس کشیدن نیافته اند .

سیاویون : به صورت مشخص که ام رگه ها ؟
 فرهاد : استند آزاد اندیشانی که میتوانند آغاز جنبش باشند .
 در اینجا پهلوهای تخنیک کار مطرح نیست بلکه وزنه های اند پشوی آن مسود نظر نیست .
 سیاویون : منظور شما از نسلی شاید باشد که همراه با چهره های ماننده فرهاد دریا قد بلند خواهد کرد ؟

فرهاد : بلی .
 سیاویون : و شما بیشتر متوجه موسیقی اما تورا ستید ؟
 فرهاد : نه ! منظور من موسیقی پست که رنگ تمام انواع موسیقی کشور را داشته باشد ، تقریباً موسیقی آمیخته از تمام انواع و اشکال موسیقی است .

سیاویون : در ده سال اخیر نقطه نظر تان را در مورد سیاست گذا ری هنری بگویید که کدام ابعاد ی را از نظر شما داشته است ؟
 فرهاد : سیاست فرهنگی همیشه فقط روی کاغذ مانده است و این به آن معنی نیست که چون کاغذ هاد رست اند پس آنچه که انجام یافته هم مطلوب است ولی از فیصله های کاغذین تا جاییکه عملی شده بسیار تفاوت داشته است .

سیاویون : یعنی یای عمل لنگیده ؟
 فرهاد : بلی - و بازم اندیشه یک حزب یا نظر حاکم نمیتواند کامل و جامع باشد ، میخواهم به اندیشه ست بیام که چوکات شده و محدود نباشد و به این توفیق بیشتر در یک پدیده ، هنری نمیتوان نایل آمد .

سیاویون : روی سوالات ما اکنون به طرف قهار عاصیت و ایشان لطف کنید و بگویید که شعر و شاعر امروز چه شرایطی احاطه کرده است ؟
 عاصی : شرایط حاکم بر اوضاع یعنی شرایط جنگ ، گرسنگی ، قحطی - مرگ ، آزاره گی - برادر کشی - جامعه گرسنه مثل جامعه من و فقر اقتصاد ی جامعه ، من فقر معنوی را بار آورده است ، انسان جامعه امروزی من یا آواره است یا شهید یا هم در جنگ است ، در چنین جامعه که هیچ یک از اعضای بیکر ش در جای معینش موقعیت ندارد و زمان ظالمانه ترین شلاقها را بر گردن هایش فرود آورده معیارها ارزشها و ضابطه های شعری هنر جنگزده اند ، در جریان جنگ اند ، اینکه شعر را چگونه باید ارزیابی کرد و هنر را ، با چه ضوابطی اعتبار بخشید ، دقت خاص و بیبر در کار است شاعر در چنین جامعه هر چیزی را جنگزده خوشنت بارو مطلق در می یابد و به خاطر هویت بخشیدن د دقیق شعر نیو غ شاعرانه در کار است تا شعر این جامعه تدوین شود و سروده شود .

نوقها - سلیقه ها - زیبایی شناسی مردم ، نقد و هنگامه است در آواز است ، تم است ، پرمایند گیت ، فکورینسواد پست و دست رسا در کار است تا جریان معنویت سوگوار را که برجایه مصلط است

ادامه دارد

چند ماه پیش متن مصاحبه گوی مارچوک رئیس آکادمی علوم شوروی را از مطبوعات انگلوسوریه دست آوردیم که با در نظر داشت مسائل دلچسپ مطروحه در آن به نلسران السدام میگویم

انقلاب در علم

چند ماه است که فرهنگستان (آکادمی) علم شوروی دستخوش اصلاحاتی عمیق شده است و به تعبیری پانویس بازاری می تابد. انگیزه های این اصلاحات کدام است؟ علم همیشه در شوروی به منزله نیروی محرک اصلی پیشرفت اقتصادی تلقی شده است. پس از ۱۹۸۵، میخائیل گورباچف بارها بر نیروی بالقوه علمی عظیم شوروی تأکید کرده است و صراحتاً از ملاحظاته است این نیرو را هر چه کار آمد ترسانیم، ناتوانی، کند و خلاصه در جای زدن سیستمی که هر روز ناکارآمدتر می شد دیگر برایمان تحمل پذیر نبود. یکی از هدفهای بازاری، بسج زاستین علم و تکنولوژی است در خدمت پیشرفت جامعه شوروی. همچنان که می دانید فرهنگستان علوم تقریباً مسوول کل پژوهشهای بنیادی اتحاد شوروی است. فرهنگستان علم نفوذ بسیار دارد و سازماندهی دوباره آن، باید در تلاش گسترده استقرار دموکراسی در سرتاسر کشور، الگو قرار گیرد، البته این را نیز نباید هرگز از یاد برد که روند استقرار دموکراسی نمیتواند در سطح ادیان و انکار محدود بماند، بلکه باید به دست آوردن های مشخصی بینجامد.

معتبرترین تدبیرهای نمایان سازماندهی پژوهش از چه قرار است؟ تصمیم گرفته ایم در همه سطوح و در هر کجا که لازم تشخیص ستها و ضرورت انتصابهای جدید مطن است، نظام رای گیری راستقو کنیم. بدین سان بود که چند نفر تازه به عضویت فرهنگستان انتخاب شدند. در این مورد گفتنی است که گاه برای یک سمت تا چهار نفر نامزد بودند. وسط سن اعضای جدید، به نسبت سال با اینتر سالی است. بسیاری از این اعضا، کمتر از ۶۰ سال دارند. از این جمله اند: گونچارا ۵۸ ساله که به جای بولگولویوف ۷۸ ساله انتخاب شد، یا اسکریپسکی ۵۲ ساله و میرزا بیکوف ۵۰ ساله که به ترتیب شانزین مارکوف ۸۰ ساله و یایف ۸۴ ساله شدند. هدف دیگر ما کاهش اختیارات مدیران انستیتوت های پژوهشی است، چه از جنبه اداری و چه نسبت به مسوولان بخشهای علمی. در نظام پیشین، چه بسا افرادی استخدام می شدند که در صلاحیت علمی آنان جای حرف بود. از این رو آزمونهای در همه سطوح برگزار گردید، تا از صلاحیت علمی کارکنان مطمئن شویم. از کارکنان مان ۸ درصد امتحان نداده استعفا دادند و ۲ درصد پس از امتحان برکنار شدند. گذشته از این تصمیم که ۸ درصد مدیران، بی خود مدبر شده بودند چون فاقد عنوان دکتران دلم بودند. این اقدامات طرماً باید موجب کاهش اعضای هیئتهای علمی شده باشند. این کاهش به چه میزان بود؟ درست است، و یوای نمونه بگویم که تنها در انستیتوت های فرهنگستان

انقلاب در تکنولوژی

دموکراسی از غیب نمی آید باید وضع آزادی بیان از حیه قرار است.

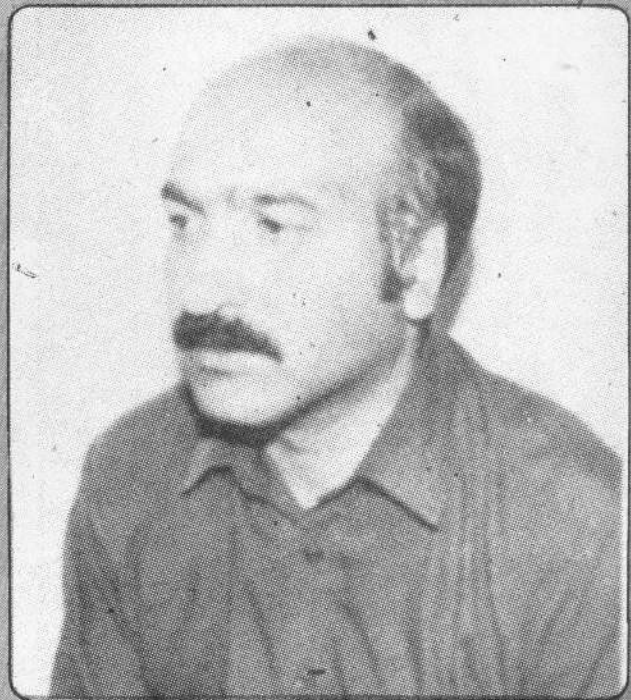
راجع به مدیران انستیتوت تصمیم بگیرد و مدیران راجع به روشهای واحد و همین ورتا آخره البته همیشه توانی حکومت نمی کنده و اگر نشود بر شالوده عایی علمی به توانی رسید، هنوز هیئت رئیسه در حالت می کند. اما عجایب که وضع زیاد هم خراب نیست برای نمونه ۱۱۴ نفر جدید به مدیریت انستیتوتها انتخاب شده اند و فقط در مورد ۶ نفرشان درگیری پیش آمده است. ما، در این درگیریها مداخله کردیم تا دانشمندان بهترین راه ممکن را برای رسیدن به توانی انتخاب کنند. اما نکته بی که وجود دارد این است که در صورت ادامه عدم توانی، ما برای تصمیم گیری هر چه سریعتر، هیچ فشاری نمی آوریم. البته کار ما در این سادگیها نیست، اما همه تلاش ما این است که بیغم درگیرها، به تدریج امیر را بهبود ببخشیم. برای نمونه مسوولان علم را تشویق کنیم عرگاه که ۶۵ سالشان شده، باز نشسته بشوند. آنان پس از باز نشستی می توانند به عنوان مسوولانستیتوت های پژوهشی در آن کار میکنند فعالیت خود را ادامه دهند و حقوقشان را به طور کامل بگیرند. بدین سان بعضی از مدیران آکادمی که بین ۷۰ سال داشتند، از مدیریت انستیتوتها کناره گرفته اند. سابقاً سفر به خارج برای بسیاری از دانشمندان دشوار بود. حالا وضع چگونه است؟ گذشته گذشته است. امروزه همای فرهنگستان به سفر به گوشه های مختلف جهان تشویق می شوند. البته هنوز دو مورد استثنا هست که امید داریم به زودی رفع شود. ساختار و به تازه گسی

با اکثریت وسیع آراء به عضویت هیئت رئیسه فرهنگستان انتخاب شده و اجازه سفر به خارج گرفته است. اولین سفری هم به ایالات متحده بود. وضع آزادی بیان از چه قرار است؟ متفرک داشته ایم در هر یک از نشریه های تخصصی فرهنگستان یعنی در حدود ۲۰۰ نشریه ای که فرهنگستان منتشر می کند. چند صفحه را به بحث آزاد اختصاص دهیم و مباحثه هایدون همی. سانسور منقشر شود. و آنکمی حتی سمت مدیریت مسوول را نیز تابع قرار کرده ایم که قبلاً گفتم: همی کن نمی تواند بین از ۱۰ سال مدیریت مسوول یک نشریه باقی بماند. یکی دیگر از هدفهای ما، از بین بردن اسطوره اسناد محرمانه یا (داستویا) است. امروزه فقط چند درصد قلیل از اسنادی که در اتحاد شوروی منتشر می شود در دسترس عموم گذاشته نمی شود. ما، در های ارتش هارا باز کرده ایم و دسترس به اسناد راستهیل می کنیم، برای کاهش مدت انتشار بسج شده ایم. البته مساله ای که از این نظر برایمان ماند، است مسئله فوتوکاپی است زیرا خط تولید دستگاههای فوتوکپی هنوز آن چنان که باید و نشاید سازمان نگرفته است. آیا اثر حرفهای زیبای میخائیل گورباچف چنان بوده است که بودجه فرهنگستان افزایش یابد؟ یقیناً البته اثرات که اکنون به شما خواهیم گفت هنوز مورد بحث اند و بنابراین نباید آنها را قطعی فرض کنید. اما به هر حال شمه ها از وضع موجود رایبه شما نشان خواهند داد. بودجه کار فرهنگستان در سال ۱۹۸۹، حدود ۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ روبل خواهد بود (هر روبل، ۱۰۰ دلار از این رقم، یک میلیارد روبل سهم فرهنگستان اتحاد شوروی در مسکو است و نیمی میان سه شعبه منطقه ها تقسیم خواهد شد. گذشته از این مبلغ قرار است ۶۰ میلیون روبل اضافی نیز برای برنامه های دارای ارجحیت بیشتر به ما بدهند. این اعتبار اضافی معمولاً از حدود ۵۰ میلیون روبل تجاوز نمی کرد. حالا خودتان تصاویر کنید. از اینها گذشته قرار است ۲۰۰ میلیون روبل دیگر هم برای ساختن سازی بگیریم. این رقم به اعتقاد ما کافی است. ما عرهای متعددی داریم. چندین قرارداد هم برای ساختن خانه های دانشمندان و برای معلمان با شرکت های خارجی بسته ایم. قرار است این شرکت ها کل هزینه ها را بپردازند و درآمد حاصل را با فرهنگستان نصف کنند. همچنین قرار شده است یک مرکز بزرگ برای از خارجیان نیز طبق سنتدود های بین الطلی ساخته شود که ظرفیت تا ۱۰۰۰ نفر را خواهد داشت. امید داریم کارهای ساختن ما تا ۱۹۹۵ به آخر برسد. - مشهور است که دستخزد دانشمندان شوروی بسیار پایین است. برای جبران این وضع چه کرده ایم، البته این وضع خاص شوروی نیست و دانشمندان در سراسر جهان از پایین بودن دستخزد شان شکایت دارند. - بدترین بود که برای دانشمندان سابق بر این، دو رده حقوقی بیشتر وجود نداشت. امروز می خواهیم رده های حقوقی را به پنج برسانیم و حقوقها حداق ۱۴۰ روبل واحد اکثر ۴۵۰ روبل در ماه بشود.

بقیه در صفحه (۷۸)

دموکراسی از غیب نمی آید باید وضع آزادی بیان از حیه قرار است.

علم در مسکو، ۵۰۰ نفر یا کنار رفتند یا برکنار شدند. این امر طبیعی است. تمام انستیتوتها است زیرا انستیتوتها دیگر کارکنان نامعالم گذشته را ندارند، اما هنوز همان بودجه گذشته شان را دریافت می کنند. آیا آکادمیستین های که جاننشین پیدا کرده اند، به میں خود کنار رفتند؟ همه شان سن بیشتر از ۷۰ سال داشتند. ما نشستم و به زبان خیلی واضح و روشن به آنها توضیح دادیم که هدفهای بازاری چیست و آنها هم موافقت کردند که کنار بروند. حالا آنها مشاور و اعضای افتخاری فرهنگستان شده اند. حقوقشان را هم تا آخر عمر خواهند گرفت. از این پس هیچ کس نمی تواند برای مدت بیش از ۱۰ سال سمت مسوولیت اداری را اشغال کند (۲ دوره ۵ ساله) در اواخر ماه اکتبر، بیست نفر جدید به عضویت هیئت رئیسه فرهنگستان برگزیده شدند. سه نفر از آنان نایب رئیس فرهنگستان شدند. هنگام این انتخابات جدید بحثهای فراوانی در گرفت زیرا برخلاف گذشته، حاضران در جلسه های فرهنگستان، از میان دیدگاهها و احساساتشان هیچ ابایی نوری نند. دموکراسی به سرعت در حان پیشرفت است تا جایی که گاه برای حفظ تعادل چاره ای جز مداخله نیست. آیا در راه استقرار دموکراسی با مشکلی روبرو نیستید؟ چرا، خیلی هم زیاد! زیرا دموکراسی که از غیب نمی آید: باید دموکراسی را آموخت. اما آنچه روشن است این است که دیگر نباید همه تصمیمات از بالا گرفته شود. دیگر نباید هیئت رئیسه



چند شعرازه از قافیه سبز جوانه کوه دامن

ضربه وزخم تبر

درمن ان شوری که می دیدی نماند
چهره ای عکین، لبی بی خنده ام
گور گردان است اری بیگم
مردم ام، دیری است اما زنده ام

شام ها تاریک تر از صبح گسود
روزها انسرده تر از شام ها
دیگم در دل نیانسد اروز
نوشخندی از فرغ با م ها

خوشه ی پروین و ساغ ماهتاب
در نگاهم تیسره گشت و زرد شد
کوره ی داغی که عشقش که نام بود
در دل خاموش گشت و سرد شد

اختران دردیده ام چون سرب داغ
کلهکشان چون رشته ی ضحوس در
اسمان سرداب خالی از نفس
انتساب محبدم، دود و فشان

نصی کل شعری بروید بر لبم
نی طنین ناله را بانسد انسر
من درخت خشک تنها مانده ام
اشنا با ضربه وزخم تبر

قافیه سبز جوانه با

ظلمت زند به شانه ی ما تازیانه ها
بیدان هر دقیقه کند نوبخانه ها
سرمایزه به شیشه و دیوار و پنجره
رکبار مشت خویش بگوید به خانه ها
هر صبح دیو مرگ دهن واکنسد در پیغ
از اسمان گلوله بریزد شبانه ها
دیگر بهار بساور گندم نفس شود
در خاک خفته قامت سبز جوانه ها
پروانه و پرنده ازین دست هر چه است
دیگر به شاخ و شاخه نیندند لانه ها
ای باد! ای سم، ای اضطراب نوم -
یک وحشت است در تو انرها، نشانه ها -
آوازه تا کجا بنمایی برنده ها
بر باد تابه چند کسی آشیانه ها ؟

تنگه

دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ
 کند هر لحظه غم بر جانم آهنگ
 نصدانم که تاکی تا کجا همان
 زند این اسنان بر شیشه ام سنگه
 صد ام خسته ز خونین و رخس
 به دار شبا مرا کردند آونگ
 شبا تاریک من در بند ظلمت
 سراید عمر من همچون شبا هنگ
 نیاشم آشنا با خفته هرگز
 نمی خیزد سرود من از بین جنگ
 بنرسم از سیاهس از سپیدی
 به هر رنگی بود صد گونه نیرنگ
 کند موه راست بز اندامم هر دم
 اگر از آستی گویند یا جنگ

تنگه تمینه

به هنگامی که می آید بهاران
 به هنگامی که گل روید به بستان
 بعوید ای در سرگه سیاهوش
 بنالد باد همچون سوکواران
 بیان قصه ی سهراب تلخ است
 سرود مرغان پر شاخساران
 به مرگ آن عزیز رفته از دست
 فروشد وند همچون پوردستان
 نمود سوگ رستم ای بر تیغ
 نشان اشک تمینه است بهاران
 سراید داستان کین ایمن
 هزار آوا اگر گردد غزلخوان
 ز خون رابعه روید گل سخن
 بفتند سرزند زان زلف افشان

کابوس

دیشب درون بستر خواب شبانه ام
 تا صبحگاه ، وحشت و کابوس دیدم ام
 از نام ها فتاده و گردیده لال و گنگه
 بس خواب های ناخوش و منحوس دیده ام

خورشید همچو اسپ سیاه گسسته یال
 بر مرقع کبود فلک راه می سپرد
 نقش حقیق نوری درین سینه سال را
 از ذهن هر ستاره ی تا بنسد می ستود

هر چشمه ، چشم گرگ ، هر جوی ازدها
 هر شاخه ، چوب دار ، هر باغ چاهار
 کسار زبر رود ، هر راه پرنگاه
 هر لاله ، کوه آتش ، هر سبزه سوکوار

باران ، تگرگ مرگ ، خونین زبان برگ
 صحرا ، سواد وحشت ، دریا نهنگ پیر
 جنگل ، سیاه زخم ، مغلوب نا امید
 مهتاب ، یاره یار ، هر باره سنگ قبر

گاهی ز دورها وز اعناق ابرها
 می شد یکی سوار سپه پوش آشکار
 با چهره ی سیاه تر از زلف های گور
 با قامتی دراز تر از دود انفجار

گاهی ستاره همچو یکی دیو می نمود
 می خست با دونه ی خون سپینه ی سرا
 من خواب های ناخوش و منحوس دیده ام
 تمبیر چیست و وحشت و شیشه ی سرا؟



راه رفتن با بوتها گری بلند برایم مشکل بود



همانشب به اثر حمله ایند بیست در راه شفاخانه چشم از زنده گسی پوشید و فاجعه يك عشق نامراد در قلبم ثبت شد ، و از همان روز همیشه از شروع اول صبح يك شاخه گل (گلبرگ) را روی پختم خود اسنجاق میکنم .

— بیایید اندکی بیرومن هنر شما صحبت کنم . از راهیایی نخستین تان به هنر چه خاطر می دارید ؟ به صنف ؟ مکتب بودم که از بالایی سنتر مکتب یام به سوی پوهنی تند آری باز شد و بعد از ترانه خوانی به قالبب نقش ها و اکت ها کشانیدم . ندیم .

— یعنی که از همان خورد سالس به هنر تمثیل علاقمند بودید ؟

— علاقمند بودم ولی انگیزه رفتنم به تیاتر چیز دیگر بود ، یکروز نزد مادرم رفتم ، بخاطر دوختن توپ فوتبال از او پول خواستم ، مادرم در جوابم گفت : « لاجرم مرد شدی حالا از خودت پیدا کن ، برو گلکاری کن هیچ عیب نیست . » مثل آن بودن که چکشی بر فرقم خورد ، باشد . نزد برادرم رفتم گفتم مراد رصحنه تمثیل شامل کن ، بعد ها هم درس خواندم و هم بول پیدا کردم .

خلیل احمد قاری زاده از جمله مستلین خوب و موثق تیاتر تلویزیون است وی در اجرای نکته ها و اسبایات هانقش خود را چنان با مهارت اجرا میکند که (بد را سیاتها) لقب یافته است .

او بد کمتر جمله آمد ، تا برای خود و همکارانش جمله ببرد ، نگذاشتیم بدون مصاحبه بروم ، بخصوص از بد وقت راجع به گل تازه بی که همیشه به یخن کرتی اسنجاق است ، سوالی در دلم می جوشید و آنروز هم که دعوتی رابه مصاحبه پذیرفت اولین پرسش راجع به گل سرخ تازه بی بود که بروی یخن کرتی اش سنجاق شده بود .

— این قصه ۲۷ سال قبل است او عشق من بود یک عشق بی آرایش هرد و همبازی دوران کودکی بودیم و یکجا با هم بزرگ شدیم ، قد افراشتیم و مهرورزییم ، آنروز یعنی ۲۷ سال قبل در باغ چهلستون باد و ستان واقارب میله داشتیم عصر که بخانه می آمدیم از گلدان یک شاخه گل کوچک (گلبرگ) را کندیم به یخن کرتی ام سنجاق کرد و وقت بعد از مرگ هم این گل را پزوردم ، نکن ، قصارا



— هنر تمثیل را چگونه یافتید یعنی که آسان ؟
— نه ، مشکل ، اگر هنر تمثیل آنقدر آسان میبود در هند همه لید کار میشدند ، من در یک نمایشنامه در بار یک جمله را تکرار و تمثیل کردم که بار یازدهم ضعف کردم و نقش زمین شدم ، ده بار گفتم : (صاحب برای چاشت چی فرمایش مید هیسد) بقیه در صفحه ۸۴

دعوا بر سر سری دیوی بوسه

فلم خواست تا آن صحنه را بردارند و به کارگردان فلم هم تلکسی تقاضایش را ابلاغ نمود ، گفت در غیر آن مجبور خواهد شد اقدام لازم کند . کارگردان تقاضای سری دیوی را ندادید ، گرفت زیرا قانوناً تهیه کنندگان فلم در صورت اقامه دعوی سری دیوی مسؤول می شدند ، محکمه حکم کرد که آن صحنه را بردارند و تهیه بقیه در صفحه (۸۲)

هند سرزمین تعدد فرهنگهاست با وجود آنهم دختران فلم های هندی حاضر نیستند در فلم ها بوسیده شوند ، ولی به قول (رومیش مهران) کارگردان فلم (پرو) در یک صحنه این فلم متن چکوتی سری دیوی را بوسید ، قبل از به نمایش گذاشتن فلم سری دیوی موضوع را عادی تلقی میکرد ولی وقتی آوازه آن بلند شد سری دیوی از تهیه کنندگان



د مرحوم استاد يعقوب قاسمی
له د ولسم تلين په مناسبت

دهيواد د شنه بن بلبل



هغه زموږ د هنراو هنرمند
روزونکی هیواد پوټلی او ټولټلې
گران سندرفار ي و هغه
زموږ د وطن د شنه بن یو نا آرامه
او خوش الحانه بلبل و چې په
خپلو ترانو او سندرو یې د پسر
خوږ من زړونه خوشحالول او د
مینی او محبت تخم یې په خپل
سخنرانیزه آواز د انسانانو په
زړونو کې کاره د هغه خوازه
آواز کلونه کلونه د هیواد په فضا
کې انگازې خورې کړې او اوښتم
نور د کلونو د گرد جوړغونو په
له شاخه غوږ ونوته راغی اولکله
د پسر لښوونو وزم او لکله
سهارنی برخه د زړه او دوق
مراوی شوي بانۍ تازه کوي او
شنی یې ساتی

اوهغه د موسیقۍ د لوی استاد
قاسم افغان مشر زوي يعقوب
قاسمی و چې د خپل سمپوزونډ
په اړوندو کې یې زموږ د موسیقۍ
مخلفونه او مجلسونه تاون موساتل
په زړونو حاکم شواوږ زړونو په
پراخه اوسپنځلی د نیایې حکومت
وکړ

استاد يعقوب قاسمی په
۱۲۹۶ کال وزیږید. پلار یې
هغه ته ځانگړې توجه درلوده
اوپه داسې حال کې چې د کابل
په رشد په ښوونځي کې په لوډت
بوخت و د خپل استاد پلار
قاسم افغان شاگرد هم شواو د
بقیه در صفحه (۸۲)



سپینا در مورد زنده گی اش حکایت می کند

چیزې راکه خورده نمیتوانم
شعری باب است
من کتاب های رادوست دارم که
کرکرهاورد استانهای واقعی
زنده گی را بیان کند. از عطریات
خیلی خوشم می آید بدین خاطر
یک کلکسیون عطریات دارم.
استراحت را خیلی خوش دارم.
من همیشه قبل از خواب در مورد
این فکر میکنم که من روزی ستاره
باشم که در داخل و خارج کشور
دوستداران هنر فم از من همیشه
یاد کنند.

محب زاده

نام مشهور شدم. یکمقدار دو-
ستان نزد یک از روی نوازش سرا
بنام ((دالی)) صدامیزند.
من رنگ سفید را خوش دارم
میتواند سفید خالص باشد و یا
ترکیب سفید با دیگر رنگها. سفید
رنگ انتخابی فامیلی ما است. بعد
از اینکه در جهان فلم قدم گذاشتم
رنگ زرد را هم پسندیدم زیرا
لباس زرد در فلم ما هم جذابیت
دارد.

من وقتی از خانه خارج میشوم
لباس ساری میپوشم. هرغذای
قابل خوردن را می پسندم صرف

((منجاری د هور ی)) که در
جهان فلم بنام ((سینا)) شهرت
دارد یکی از چهره های تازه-
سینمای هند میباشد. این ستاره
در آرزوی اینکه روزی مانند هانا-
مالینی ستاره سابقه دار در
داخل و خارج کشور از شهرت وافر
بهره دار باشد، به ښمارو اوږده.
وی در مورد زنده گی اش چنین
حکایت میکند: نام اصلی ام
((منجاری د هور ی)) است اما
بعد از بازی در فلم ((تلك)) که
دا یوکر فلم نام سینارا بالاییم
گذاشت در جهان سینما به این

دزیسور تیاتر

داشتم، نمایشنامه (نامه نگارشدن،
وسوگند) را با حمید جلیلاشتراک
د ایرکت کردم، و کار آخری من
د ایرکت نمایشنامه «انگشتر الماس»
نوشته مهدی دهاکو ی است که
چندی قبل نمایش آن آقواز
یانت، این یک نمایشنامه کمیدی
و انتخابی بود که در آن مسایلی
عرف و عنعنات بیجا تقبیح میگردد.
همچنان در زرد یکی هاد رنسا-

من در رشته تیاتر در خان
از کشور تحصیل نموده ام. در سال
۱۲ بعد از ختم دوره سیرازی
همکاری ام را با کابل تیاتر افراز
کردم، که کار نخست من در کابل تیاتر
د ایرکت نمایشنامه ((تحدیق))
نوشته بشیر سالم بود، بعداً
د نمایشنامه های (توتونبستی، کام
به سوی نور) در نمایشنامه خانم
جان) نقش هایی را به عهده

داشتم، نمایشنامه (نامه نگارشدن،
وسوگند) را با حمید جلیلاشتراک
د ایرکت کردم، و کار آخری من
د ایرکت نمایشنامه «انگشتر الماس»
نوشته مهدی دهاکو ی است که
چندی قبل نمایش آن آقواز
یانت، این یک نمایشنامه کمیدی
و انتخابی بود که در آن مسایلی
عرف و عنعنات بیجا تقبیح میگردد.
همچنان در زرد یکی هاد رنسا-

بقیه در صفحه (۸۳)

فکرشایعه را کرده‌ام

کوکبه: سلك اولی من خدمت به انر نمیگیم رقابت های ناسالم
بیماران است کم حرف استم نزول سینما را خیره میزند



ازدواج ژینوس واقعیت دارد

نزدیکش روشن سازی شایعه
به حجله گاه رفتن ویا اواز خوانس
وداع گفتنش درین این داعیه
را بدید آورد تا باوی مستقیما تماس
حاصل کم

چند روز پیش پسر از تلاش
خسته گی ناپذیری باوی توفیق
صحبت دست داد به نمایندگی
از دستداران اواز سر برمش
های را باوی مطرح ساختم که در
ذیل بیا سخ های ان یکجا
میخوانید

س: محترم شمردن این مسرور
علت دل سردی و دوری گزینی تا ان
از تلویزیون را در ره لوی موانع
فاسیلی بن تفاوتی منسوبان
بقیه در صفحه (۸۸)

کناره گیری اواز هنر نه جاهای
خالی هنرمندان می انزاید

ژینوس هنرمند اماتوری که
چهره بشاشش برده تلویزیون
را زحمت و اواز شور انگیز و شادش
دل ها را فرحت می بخشد از
عرصه چند ماه است اهنگ جدیدی
را در راه یو یا تلویزیون ثبت و
به هوا داران هنرش پیشکش
نکرده است این امر موجب است
نشر مضمونی در اخبار هفته را فرد
اهم ساخت

کسب توضیحات پیرامون گفته
های محترم شمردن این مسرور
رهبر ارکستر جامی و همکار هنری

چهره‌ها و



کوکبه صرف در یک فلم نقش بازی کرده و وانانی که هنگام شوتنگ صحنه های ازین فلم حاضر بوده اند . اورا موفق میدانند . کوکبه در شفاخانه د و صد منتشر خارند وی قایمست است . مسا در شفاخانه به د بد نشروتم و فنی از او پرسیدم :

چو گونه از لایه لایه دیا و درمان بیماری به سوی سینما راهن را باز کرد ای .

با یخندی پاسخ داد :

تحقیق میکنم .

نیمه تحقیق و نیمه مباحثه .

کسی ازین خواهش کرد که در فلم (عبرت) نقش را که نزد یک به وظیفه ام است . بازی کنم . بد یعنی که من توسط ضد انقلاب اسپریشوم . بعد اورا که زخمیت د زمان میکنم .

پس نقش شما . جالب است . ولی این طور نبود . فقط خارند وی در صحن شفاخانه ازین تحقیق میکنم . این بود نقش من . که من سخت از آن ناراضی ام .

پس حالانستما قطع رابطه کرده ایید .

بقیه در صفحه (۸۲)

در فلم شمال و جنوب ۵۳۳

هنر پیشه نقش دارند

نوشتن این فلم را چهار سال ریست بد و برداشتند . که در آن یکبار دیگر خنک بزرگ شمال و جنوب آمریکا به شکل بسیار باشکوه به روی پرده می آید . ساختن این نوع فلمهای پر مصرف و عظیم (سوپر پرودکشن) در تاریخ سینما همیشه ندرت دارد و میشود . جندی پیش یک قسمت از فلم در تلویزیون نماش پش داده شد و پس از نظریات تماشاچیان فلم بازیکران چند سیدو حوادث تازه که بیانگر جنگ شمال و جنوب بود تدفنی ترگشت .

الیزابت تایلر هنر پیشه محبوب سینمای هالیوود در همین تازهگی ها بازی در فلم جدید شررا بنام شمال و جنوب به پایان رسانید . فلمبرداری این فلم عظیم آمریکایی به کارگزارانی ریچارد . ت . هافمن دو سال پیش شروع شد . که یکی از پر مصرفترین فلم هایمیشا شد که تنها بازیگران مرکزی آن به ۳۰۰ نفر میرسد و در نقش های دیگران ۲۰۰ هنر پیشه نقش آفرینی میکنند .

گویند : من هنر پیشه بودم هستم

برسنر : حربه ای تو نیست . پاسخ : من صوری دیگر فکر میکنم . زمانی من تنها و کورکورانه . غرق کارهای خود بودم . ولی اکنون فکر میکنم که باید خود را وقف مردم بسازم . زیرا آنها معتقدند استند که لمسازان کارهای طاقت فرسای را متحمل میشوند . (مهیش بات) و برادرم بالای آنچه کارند میکنند . رنج میکنند . از آنکه وقت زیاد معتقد نیستند . من کارکردن با ((شیبومیترا)) را دوست دارم . او آنچه را که تو میخواهی انجام میدهد . خود را اینکه بالای تو امر کند تو بالاین امر کن . به همین ترتیب (ویشوانا) را کار میکنی . در عالون بد برای موحی از فعالیتها جریان دارد . بروند یوسران با یک آدم عضلاتی رفت و آمد دارد و من با استفاده از مرصت در این گیرودار ایوای چنین آغاز کردم .

بقیه در صفحه (۸۲)

نقش‌ها

سینا وون
تختة

۱۳

۵۲

Govinda
Kimi Kathar

گووندا هنرپیشه معروف سینمای هند است. صاحب بسیار جالب او را در صفحه ۵۱ این شماره به نشر رسانیدیم که در آن پیرامون خود و کارهای هنری اش به تفصیل صحبت نموده است. در قسمت از - صاحب خود گفته: من بعد از عروسی مکل شدم. در زنده کن دوبار عاشق شده ام.

گووندا
کیمی کتار



Ar, Di, Mათე

Ar, Di, Mათე

کارگردان و فیلمبردار معروف

سینمای هند از خاطرات خود قصه

کار است. را جگمار بسیار چانه
شهامت است. پرتیو راج
را شانس یاری نکرد

میکند: دلپ کمار عاشق
میزند. امیتا به بچن با
باهمت بود. مدهو بالا

مترجم: مهدی دعاگوی

در خدمت بودند که کارمند ان مواد
مورد ضرورت خود را در برابر بیك
در دستخط در کتاب فروشات آنان
تا همین میگردند و سپس در اخیر ماه
وقتی معاش میگردند، به تصفیه
حساب میبرد اختتام
شعبه، بیمه، یکی از فعال ترین
بخش استود پیوند که برای رفیع
تکالیف صحی هنرمندان و کارمندان
آماد، خدمت بود و هرگونه معالجه
و تدابیر را، رایگان انجام میداد.
گلوب سپورتی استود پیوند را اختیار
علاقه مند ان ورزش بود که گروهی
بقیه در صفحه (۷۰)

روزگاری ((بسی تاکیزا)) بیگانه
منبع تولید فلم هاد رهند بود که
در آن ((دیوینکاری)) و ((هما -
نسواری)) در جوان تحصیل کرده
در صد کارها قرار داشتند.
در این استود پیوند هنرمندان،
تکسیمین هارو سایر همکاران همه به
صورت یک سان استخدام شده
بودند، اداره جیان ایمن
استود پیوند، کلیه حواج و ضروریات
زیودستان را در نظر گرفته و تدابیر
عاد لانه بیسی گرفته بودند.
در این بیگانه استود پیوند تلویزیون
داری، مغازه هارو دستگاه های



شطرنج بیاموزیم چند مشوره میتودیک

تعیه کنیده: همایون محتاط



۲- بهای (پوتانسئل) های جنگی در شطرنج .

در شطرنج قبل از درگرفتن نبرد هر دو جناح متحارب ، دارای (پوتانسئل) ویا منابع ذخیره یی مساوی جنگی میباشند ۱۰۰ - نستن بها و کاربرد معقول و اقتصادی این منابع در تطبیق نقشه های تعرضی و تدافعی بازیکن ، موثر واقع شده و او را در راه نبل به برتری های کمی و کیفی و دست یازیدن به پیروزی نهایی کمک مینماید .

پوتانسئل (Potentials) ویا تشکیل منابع جنگی یکی از طرفین در بازی شطرنج عبارت از یک شاه ، یک وزیر ، دو رخ ، دو فیل دو اسب و هشت پیاده است . در ترمینولوژی شطرنج ، رخ وزیر رابه نم (مهره های سنگین) و فیل و اسب را به نام (مهره های سبک) یاد میکنند . وزیر ، قویترین مهره در شطرنج است . بهای آن در حدودی معادل با دو رخ و یا یک رخ با یکی از مهره های سبک و دو پیاده است . ولی یک رخ و دو مهره سبک ، نسبت به یک وزیر ، نیرومند تراند . رخ ، از نگاه نیرومندی ، در صف دوم قرار میگیرد . رخ ، نسبت به اسب و فیل ، پرمهاتراست . یک مهره سبک با دو پیاده در حدودی معادل با یک رخ است . البته این امر منوط به آرایش مهره ها در لحظه معین آن هادروی بحاط است . گاه یک پیاده میتواند حتی زبان از دست دادن یک رخ را تلاشی کند .

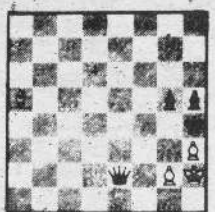
رخ ، در برابر دو مهره سبک ، ناتوانتر است . اسب و فیل دارای عین ارزش اند . یک مهره سبک (اسب یا فیل) معادل به

سه پیاده است . پیاده ، ضعیف ترین مغز در تیرو های شطرنج است . ولی نباید آن را همواره محقر و ناتوان شمرد ، زیرا بهای پیاده در انجلم بازی یعنی زمانیکه قوا ی کافی در روی بحاط جهت مات کردن یکی از جوانب موجود نباشد ، افزایش مییابد . در چنین حالت ، طرفی میتواند به پیروزی نایل آید که پیاده ، خود را تعرضی اخیر به جلو برده و بر مسند وزارت تکیه زند .

شاه ، پرمهاترین مهره در شطرنج است . زیرا نتیجه نهایی نبرد به سرنوشت او بسته کسی دارد . تعرض مات کردن یعنی گرفتن شاه مخالف قربانی همه پوتانسئل ها در خور ارزش است . همچنان شاه ، از مهره های دیگر تفاوت دارد ، چونکه وجه تمیز آن در عدم توازن میان بها و نیرومندی آن نهفته است . در شروع بازی ، یعنی در گشایش بازی و در وسط بازی شاه ، مهره پست ناتوان و ایستی با همه امکاناته از آن دفاع شود ، ولی در انجلم بازی ، هنگامی که هراس مات شدن آن به وسیله شمار مهره های اندکی که باقی مانده اند ، نیرومندی ، نیرومندی شاه به میزان بر شگرفی افزایش مییابد یعنی بهای آن میان رخ و یک مهره سبک سهر میکند .

باید خاطر نشان ساخت که چنین ارزیابی ها و قیمت گذاری ها محصول تجارب و اندوخته های نسلهای استادان

شطرنج است که نباید به آنان به منابه قواعد مطلق که همواره و تحت همه شرایط ، قابل تطبیق اند برخورد نمود . نه تنها در بازی شطرنج ، بل در مطالعه کلیه پدیده های علمی هنری ، قوانین ، استثنای خود را دارند . به گونه مثال : اگر کسی نمای (۱) نظراند ازید ، خواهید پنداشت که سیاه دارای برتری است و موفقیت حتما نصیب او خواهد شد . ولی همحسابات چنین ساده نیست . در نمای (۱) سفید باد انستن این که او دارای برتری یوز میسونل Positionnel یا برتری وضعیتی است ، در فرسوخ گذاشتن تسلیحات خود به زمین از شتابزده گی ، کارنگرفته و عملیات خردکننده می میبرد آید .



1- Fe7 حرکت تدارک میبندید . 2- Fg3+ و آن مات را 1- ... Wf2 2- Fd6 ! معطل جمال ! به حرکتی گفته میشود که حرف با حفظ زمان حرکت را به طرف مقابل واگذار میشود . حالا در نمای (۱) سیاه بوظه سوگ سوینگ (Zugzwang) در افتاد است . سوگ سوینگ در ادبیات شطرنج به حالتی

گفته میشود که اجرای هرگونه حرکت به زبان طرفیکه آن حرکت را اجرا میکند ، تلم میشود . در ضمن جاوز پرسفید نمیتواند خانه ۲۲ را ترک گوید ، زیرا در آن حال با (Fg3+) ویا (g3+) مواجه خواهد شد ، که در آن صورت نه پیاده سیاه در (g5) میتواند حرکت کند زیرا آن گاه نیز حرکت (Fe7+) تسلیم ایامات واقع خواهد شد .

سیاه وزیر را قربانی میکند تا بتواند حداقل بعد از 3- Fxf4 gxf4 بازی را سبای کند ولی 3- g3+ ! Wxg3 4- Fxg3 و مات .

بدینترتیب دیدید که موقعیت ناگوار شاه سیاه ، بهای فیل را نسبت به وزیر بیشتر گردانید . لذا چنین نتیجه میگیریم که بهای هر مهره و سوار را در شطرنج باید با در نظر داشت آرایش سایر مهره ها ، موقعیت ها و مواضع سنجش نمود و در صورتیکه در میدان نبرد توازن کیفی (و یوز میسونل) برقرار باشد در آن حال است که میتوان به قیمت گذاری های که در فرسوخ انجام داده شد ، با جدات انتقاد نمود . ادامه دارد .

قدیانعلی نقاشی چراغ است من است



مباحثه از لیلای پند

الی ۲۰۰۰ از تابلو های دارزی
امریکا - اتحاد شوروی در کشور
های مختلف فعلاً وجود دارد .
- اکنون چه تعداد تابلو های

آماده درد ستبرس دارید ؟
- فعلاً در حدود ۵۰ تابلو
روغنی خورد وکلان که برای سفر
به المان دموکراتیک آنرا تهیه نموده
ام در دسترس دام .

- راجع به سفر های هنری
تان اگر بیرس آياگاهی سفري
به خارج از کشور برای نمایش
تابلو های تان داشته اید یا خیر ؟
- خیر تا کون به این منظر
سفر نداشته ام .

- اتحادیه هنرمندان باشما
در این زمینه یاری نرسانده ؟
- کاملاً نه، زیرا تابه حال
هیچ اثری به حیث یک هنر
مند در اتحادیه هنرمندان هو -
جود نیست و شاید هم به نظر
آنها من اصلاً هنرمند نباشم .

- به هر صورت برسیده
می توانم بیرو کدام سیک استید ؟
- من بیروسبک ماستر -
عبد العزیز خان می باشم .

- بهترین و والاتر اثر
آفریده شده شما نظر خود شما
کدام اثر تان است ؟

- بهترین اثر البته به نظر
بقید صفحه (۸۱)

های باشد چه تابلو های رنگ
روغنی میتواند تا ۱۰۰ سال
کیفیت و رنگ خود را حفظ نماید
در حالیکه تابلو های رنگ آبی
به ندرت میتواند تا زمان های
دیو بدون تغییر باقی بماند
مثلاً در اثر شعاع آفتاب تابلو
های رنگ آبی تغییر مینماید .

- منبع العالم برای شما در
قسمت نقش آفرینی تان چه بوده
طبیعت انسان یاچی ؟

- زیاد خوش دام از طبیعت
بیاموزم و طبیعت را نقش کم نهرا
طبیعت خود استاد است برای
آموختن رنگ های برای منعکس
ساختن زیبایی های طبیعی باید
به عرض برسانم که من از خیال
پردازی خیلی بیزارم و از آن هیچ
خوش نمی آید آنچه را که نقش
میکم میخواهم بر مینمای و ا تعییت
استوار باشد .

- به چه تعداد از تابلو های
شما در گالری ملی کشور و همچنان
در خارج و در کدام کشورها آثار
هنری شما موجود است ؟

- در گالری ملی همین اکنون
به تعداد ۸ تابلو من موجود د
است همچنان در حدود ۱۰۰۰

- در زمان سلطنت امیر امان الله
خان در مکتب صنایع شاگرد بودم
بعد از سپری نمودن دوره تحصیل
از صف ۱۲ شعبه نقاشی همان
لیسه در سال ۱۳۱۵ شروع به کار
نمودم و از آن تاریخ به بعد تا سال
۱۳۵۰ در مکتب دارالمعلمین
هنگام و این مختلف من حیث استاد هنر
نقاشی ایفای وظیفه نمودم و سر
انجام بخدا ز سال ۱۳۵۰ تاکنون
مشغول هنر نقاشی به صورت غیر
رسمی در خانه می باشم .

- هیوه کارتان در هنر نقاشی
چگونه است ؟

- شیوه کار به شکل روغنی
است یعنی تابلو های من رسم
نموده ام اکثر از رنگ روغنی
استفاده شده است .

- تفاوت های قابل ذکر تابلو
های روغنی و رنگ آبی در چیست ؟
- مهمترین تفاوتی که بین
رنگ روغنی موجود است همانا
به کار بردن رنگ ها در تابلو

قربانعلی هنری نقاشی چیره
دست کشور ۲۶ سال قبل در -
قره بنی حصار کابل متولد گردیده
استه وی از جمله نقاشان ماهر
کشور می باشد که تابلو های
آفریده شده او هواخواهان خود را
تا خارج از مرز های کشور در طول
سال های سال داشته است .
اینک برای آشنایی هر چه بهتر
و بیشتر با این هنرمند تواننا
مباحثه بی ناری انجام داده ام
که با هم میخوانیم .

- محتر قربانعلی هنری
برسیده می توانم تحصیلات شما
در زمینه هنر نقاشی تا چه حدود
است از کدام سال بدین سو
روی کدام هدف به این هنر
علاقتمند شده و دست به کار
شدید ؟

شهبانو تریا:

اکنون سخن میگویم

فصله های خصوصی من

مترجم: حسام الدین برومند



Jetzt spreche ich
Soraya Estandiary

پیش از ازدواج با شاه ملکه ثریا تلنگار از یاد داشت

شاه چگونه بعد از طلاق با خانم دیقش ارتباط برقرار می کند

بود. انفلاسیون تقریباً سبزی شده بود. این زمان مادرم در برلین مکتب میرفت و هنوز شاگرد خوردن سالی بیشتر نبود. وی (ایوا کارل) نام داشت. مادرم آن زمان دختر جالب و شاشی بود. با مسو. های بور جلوه خاصی داشت. وی اصلاً در مسکو به دنیا آمده و اساساً از یک فامیل آلمانی نژاد بود. جد مادرم شغل تفنگسازي داشت که در ۱۸۶۰ به وسیله امپراتور الکسندر دوم به روسیه آورده شد و آمریکا فابریکه تفنگسازي میفرستد. پدر مادرم (فرانسو کارل) در شتراسبورگ آلمان غرب متولد شده بود، او که نماینده موسسه صنعتی آلمانی (او. ا. ا. سی) بود بایکی از دوشیزه گان آلمانی بنام (الما زلمر) که پیشه رقاصه گسی داشت، عروسی کرد. عروسی سه فرزند بسرايش به دنیا آورد:

در اثنای جنگ اول جهانی، والدین بزرگم برای جارسال به سایرین تبعید شدند و در (زارانسک) سایرین برای بیش از صد فامیل آلمانی بنا هتکین جای بود و پاش داده شده بود. پس از پیروزی انقلاب اکبر، والدین بزرگم با چند فامیل دیگر به آلمان غرب فرار کردند. مادرم که آن زمان سه

سال داشت، در مورد دولت جوان شوروی در یادداشت های چینی نوشته بود: (وقتی از وقه و خواروبار ما که آنرا به شکال بالش ها آماده و در لاک های بزرگ مخفی ساخته بودیم، به پایان رسید، بایک گادی کوچک که به وسیله اسپ کشیده میشد، در زیر رگبار باران و سرزیر شدن سیلاب، روسیه را عبور کردیم. چندین هفته را در قلعه و استحکامات نظامی و کشتی های جنگی مخفی شدیم تا اینکه به بالتیک رسیدیم. در این میان در (برست لیتوفسک) اتحاد شوروی - آتش بس برقرار گردید. یک کمیسیون نظامی آلمانی فامیل های فراری را دستگیر کرده و یکجایی به برلین فرستاد. آنجا در برلین در محلی بنام (موا بیت) والدین مرا تحت بازرسی و بازرسی قرار دادند. اما به زودی رها شدند. مادری کلانم سال بعد به اثر مرضی سرطان درگذشت. پدرم کلانم به خاطر سرپرستی فرزندانم، زن دومی از برلین گرفت.

نام یکروز مادرم در شرکتی موسوم به (هانسرت) بایدیم آشنا گشت. مادرم آنوقت شانزده سال داشت. با جلد قهوه ای روشن، اندام خوش ترکیب و چشمان نافذ، پدرم که در آن هنگام ۲۳ سال

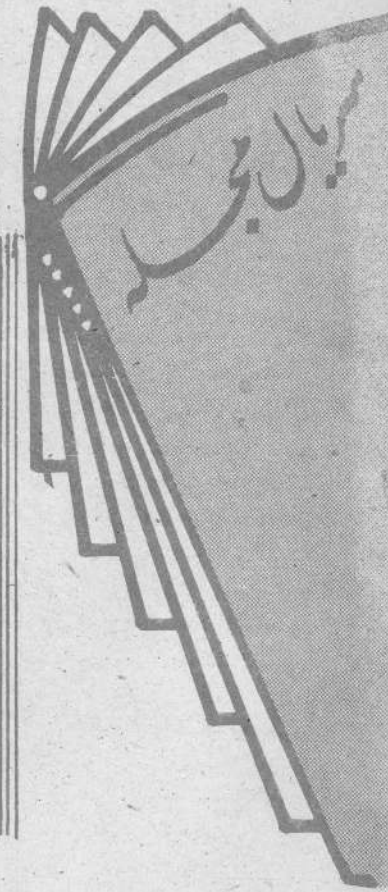
داشت جوانی قوی، هیکل چهارشانه بود. آنسود در نگاه اول عاشق هم شدند. مادرم در او آنیکه هنوز مکتبش به پایان نرسیده بود، باید در خلیل - اسفند یاری نامزد شد. پانزده ماه بعد این جفت جدید در منزل پدر کلانم، طبق احکام محمدی و - عنعنه ایرانی نکاح شده و به خانه شوهر رفت. آن دوده سال دیگر در برلین ماندند، همینکه دوره تحصیلات پدرم به پایان رسید روانه ایران گردیدند در ایران رضاشاه بهلوی افسر سواره، سلسله سلاطین قاجاری را سقوط داد و خود در ۱۳ دسمبر ۱۹۲۵ اعلام سلطنت کرد. وی به شهزاده گان قاجاری، قناعت داده بود که با ایران فقط از طریق یک حکومت مرکزی قوی و نیرومند میتواند مدیریت شود. وی با بایستد. در ایالات گیلان و بلوچستان نیز شورش ها را درهم شکستند. بختیار هان نیز کسی بسرازی برگشت والدینم علیه حکومت جدید شوریدند زیرا آنها دولت تازه به قدرت رسیده را مانع آزادی هایشان می دیدند. مگر پدرم منحیث یک فرد غیر سیاسی روانه دهکده گهواره شده و منتظر جوادت نشست. مادرم مدعی است که پیلوتان آلمان غریب بالای سرشان روزانه به پرواز آمده و اسلحه و پول به زمین فرود میبخشند. رضاشاه

میکشید شورش را به شکل خونین آن فرود میباشند. برای مادرم این سالها، دوران هولناک و اندوه باری بود. هنوز مصایب جنگ روسیه را فراموش نمودن بود که اینک شاهد جنگی در زادگاه شوهرش گردید، دوری از وطن و اشتیاق رسیدن محکم به اروپا نیز تا حد ویدی فکرش را مختل ساخته بود. بالاخره رضاشاه با ارسال تلگرامی با کاکام روابط بالنسبه گرگ و میش برقرار کرد. هر باری که از - بختیارها نغری به تهران میرفت، هست های بلند دولتی برایش میدادند. مادرم درست در ششمین سالروز عروسی اش در ۲۲ جون ۱۳۲۲ امرا درزا - یشگاهی، که انگلیس ها در اصفهان برای خا - نواده های خود ساخته بودند، به دنیا آورد.

مادرم در شفاخانه باد کور (اشافر) که یگانه زن اروپایی در شفاخانه بود، دوست شد و او را در اتاق پذیرایی معاننان آورد. نام را تریا گذاشتند و آنهم به دلیل آنکه تریا از ستاره گان درخشان آسمان است و نزد شرقی های یک مفهوم مقدس.

مادرم در روزهاییکه از شفاخانه مرخص شده بود، به پدرم گفت: بقیه در صفحه (۹۵)

مادر ملکه ثریا چگونه شد و ازدواج کرد



از ادبیات کهن

قصه‌های خصوصی

بقیه از صفحه (۵۱)

مختلف را بشکند. اما بدم آرام نگرفت در خزان سال ۱۹۳۷ ماد و پاره به ایران رفته و از طریق شوروی به اصفهان زادگاه بدم رسیدیم. سرکها بسیار خراب بود و سفر ما روزها به طول کشید. عاقبت مجبوسد های سبزی، و مناره‌ها در زیر شعاع آفتاب روه غروب شامگاهی بدیدار گشت. در برلین بدم زم قصه های هزارویک شب را به من مینمود. از بدین ((میدان شاه)) سخت تعجب کردم. بزرگترین ساحه شهر که با موزاییک فرش شده بود، شکوه و درخشندگی عجیبی داشت. بسر کاکام مراد - بازار رهنمایی میکرد. قالین بافان و جواهر فروشانی که بانقره کار میکردند، گم کار یافتیم. انشب من قصه های هزارویکشب را که از بدم شنیده بودم به گدی هام بازگفتم.

آوازخوانی ها و شعرخوانی ها و فان تیزی های فنی شرقی در دهنم هنوز هم منقوشاند. بعد ها قصه های ایرانی دلچسپ را زیاد میخواندم. مادر کلانم یکی از خانه های شهری را در اختیار گذاشت. برادرم نیز آنجا تولد شد. بدم نقشه یک باغ کوچک و یک ویلا را ترتیب کرد. خانه کوچک ما باد یوارهای ضخیم پرانم رویایی و دل انگیز مینمود. چونکه مرکزگرمی هنوز در اصفهان وجود نداشت، زمستان ها اتاق ها با بخاری گرم میشد. اما چه اتاق های لوکسی که در هر اتاق آب گرم جریان داشت. بعد ها بدم خانه بزرگی ساخت که تازمان برگشت ما به اروا، مورد استفاده ما قرار داشت. بدم رهبری یکی از مکاتب صنایع اصفهان را به عهده داشت. شرایط در سردر سخانه در اصفهان مطلوب نبوده، فاقد حفظ الصحة لازم - محیطی بود. اما زینت خوش یک مکتب برای اطفال آلمانی افتتاح شد و من دروس را تا سال ۱۹۴۱ در این مکتب که ((هلی منتل)) مدبر آن بود، فترا گرفتم. بعد هامردان آلمانی به سوی استرالیا تبعید گردید و زنان و اطفال شان دوباره به آلمان فرستاده شدند. یگانه کسی که باقی ماند فقط (هلی منتل) بود. (هلی منتل) بر علاوه دروس در فراگیری بیانو نیز مرفراوان کدک کرد. من نسبت علاقه مفرط توانسته بودم موسیقی را عمیقاً بیاموزم. در روزگاری که من منحیت شهبانو به دربار بودم (هلی منتل) مرا روزی رسماً دعوت کرد و من یاد خاطرات دوره تحصیل رازنده ساختم. هم پروگرام درسی مکاتب آلمانی را تعقیب و هم موسیقی یاد گرفته بودم و از طرفی بدم یک معلمه آلمانی استخدام نموده بود که بعد از ظهر ها به منزل ما می آمد و رشته های لازم را به من درس میداد. من معلم رازید آزار میدادم. برشاخه های بلند درخت بالا میشدم و خود را در لای برگها پنهان میکردم و بعد به اصرار زیاد وی باین می آمدم. پلان های آموزشی هم دقیق بودند. بدینگونه من از دو جهان بهره گرفته بودم. جهان شرقی و غربی تعامل من هم به زبان بدم و هم به زبان مادرم بود. یکی از عوامل مهم رشد شخصیت من طبیعت بود. هنگام تعطیلات و رخصتی های دهکده ((گهواره)) میرفتم. آنجا بسیاری از بچه های کاکام نیز زندگی میکردند که هنگام بازی مرا از یاد نمیبودند. در

خلیل، اینجا طور شاید و باید نمیتوانم طفل را با حفظ الصحة لازم مواظبت کنم. میترسم که به سان بسیاری کودکان ایرانی تکلیف جلدی و یاهم تکلیف چشم پیدا کند. باید به برلین بروم.

بدم متذکر شد: متا سفانه من نمیتوانم از اینجا بروم. هرگاه تو مایل باشی، با طفلت برو، من نیز به زودی در نیالت خواهم آمد. هشت ماهه بودم که همراهِ مادرم با عبور از بحیره کسبین به وسیله کشتی و بعداً با استفاده قطار، روسیه را به سوی برلین ترک گفتم. شش ماه بعد از اقامت ما در آنجا نزد والدین بزرگم بدم نیز آمد.

در بهار سال ۱۹۳۲ رضاشاه یک قرار داد جدید با کمپنی نفت کش عقد کرد که بیش از ۱۶ فیصد سود خالص متوجه شاه میشد. این قرار داد موقعیت ایران را بهتر ساخت و شرکت های زیاد به خاطر استخراج نفت با ایران بروتوکول های عقد کردند. رضاشاه متذکر شد:

انکشاف سریع ایران می طلبد که من کنترل مجموع مناطق نفت خیز کشور را در دست بگیرم. لذا تصمیم اینست که زمین های متعلق به بختیارها را خرید. اری نام. یکی از کاکاهام که آن زبان وزیر جنگ بود، متذکر شد: جنابعالی، با این خواست شما بختیارها جدا مخالفند. این عمل یکوع سلب مالکیت است.

در نتیجه شاه تمام کاکاهام را به زندان افکند. مدتی بعد وزیر جنگ در زندان جان سپرد و برادر بزرگ بدم محکم به مرگ شد. متعاقب آن فرستاده های رضاشاه به حجره کاکام سر رسید و گفتند: شاه از معامله بی که با بختیارها صورت گرفته، متا سفاست، ولی چاره نیست. اوراق فروش زمین های تان آماده است. آیا حاضر به امضا کردنش هستید؟ کاکام هوشیاری را از دست نداد. با آنکه قیمتش را که اکنون دریافت میکرد، به مراتب کمتر از پیشنهاد اولی بود. ولی ناگزیر امضا کرد.

موازی با این جریانات، من در برلین بزرگ و وزیر گتر میشدم. به من دختر عصبانی مزاج و جنجالس می گفتند. از کودکی به حیوانات دلچسپی بیش از حد داشتم. بدر کلانم هر یکشنبه مرا در باغ وحش میرد. جاییکه خوراک شادی ها و فیل ها را برای شان میدادم.

تایستان ها قاعدتاً به سوی ((باترین)) قسمتی از بحیره شرق میرفتم. عکاسان مطبوعات و نشرات به عنوان تمییک بودنم از من عکسبرداری میکردند. من از ریاضه های محصور و کم آب خوش می آمدم، آنجا آبپازی کنم. زیرا از بحیره های بزرگ خوف داشتم.

در آغاز سال ۱۹۳۷ بدم مادرم را مخاطب ساخت: ما دیگر نمیتوانیم در برلین بمانیم. بهتر است دوباره به اصفهان برگردیم. کاکام از حق خود به نفع شاه گذشته و در میعاد حبسش تقلیل آمده بسیاری های دیگر نیز از حقوق شان گذشتند. بدینگونه رضاشاه گوشید قدرت نژاد ها و قبایل

* شماری مهمل گوی، پیش از ایشان (جامی) گفت که دروش خواجه خضر علیه السلام را بخوبی دیدم که آب دهان مبارک را در دهان من انداخت. ایشان گفتند فلط دیده ای خضر می خواسته که بخورد روی و پیش تو افکند. تو دهان باز داشته ای و در دهان تو افتاده.

* شماری پیش از ایشان (جامی) فرزلی بخواند و گفت میخواهم که این نزل را بدروازه شهر آریزم تا شعرت پابند. ایشان فرمودند: مردم چه دانند که آن شعرتست، مگر ترانه بزرگ بلهوی شعرت بپاویزند.

* روزی برف عظیم می آمد و باد سرد خفیف موجست. در چنین وقتی رشید و طواط را در ذوق صحبت ادیب صابر پیدا شد، چه بایک یگر رابطه محبت داشتند و میان ایشان مباحثاتی و مطالباتی میبود. ادیب صابر دانشمند متبحر بوده و در فنون شعر مباحث تمام دانسته و در زبان سلطان سحر نشوونما یافته، و در اصل از بخارا است. اما در خراسان کسب کمال کرده و انوری او را در شعر می پسندید و خاقانی معتقد او بود و مخالف او رشید را منکر چون در آن برف و سرما رشید بدرخانه ادیب رسید، حلقه بردرزد. کنیزکی بیسر درآمد و گفت کیست؟ گفتم رشید است و ادیب را میخواهد. گفت خواجه ام در خانه نیست. رشید این بیت بر بدیعه گفت:

آنکس که برون رود درین روز
فرز تراز او کرد گر نهست
ادیب شنید و سراز در پی
پالا خانه که بر پشت الا
پساخته بود، بیرون کرد و در
جوابش بر بدیعه گفت:
من خود پسر صرایی خوش
پیدا است که در برون در کیست

شکسته بندها

بقیه از صفحه (۲۹)

در آن صورت ما هیچگونه تد اوی کرده نمیتوانیم اما کسودی در کار ما وجود ندارد زیرا تد اوی ما به شکل عنعنوی بود و موسایل و سامان آلات ضرورت نداریم . هر : آیا به تربیه شاگردان ما در دست ورزیده اید تا این شیوه تد اوی حفظ شود ؟

ج : چون خودم این حرفه را نزد پدرم آموخته ام بنا بر سرانم نیز علاقه مند فراگیری آن اند و این حرفه به شکل فامیلی در آمده که خوشبختانه از بنظر طریق شیوه تد اوی حفظ میگردد .



متد پیوخلکواریان ترسوه کر . خوخلک چی ویش تویونگی جنگیز به دغه سیمه یوزل واور او دخیل وحشت اور بریت به نتیجه کی بی د تدین او فرهنگ برتینی مانه له خاوروسره خاوری کر یونو د هرات تاریخی اوید هس عایونه هم له دغو وحشیانه او انسانی غد برید ونوخه به امان کی باتسی نه شول : له هغی جملی نه یوهم د هرات جامع مسجد دغه د میلانانو ستراوسپخیلی عبادت د عای و چی د چنگیز خان د کوزوی کجستک تولی او هغه دینسی تویونکی لیکر لخوا و چار اوس او یوه بی رحمی وسزول شو . د مغولوله دغه وحشیانه ار انسان وونکی یوزل نه وروسته پنهلخس کاله د هرات بنار اود هغه تاریخی اوید هس مقدس مکانونه ورن اوویچار پاتی شول ترخو چی ملک سلطان غیاث الدین کرت به ۷۰۲ کال هرات و نیو او د ورن ویچار بنار سه جو و لو بوخت شو . د هرات جگ مع مسجد هم د ده له خوا بیرته ترمیم اوچو شو . له هغه وروسته بیاهم خو خو جمله دغه مسجد ترمیم شوی د ی چی له هغی جملی نه د سلطان حسین باقرا د سلطنت به وخت کی د امیر علی شیرنوی لخوا ترمیم د یار و لوور د ی . د هرات جامع مسجد اوس هم سه خپل ټول عظمت سره همتاس تیک ولاړ د ی و زوړ د هرات مسلمانو ورونو د عبادت سپیخلی عاید ی .

وای چی غغه وخت چی د هرات خلکو تمسم ونیو سی عبادت تعالی جوړ کړی . لازمه یی ورلله چی د دغه عبادت تعالی د جوړولو لپاره یو داسی عاید و ټاکلی چی له هره کبله مناسب اوسم وی ، نوبه محمدی مقصدی د بسونوخلو ورسونه به بیلا بیلو خلکو و عایونو کی به خاورو کی خنځی کر ی او وروسته له تیه مودی بی بیرته له خاورو او ایستلی ویسی لیدل چی د بسونو د ری سر و نه وراسته شوی خو یواری یو سر چی د اوسنی مسجد به شاوخوا کی خنځی شوی و ندی وروست شوی ، خلک دی نتیجی ته ورسیدل چی د هرات به ټول بنار کی د عبادت تعالی د جوړولو لپاره همدغه محل مناسب عاید دی . د هرات د جامع مسجد د جوړولو کار د سلطان بونلج غیاث الدین محمد بن سام د سلطنت به وروستو وختونو کی شروع شو خو خورنگه چی د مسجد د جوړولو کار لانه و ترسره شوی چی سلطان غیاث الدین مر شو ، او دوی چی سلطان شهاب الدین نومیده هم د مسجد پاتی کار کی کبله چی خوارزم شاه ورسره مخالفت اود بنسټی د ولود سرته ونه شو رسولای نوزوی بی سلطان محمود د خپلی پاچاهس به وخت کی د مسجد پاتی برخه جوړه کړه اویدی ټول بی هم د خپلی کورنۍ اوهم د هرات

د هرات د تاریخ د پیوسته کورنۍ

اطراف بیابان ها و صحراها ، هزاران خطر کمین کرده بود . مارها ، عقرب ها ، پلنگ ها آنجا زیاد بود ، لهامن با تهور زیاد وارد آن محیط میشدم . من از کودکی عادت کرده بودم با تفنگ به داخل جنگلا ت بروم . من آنجا بیشتر برای شکار غزال - میرفتم . در ابتدا وقتی کودک بودم ، هنگام جان - کندن یک حیوان ، پس از شکار زیاد میگريستم ، اما با گذشت زمان عادت کردم تا اینکه روز روزگاری - شکارچی شوهم ، این پگانه مرد قدرتمند گشورم بودم .

در سال ۱۹۴۴ والدینم مراد راضفهان به کتب یدگیری که فرزندان تبعه خارجی انگلیسی زبان آنجا درس میخواندند شامل ساختند که توسط (مین ری دین) تدریس میشد .

در این آوان جنگ جهانی دوم تازه با بیان یافت و مادرم اشتیاق رفتن به اروپا را داشت . ده سال اقامت در ایران سالهای زیادی به نظرش می آمدند . گذشته از آن وی میگویند فرزندانش را تربیه اروپایی بدهد تا آنکه در آغاز سال ۱۹۴۷ (بدر صادرم موفق شد ند که روانه سوئیس شوند و در سربک (سیکل) - منزلی را به کرا به بگیرند ، آنوقت زمینه راهی ساختن تا فرانسیوی بیاموزم ، آنجا تا خزان ۱۹۴۸ باقیماندم و بعد آهم در انستیتوت (لیزورین اوکر) سوئیس به تحصیل پرداختم ، هنگام تعطیلات والدینم مرابه (وینگن) و (لوگانور) از منا هلق دیدنی سوئیس بردند ، در (گمتاد) و (هرک سوئیتی) توانستم مسابقات دگچسب سکی را راه اندام و خود برنده شوم ، در سوئیس خوشترین دوستان زنده می ام را یافتم : ماریا انتونیا ریلوان برنگال ، ماریا گرایسا - لیگوری از ایتالیا (اکنون مهند سر در روم) ، مگرشن واندا (اکنون باشوهرش در نیویارک به سر میبرد) . این دختران هفت سالی را که من در دربار بودم ، بدون اینکه موقعیت مراد بر نظر بگیرند ، مرا توحطاب کرده و صمیمانه مکاشفه داشتند .

در سوئیس بعد از ظهر یکشنبه ها ، اجازه داشتم برای رقص بروم من حجب و کمربندی دوران مکتب را ننداشتم ، اما سرنوشت و حوادث چه زود تغییر می یابد منکه بحق دختر قشنگ و خوشگلی شده بودم ، خواستگاران فراوانی داشتم ، بعضاً ایرانی های مقیم سوئیس به خواستگاری من می آمدند ، اما والدینم به خاطر تحصیلات هم را جواب می گفتند که منم چنین میخواستم ، خواستگارانم از هر قمان و هر طبقه ، از فامیل های پایین گرفته تا بسبران سلاطین پاچاری ، بودند .

من به ازدواج اصلاً نمی اندیشیدم ، بلکه میکوشیدم به تحصیل تاریخ هنر پرداختم و به لسان های زنده دنیا تسلط بیام ، در تابستان ۱۹۵۰ به سوی لندن رفتم تا تحصیلاتم را در رشته انگلیسی مطلقاً تکمیل کنم ، در همین زمان حوادثی در حال پستمن بود ، آوای مرزوری در گوشم زوزه میکرد که با بیست تن به سرنوشت بدم .

من جرات گفتن آنرا به هیچکس نداشتم ، از شرط ترمیم و وحشت زیاد بعضاً خنده ام میگرفت ، اما یک احساس ناامیدی در من نیرومند تر و زلف ترمی شد ، که گویا دست سرنوشت زنده می ام را دریدم اگر چیدی قرار خواهد داد . ادامه دارد .

از مطالب ارسال شده شما

نکته

بدره‌های محترمانه، هرگز بشرویی بچه‌هایی که سنشان کمتر از پانزده سال است سگرت نکشید، زیرا ممکن است دود سگرت شما که تنبکوی افغانی دارد آنها را مزاج آنها را سگرت خارج می‌کند سازگار نباشد.

احمد امید انتظار

سه چیز در وجود انسان به ضرورت:

- ۱- نیرنگ
 - ۲- شکر
 - ۳- شکستن پیمان
- سه چیز نتیجه سه چیز است:
- ۱- بی‌وفایی نتیجه شکلیا بی‌وفایی
 - ۲- گشایش نتیجه رنج
 - ۳- آسایش نتیجه سخن

مارینا خوشه چین
از لیس‌خند بچه‌جورجانی

خوش اشتها

دختری به رستوران گرانقیمتی در هالیوود رفته بود. در آن جا ناگهان متوجه شد که آلن دلون هنریشه معروف فرانسوی پشت میز مجاور نشسته است. دخترک مدتی مدید به او نگاه میکرد تا پیشخدمت برای گرفتن دستور غذا سر میزشان آمد و پرسید: چی میل دارید؟ دخترک آهی کشید و به آلن دلون اشاره کرد و گفت: او را با چند دانه تخم مرغ!

یاسمین صباح لطیفی

رازمه‌نقیبت

- یا کیزه باشی تا مردم از شما نگرند.
- موبد باشی تا همه شما را احترام کند.
- خندان باشی تا با رضی از دوش دیگران بردارید.
- خوش قلب باشی تا کسی را نرنجانید.
- راستگو باشی تا تمام مردم بالای شما اطمینان داشته باشند.
- مسلمة سعادت

چرا در جیبوتی زمین چاک میشود

مانند زخم بریده شده، بزرگی می‌نماید که زهر قشر نازکی از پوست به آهسته‌گی شفا یابد.

چاکه مذکور بازده سال پیش بوجود آمده است. تاریخ ۱ جنوری ۱۹۷۸ وسایل تختکی مرکز زلزله سنج شهر جیبوتی، که معمولاً هر روز ۲ تا ۱۰ تکان زلزله را ثبت میکرد، بیشتر از ۶۰۰ تکان زلزله را ثبت نمود. جلو چشمان فزینکدان های این مرکز که روی منطقه یاد شده باهلیکوپتر پرواز کردند، منظره بی‌مانندی، قرار داشت. بسیاری نخستین بار دانشمندان شاهد

یادیده می‌بودند که چی گونه دو تخته‌ی بزرگ از قشر خارجی زمین از هم فاصله میگرفتند و قشر خارجی جلد پستی بوجود می‌آید.

در اثر برودت‌های حرکتی زمین، تخته‌های همجوار کنار هم لغزیده و گاه گاهی شکسته‌گی‌هایی نیز به میان می‌آیند.

مگمای که به سمت بالا راه می‌یابد، هر یک از قطعات را به جهت می‌کشاند، این حرکات افقی تخته‌ها، سبب میگردد تا اوقیانوس‌ها سالانه چندین سانتی متر فراخی یافته و بر اعظم

ها از هم فاصله گیرند، یکی از مراکز این تحرك، منطقه شاخ افریقا است. به شعاری آید، درین جا تخته‌ها پیدا نموده و هلام زیادی نشا. های افریقای و هریس بایکدیگر ندهند. آنست که افریقای شرقی روه رواند، طوریکه کاره‌هایش در امتداد نورفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان رفتن بر اعظم جلد ا طرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

مراکز از هم دور شدند.

«در زمانه‌های کهن، روی دامنه‌های جنوبی بحیره احمر (بوتی) دختر دریا می‌نمایان گشت و در (سوکا) سرنوشت حزن‌انگیز انسان‌ها که با خاکسور خورشید و زمین بایر می‌گردد می‌زیستند، شکوه سرداد. چنین است روایت کهن در نواحی شمال شرقی افریقا که نام کشور جیبوتی نیز از آن نشئت نموده است.

اگر این خان، امروز باریک‌تر یاد آید، مجزوه می‌راند و خواهد کرد.

در هر حال، روزنامه جیبوتی به نام لاری ویل، ضمن مقاله‌ی در مورد چاک شدن زمین در جیبوتی که از چندین سال بدینسو توجه پژوهشگران کشور های زیادی را به خود معطوف داشته است، چنین حدس زده است:

در واقعیت امروز بین نیرو رفته‌گی جویب-عرب که مانند اباندکس در کنار خلیج تاجورا قرار گرفته و بحیره ازل که ۵۰ کیلومتر ژرفتر از سطح بحیره‌نقیبت دارد در حدود ۲۵ کیلو متر در زیر آب قرار گرفته است، عرض این درز در بعضی جاها به هشت متر میرسد. عمق بین دیوارهای سنگی که باز است (سنگ‌های مگمایی) بی‌انتعاب نظر می‌خورد، مگما (ماده آتشفشان از هماغ زمین) خود را به طرف بالا کشانیده و منجمد گردیده است. این منظره



محرقات این تحرك عظیم مثلث انار (عقار) است. مثلث انار، از جانب خشک توسط سطح مرتفع ایتوپیا و تخته سومالیا و از سوی شمال توسط بحیره احمر و خلیج عدن محدود میگردد. يك صحرا و دشت تلم است.

در وظیفه و اصلیت مثلث انار مدت زیادی، تناقض و تضاد نظر وجود داشت ولی اکنون روشن است که تخته عربی به سوی شمال شرقی نزدیک شد و می‌رود و تقریباً

در مدت ده میلیون سال خلیج سانی متر فراخی یافته و بر اعظم ها از هم فاصله گیرند، یکی از مراکز این تحرك، منطقه شاخ افریقا است. به شعاری آید، درین جا تخته‌ها پیدا نموده و هلام زیادی نشا. های افریقای و هریس بایکدیگر ندهند. آنست که افریقای شرقی روه رواند، طوریکه کاره‌هایش در امتداد نورفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان رفتن بر اعظم جلد ا طرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

مراکز از هم دور شدند.

ترجمه: رهتاب

روزنامه

بقیه از صفحه (۶۷)

تان شوم خیرات تان شوم اینبار از گنایم بگذرین ، ده آیند متکرار نخواهد شد اما رئیس تهرالسود چیغ زرد ، بان گوشک بی کفایت به درد نخور ، و مامور بیچاره کندی عذر و زاری هم جایی را نمیگیرد ناچار قلم و کاغذ برداشت تا مقرب بر طرفی اش را بنویسد . ولی هنوز قلم کنونی نکرده بود که باز هم هوس زاری و التماس و سوس به اش کرد و یا خود اندیشید : بی اغریب شاه خان یک دفعه دیگه هم دل به دریا بزن و بسک زاری نگه کو اگه خدا که دل سنگ رئیس به رحم بیاید مامور

باز هم تلیفون کرد و وقتی بلی شنید عاجزانه نالید : از برای خدا - رئیس صاحب هفت سریال دارم - اگه بر طرفم کنی بیچاره میشم بر باد میشم اما رئیس اینبار نه چیغ زد ، نه غرزدونه هم فریاد کشید بل صدای از گلوش کشید که بسه انفجاریک بسبب می ماند و بیچاره مامور که صبح جایی هم نخورد بود و از گرسنگی دلش مالش میرفت از شنیدن صدای ایسن انفجار زانوهایش سستی کرد - دلش بیحال شد و چار یلاق نقش زمین گردید .

و اما لحظات چندی نگذشته بود که باز هم زنگ تلیفون رئیس به صدا درآمد و همزمان با ایسن تلیفون باجه رئیس نیز یالب و لوجو کشال به دفتر رئیس رسید و رسماً شکایت کرد که چرا سرعت معین مותרها را روان نکرده است رئیس

گوشی را برداشت پنداشت باز هم همان مامور غریب شاه خان است که عفو تقصیرات میخواست و اینبار در حالیکه میخواست مجرم را در حضور شاکی بی آب کند حتی مهیب تر از صدای بسبب فریاد کشید : احق فصول بی همه چیز بان گوشک (اما اینبار رئیس به جای صدای جریگی مامور صدای شنید که بند دلش پاره شد بلی اینبار مامور نبود بل وزیر بود که با خشم و غضب میگفت : چه بد میکنی رئیس ، تو به توهین میکنی به یک وزیر . . .

اما رئیس نشنید که وزیر گرچه تحت زیر آغوشش سیاهی کرد فشارش که همیشه بالا بود بالاتر رفت و بعد رتبه با تمام طول و عرض وضاحتش از جوگی پایین افتاد و نقش زمین شد .

سنجاق

بقیه از صفحه (۶۷)
تا تکبیک های محیلانه بار فیکس بود ، از همان آغاز مرز یاد تر ساند ، و اما خود را تسکونی میدادم که کم از کم من هم چند بار چیز هایش گفتم .

آقای بار فیکس گرچه صرفاً چهل سال عمر داشت ، ولی موهایش کاملاً سفید شده بود که بابینی در از پیش چهره او را نمای میداد .

ارتوصیه نامه ام را خوانده پس از این که چند لحظه بادقت به سوپ خیره شد گفت : - باشد ، من فکر خواهم کرد ، اکنون جای خالی ندارم

اما برایتان احوال خواهیم داد . تا دروازه مرا همراهی کرد ، اما چون در اتاق انتظار ، د بگسر کسی باقی نمانده بود ، کسار پنجره ایستاد .

در حالی که به وعده نا مشخص او فکر میکردم از زبانه پایان شدم ، در واقع این مساله بر ابرام چندان ارزشی نداشت . مهم این بود که ملاقات سپری شده بود ، اما کاکا هم چسی خواهد گفت ؟ حتماً باز مرا ((نازدانه)) تنهیل)) خواهد نامید ، در حالی که من هم میخواستم از آقای بار فیکس

جواب قاطع ترداشته باشم ، در این لحظه قصه پس از آلفونس آله در مورد یک جوان به کار کبرای جلب نظر یک بانک دار سنجاقی را از زمین بلند کرده بود ، در ذهنم خطسور کرد ، فکر کردم چرا من هم از این حقه ، موثر استفاده نکند .

دو هر صورت در این آزمایش چیزی را از دست نخواهم داد ، خوشبختانه در بخن پالتو خود یک سنجاق داشتم ، آنرا بیرون کردم و با دست راست محکم گرفتم به وسط حیاط کیسه رسیدم ، و تظاهر نمودم که سنجاق را از روی زمین بر میدارم . . .

از این حقه ، زیر کانه نتیجه فوری بدست آمد .

شنیدیم که کسی صدایم میزند :

- جوان !
- بفرمایید !
- آبا لطف کرده ، یک لحظه بالاتر تشریف آورده میتوانید ؟
این بار با قلب مالا مال از امید ازله ها بالا شدم ، آقای بار فیکس در آستانه دروازه - اتاق کار خود قرار داشت ، او پرسید :

- آبا شما کدام سنجاق

را از زمین بلند کردید ؟ با قاطعیت جواب دادم : - بلی نه باید یک سنجاق هم ببهوده ، روی زمین بوفند .

آقای بار فیکس حرف را قاطع کسرگ گفت : یک عادت خوب و درخور توصیف شمارا صد اکردم که برای تان پاسخ قاطع را بگویم ، تا دیگر این جا سرگردان نشوید .

روی من حساب نکنید - شمارا به جهت سکرتر خود استخدا ام نخواهم کرد ، زیرا به نظر من شما آینه چندان خوین در - پشرو نندارید .

- اما چرا ؟
- زیرا همین لحظه دستم که شما آدم زهاد قرآن کارسماز کم ادعا و بی نهایت سردرگم و خجالتش هسته ، با چنیوسن خصوصیات کسی در تجارت نمیتواند به شرفت سر میباشه باشد .

بد بمنتزب در فرجام پاسا پاسخ نهایی امانتی از نزد اورقم ، و یا خود گفتم طبعاً آنرا به عین شکل به کاکا بازگو نخواهم کرد ، فکر میکنم بهتر خواهد بود ، اگر اود رمورد تصمیم نهایی آقای بار فیکس ، چیزی ندادند .

کهای جهان نما

عکسهای محافل خوشی و سرور شما را با کیفیت عالی تهیه مینمایند ، پورتیت های خوب را در همین جا عکاسی نمایید . آدرس : شهر مزار شریف متصل شفاخان ملکن شمال روزه شریف



فداکاری

در محلی که سخن از فداکاری در راه عشق و عاشقی بود . (برنارد - شاو) نیز حاضر بود . هر کسی به نوبه خود حکایتی گفت . مثلاً یکی گفت : مردی معشوقه خود را بی حد دوست داشت . ناگهان معشوقه او در اثر مرضی قلبی وفات یافت . عاشق مذکور به حدی ناله و فریاد کرد که در همان ساعت جان سپرد . شخصی دیگری گفت : منم حکایتی را شنیدم . ام که معشوقی وفات کرد و عاشق گفت به پاس وفاداری در روز سم به تو خواهم پیوست و چنان هم شد . یعنی در روز سم پس از ناله و فریاد زیاد جان به جان آفرین سپرد . به همین ترتیب همه می حکایتی گفتند تا نوبت به (برنارد شاو) رسید . او گفت : عاشقی بی حد معشوقه خود را دوست داشت که یک لحظه بی او به سربرد . نمیتوانست از قضا بد معشوقه روزی فوت کرد . عاشق بیچاره بی حد بی سررس باشد و بسیار ناله و فریاد کرد . بی حد وفاداری ها از خود نشان داد . سروروی خود را با ناخن کد تا که از همین رنج سرد .

مردم پرسیدند :
چند ساعت بعد از معشوقه خود مرد
برنارد شاو گفت :
هفتاد سال بعد .

فرستنده نفیسه آرزو صدیقی

تفریق المثلها

* دل که تنگ نباشد . سروروی
تنگ نیست .
* با ماه نشینی ماه شوی . با قمار
باز نشینی تباہ شوی .
* هر سخن جایی و هر واسطه دار
خانه . مکرریانی دارد .
* بزد رخم جان کندن . تصاب
در رخم ریشوه . تفتیش .
* کابل بی برق باشد . بی آردنی
نطیه کند . بلبقیس بسل

رسم و رواج

بسر کوهکی نزد پدرش رفته گفت :
پدر جان . چرا هنگام نکاح
مورسود امام دست همد پیسرا
میگیرند و با هم دست میدهند .
پدر آهی کشید و گفت :
پسر جان . این یک رسم و رواج
است . بگو سراها هم قبل از شروع
مسابقه با هم دست میدهند .
فرستنده هوسی حمید



میراث

شخصی از دست خود پرسید :
- از پدرت چی میراث ماند .
دوست وی جواب میداد : هیچ
نقطه عقل او .
نفر اول می برسد : پس او چه
کردی .

ارسالی احمد امید انتظار

گفتگو

اولی : د پشب خوابیدم
دومی : بعدش چی شد ؟
اولی : صبح بیدار شدم .



مصاحبه با چای

— ببخشید شما خود معرفتی می کنید؟

— پلی چرانی! اسم من چای است و تخلص هیل دارم.

— معذرت میخوایم، میخوایم ستم از شما درباره سکونت و آدرس تان بپرسیم.

— تشکر از پرسش تان! سکونت فعلی ام که می بینید عبارت از موتر هیل ملی بس است و درین موتر ها خدمت در یورورنفا پیشه می کنم و...

— ببخشید کپ تانه گرفته به گل آنتا ب پرست بدل شود، شما غیر از موترهای ملی بس در منی بس ها و سه صد و دو هالی ده افغانستانی جرادیده نمی شنید.

— ولا دیگه چه بگویم؟ چسبون آن در پوره از دل و جان زاننده کی میکنند به خاطر یکمه تمام عایدات به جیب خودشان انداخته میشه، ازو خاطر دیگه آنها برای خوردن من بیکسار نیستند. خوب! بیشتره چه بودم؟ — میخواستی درباره سکونت تان بگویی!

— ها! راستی و سکونت اصلی ام دفاتر و ادارات دولتی میباشد و به زینت بخش میزهای پیشروی مامورین هستم، گاهگاهی برای هوا خورن به خانه های میرمن که وقتی مهمان از دروازه پیشرا بیرون گذاشت، صاحب خانه میگوید: رفتین! اگه نی چای برایتان دم میگردم و اگر مهمان

شاه باشد و دور بخورد، همه خدمتگذاره میکنم. اس دیگه کارو بام زیاد اس. مقصد خوده میرسانم.

— خواننده های گرامی! محترب چای گهتتی های زیاد دارد اما انسوس که آخرین دقایق عمرش رسیده و بیاله رایکی ازاند یوا ل های در یورور دست دارد و در حال بف کردن است.

صفحات (بومی خنده) را (برای مرتبه) تحت نظر ظاهر اسپرسی

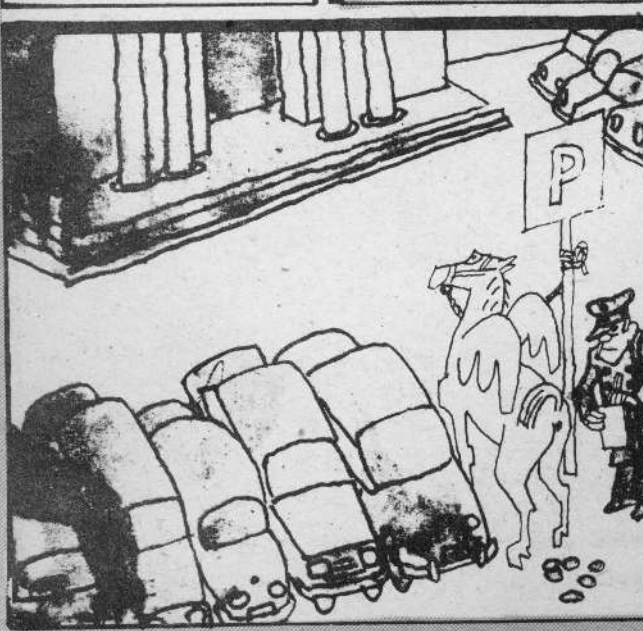
هرگز به طریقی سرمان ننگد تصاب جدا و نازاند اس ننگد تصاب اگر ننگد گومند نیست از نانوایان پرسید که چرا ننگد

ارسالی محمد اسحق از چارلز های حاجی پهنوب

نکته پرانی

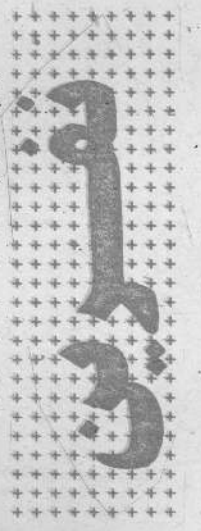
- * میگویند موسیقی غذای روح - ایمان است. پس وای به حال روح ما مباد ست بخت این آشنیزهای امروزی.
- * درد نیاد ونوع مرد وجود دارد که زن هارادرك نمی کنند: مجرد ها و متاهل ها.
- * مار عینکی بدون عینک نمیتواند نیش بزند.

ارسالی ریتا ونوزبه خلیلی

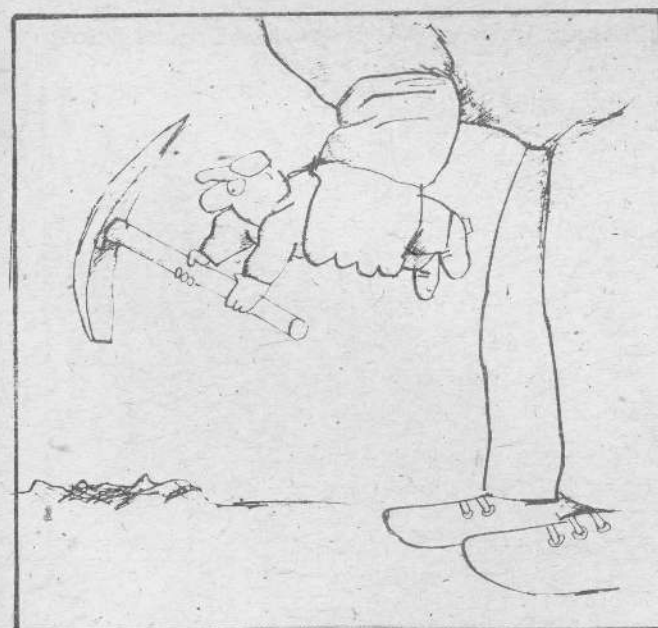
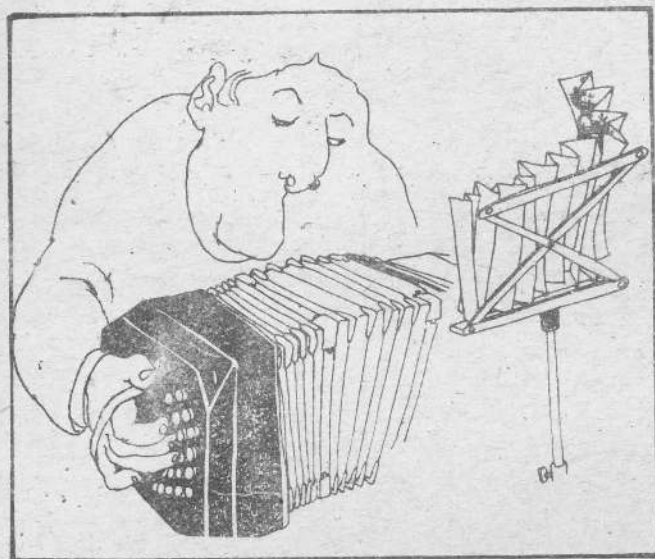


یارب آن شوخ دلا زار شد آزارش ده
 عوض شیرو شوکسرترسی و آچارش ده
 رنج بی خرچی من بیند وگردد خوشدل
 عیش او تلخ کن وضعه بسیارش ده
 او خورد قورمه جلو هر شب وین نان و پیاز
 بعد ازین دال خذک هفته یکبارش ده
 چند روزی چون غمزه بی آردش کن
 بهر یک نان دوصد گردش بازارش ده
 تا بداند که مرا عمر چسان میگذرد
 قرضش از سر بیران دیدش ده بیدارش ده

سید عبد العلی رحمانی



کارتون



حاضر جوابی ها

حاضر جوابی ریچارد برتون در هالیوود زمانه همه است. روزی که او نمايشنامه (ریچارد سوم) اثر شکسپیر را روی سن بسازی میکند، در موقع ادای این جمله معروف (من کشورم را با بسک اسپغوس میگویم) یکی از تماشاگران چنان گفت: آیا بایک خز حاضر نیستی معامله کنی؟

برتون بدون اینکه خون سردی خود را از دست بدهد، ناگهانی گفت: چرا؟ لطفاً روی من تشریف بیاورید.

فرستند و همیشه رسا

(۲)

یک روز داغ و آفتابی یکی از بچه های محل از پیغمردی داد نایی میبرد. بابا جان از جهنم چه خبر است؟ پیغمرد با حاضر جوابی و خوشنودی میگوید: هیچ بسم پدرت را آتش زدند، وملايك بد نیال مادرت رفتند که من از جهنم خارج شدم.

کمک

بسرک به مادرش میگفت: مادر در ده افغانی به من بد میخواستم به یک پیغمرد بد بخت بد هم. پیغمردان مادر: خیلی خوب که به فکر بیچاره ها هستی، این پیغمرد چی کاره است؟ آن مرد تکت فروش سینماست.

ارسالی احسان الله صادق

سایه های طلا

۱. مرامورد ملامتی قرار میدهند که با کلمات بازی میکنند، و اما من شمارا میبینم که با انسانها بازی میکنید.

۲. کلاب ریشه خود را بو کرد و گفت:

— ای بد بوی بی حاصل. برای بعضی ها به خاطر میمعاش میدهند که بیدار باشند در حالی که آنان اصلاً نمی توانند خوب بخوابند.

۳. مصیبت لکچر دهنده حرفی در این است که باید در مورد مطالبی که چیزی از آن هانمیدانند صحبت کنند.

۴. غلطی هر قدر بزرگتر باشد، با همان قدر با جدیست، از آن دفاع میکنند.

۵. آرزوی داشتن پسر، دختران زیادی را به دنیا آورده است.

۶. بسیاری ها صاحب طفل میشوند، بدون این که هنوز طفل بودن خودشان پایان یافته باشد.

XXX

مترجم حمید خراسانی

نوشتۀ محمد اسمعیل شمس‌غزنوی

زور بالای زور

تصیرات می‌خواهم. جناب رئیس به خدا از یادم رفت عفو کنید. اما رئیس خشمناک غرزد چتیانه بس کو احق گوش کوچمه میثم ماموزار زد امرکتین ورئیس بازهم غریبند: ده ظرف پنج دقیقه مکتوب برطرفیته نسبت بی کفایتی در امور نوشته میسی ویرامعا میآری - نماید یچه گفتم و پیش از اینکه مامور جوابی بدهد باچنان شدف گوش رابه تیلفون زد که مامور بیچاره جتکه خورد ولوزید. بیچاره مامور برسروروی خود میزد وحیران بود که چه کند باخود می اندیشید اگه برطرف شوم بریاد میشم بیچاره میشم. اولاد ایم گشنه می مانن و ضمن این اندیشیدن ناگهانگری به سرنزد گوش رابردانست به رئیس تیلفون کرد وقتی صد ای رئیس راشنید باهردم شهیدی - تمام زار زد: رئیس صاحب قربان

بقیه در صفحه (۶۳)

نمی گفتند. خوب ماموزور رئیس رابه حال خود میگذارم می بردا - زب به شرح واقعه بییکه سرحد رئیس و ماموزور به شفاخانه کشاند: درست سر ساعت یازده بجعه همان روز بود که تیلفون شعبه زنگ زد وهمان مامور پایین رتبه گوش رابردانست و گفت بلسی صاحب امرکتین. صدای غسور و وزنگه بی در گوش مامور شنیدن انداخت: بلی صاحب سزته بخوره بی کفایت به درد نخور مه دیوزنگته بود مت که هشت بجعه امروز ده موتره به خانه باجم روان کوکه از گارته سه به مکوربان کوچ کشی میکنند و توپس کفایت تاحالی روان نکدی، مامسور بیچاره از شنیدن این حرفها جرقمن به پیشانی اش زد و یاخود د همت: ای تن قافل بریاد شدی و آنگاه در حالیکه نفسش میزد عاجزانه در گوش تیلفون نالید: عفو

خورشید استی رئیس اگه خدا نخواسته چیزی شوی بستم ریاست بی رئیس میشه. رئیس که از این ابراز تسلی مامور موهاش سیخ میشد ملتعب وسر - سیمه میفت: نی نی مامور صاحب ای چاره نزن خدا هر دو و چهاره صحت بته که به خیر سرکاروزند و می خود برم. اما بآنکه این دو - فرودست و فرادست در میان - تعجب که حتی خودشان را فرادست گرفته بود صمیمانه از حال یکدیگر جویامیشدند از گفتن اصل مطلب که چرا بیمار شدند خود داری می کردند ولی ضمن این خود داری هر کدام در حصه خود میدانستند که از دست توست ای مامور ((آسمان جل)) لافری که به به ای حال و روز اقتیدیم و یا اینکه از دست توست ای رئیس هشت تن مانند که به مرض شدیم. اما اندازه نگهید داشتند و چیزی

یک روز رئیس و یک مامور یک ریاست در یک شفاخانه در یک اتاقی زیر نظر یک دکتر بستری شدند و امسالموضوعیکه این یک یک هارا به دو مبدل ساخت. همانا نظر دکتر معالج بود که یکی را مضم به بالا رفتن فشار کرد و دیگری را که همان مامور پایین رتبه باشد به پایین رفتن فشار محکوم ساخت. این دو مریض بنا بر مثلیکه میگویند در زندان حسی مثل یکدیگر بودند و دست میبوند به زودی درسی تسلی و دل داری یکدیگر میگردد و با صمیمیت دستا دست جان جانی از حال یکدیگر می پرسیدند که: مامور صاحب الهی به خیر جور شوی تره چی کند که در نعمت ناچور شدی توخونه فشارت بالا بود و نه زیاد از اندازه چاق بودی. مامور هم ناله کان زار میزد: رئیس صاحب - نصیب دشمنان تره چی که



روز صبح نزد این آدم هولناک حاضر شدم. دفترش در یک تعمیر کوچک در آخرین چهارم بزرگ قرار داشت. در دهلیز با پنج و شش نفر روبه رو شدم. آقای بارفیکس به هر یک از مراجعین دوسه دقیقه وقت میداد. برای اشخاص محترم تر که باید بیشتر انتظار میکشیدند اتاق انتظار جداگانه‌ای که زیاد بزرگ هم بود وجود داشت. قضایای ساختن و خستنه ساختن قبلی فراموشان یکس از بقیه در صفحه (۶۳)

آقای بارفیکس در پاریس به حیث یکی از هوشیارترین تاجران شهرت داشت. او بسیار چشور بود و با سرعت حساب میکرد و مردم را خوب میشناخت. کاکام بوژون که در فکر یک آینده خوب برای من بود روزی برایم گفت: - حتماً باید به حیث مکتور آقای بارفیکس شامل کارشوی در حالی که توصیه نامه کاکام را باخود داشتیم. یک

مترجم: عبد خراسانی

کتاب

طنز از فرانسسه

خپل فال وگورئ!

(شنبه)

تپه رتبه مامورته توصیه کيزي چي په دغه ورځ دخپل آرمڅي ته ورته شسئ ، ځکه چي آرمڅي د جمعې ورځ په کورکي تيره کړي وي اود خپلي بنسې له بي خايه ناند ريو او نرمايشونوڅخه بي اعصاب نورمال نه وي .

په دغه ورځ به ناخايي خوښي درته پيداشي ، امکان لري چي دا خوښي به د ناوايي په دکان کي د بي نوميته ډوډي ترلاسه کولوي .

جانوښي نجوني دي هونسياري وي ، ځکه چي مجرد مامورين به دغه ورځ خړلي زي پري اووتوکړي دي د فزونوته څي .

نارينه دي د کورله جارو کولوڅخه ډډه وکړي ، که نو د اوني ترپايه به بي جارويه لاس کي وي .

(پکښبه)

که په کميسيون پوري دي د کار دخلاصيد وکړم اميد ترلي وي له هغه څخه لاس ومنيځه . ځکه چي له تاڅخه د تيلفون اوپريډ سپارښت مستحقين ډيري دي .

رسمي کارکوونکي به رسمي وخت کي دليلاي شيانود اخستلوپه جانس ليري .

د آيس کريم خپلويه وخت کي ږبه ډيره مه راباسه ، هسي نه چسي د آيس کريم په خايي دي مچان ترستوني شيونه شي .

د دي له پاره چي بظلمون د سرويس په گڼه گڼه کي درځني ونه لويږي ، نوکمريند له ياده مه باسه .

(دوشنبه)

که چيرته دي واوريدل چي يودانه باد رنگه به شپيته افغاني دي نو مه حيرانيزه ، ځکه چي يودانه هگړه له ديرشوکه نه ده .

ږبه دي غواړي چي رښتياووايي ، خودرواغ دا اجازه نه درکوي چي ږبه دي په رښتياوچليزي .

د مکرويانو هلکان چي د سروينستان بي په خټ کي د ازيکي جارويه خير بپروي يادي وينستان لنډکړي اويادي د حشراتوڅخه داروواخلي ځکه چي اوس په مکرويانو کي تودي اوبه نه شته .

هر وخت توره دريشي مه اغونده ، ځکه چي خاوري اود وري به درځني ژرنده گڼي جوړ کړي .

(سه شنبه)

که د ږبه تکليف لري اويادي اعصاب کمزوري وي ، نوکچالان مه بيه کوه ، ځکه چي د بي بي اوږد لوسره سکه ونه کړي .

په داسي جيب کي پيسې مه زده چي پوستکي ته دي نيز دي وي . ځکه چي جيب وهونکي دي په پاکی باندي ورسره غوڅ اوژورول نه کسري .

ژر تر ږبه په کورکي بولورپاشي وکړه . که نوخسک به دي پوستکس وباسي .

سرله اوسه د ږبي لپاره د سکرو اوډيزلويه ته کي شه .

(چهارشنبه)

څوک چي غاښونه نه لري ، د هغو لپاره به غذا پيټه اوچلوا ده . هغه هم د زيارتونو ترڅ .

د عاشقانولپاره د زيارتونو ترڅ د ملاقات اوخيرات به جانس موجود دي .

د سلاسي خوښي په ورته پيداشي ، امکان لري چي داخوښي به په بناړي سرويس کي د تش څوکي ترلاسه کول وي .

د اختراوودونو په ورځ دي هلکان کوښښ وکړي چي په کومه نجلسره

د تظيفا درياست ډېډيوم د ميچا نوښت

رارسيدويه درشل کي د دغه لهاي مچانويه لاندې شرحه يسو پيشام صادرکړي دي .

د بناړ د تظيفا نوښت رياست قدر منو غږ و اوزموږ غمخوږو يارانو !

ستا پسي له هغې باملرني څخه چي زمونږ د ژوندي باسي کيد واود نسل د ډيپوالي په خاطر موجوده ده ، د مچانوډ تولني غږ يدي بناړ د کوڅو د ټولومچانويه نماينده گي ډږه له کومې مننه څرگند وي ، موږ به خبروچي په دي راوروستسه وختونوکي د تيلود نشتوالي په نوم ستونزه تريو بڼه ليري شوي ده ، خود اچي ستاسي د پاکولو برسول

د بناړ د کتافوله مند وقونو څخه د کتافوډ ارا ليقا څېر راگوي چي دروان کال اوږي د



مين نه شي ، که نووروسته به د مچ غوندي لاسونه مروړي .

(پنجشنبه)

هغه څوک چي په بي لاس ډوډي خوړي ، نوکيڼ لاس دي د کاسي له پاسه ښوړي ، که نومچان به ورځني په کاسه کي ولويږي .

که پلورونکي (هتيوال) دي پلارهم وي ، چي په قسمونو ونه لويږي .

پخت دي بيداردي ، ځکه چي خواښي به ميلنه درکړه راشي .

د واکوه چي د بريښنا د برح مامور د رياندي مهربانه شي ، ځکه چي بيگاه ته په تلويزيون کي هندي فلم دي .

(جمعه)

که په کورکي دي ږبه په تنکيزي نود سباوون به سچله کي د بېچاره له هغه څخه سود اړنيسه .

هغه څه چي له تانه ورک دي بيدابه بي کړي ، خويه دي شرط چي د کهنه فروشي څخه ورته ونيسي .

د مالوميزي چي ترکاري ډيره خوړي ، خودي ته دي پام اوسه چي آيب درته په کيڼ کي ناست دي .

که د خپلو دوستانوکره ميله شوي نو ډوډي بي ټوله خوړه ، خو د دنيا په هغه اوډغه سرخېروباندي د جاما غزه مه خوړه .

دري گونی اتحاد

خه موده بخوازموز به کوچه کن
 د پاکتر کتنه پراستل شوانه
 لوحه بی و لیکل چی: ((د ماشومانو
 د ناروغیو معالج)) . پاکتر به دغه
 کتنه کی یوتن د یانسان او
 بیچگاری و هلولیاره هم شریک کړي
 و ه خوره خو تیر میاشتوکی هیڅ
 ناروغ بیدانه شو چی د پاکتر کتنه
 ته دي ورشی اوبدي حساب د
 د کان کرایه هم ورباندې تاوان وه
 مگر هغه بله ورځ چی د کتنه
 ترڅه تیریدم او هسی می ورته بام
 شو چی دننه کتنه له خلکو ډک
 و ارحی یوشمیر باندې د پلویو به
 لاره کی خپل نوبت ته سترگس به
 لاره وو . کله چی
 خوقده هاخوا ورځنی تیر شو که
 کیل می چی د پاکتر د کارو چی د
 آیس کریم دکان خلاص کړي دي
 او کله مې د پاکتر د کتنه په
 خپو ورباندې گڼه گوڼه وه . مالا به
 دي خبره جرت واهه چی ناخپه
 می پنځه شپږ گامه ورباندې دیو
 د رملتون به لوحه سترگی ولگیدي .
 که کورن چی د همدغه پاکتر بخوا
 نی کېدو پر اوبانسان والا د میز تر
 شا په یولاس خلکوته دارو ورکوي
 اوبه بل لاس ورځنی پیس را شمیري
 په د رملتون کی گڼه گوڼه هم له
 کتنه او آیس کریم فروشو څخه
 که نه وه .
 د دغو دریو صحنو په لیدلو
 سره راته ثابت شوه چی د آیس
 کریم به د کان کی ناروغان تولید
 یزي او پاکتر بیاله د غو تولید
 شویو ناروغانو څخه نیس او در
 ملتون والا د پاکتر له غنی نسخی
 څخه د پیسو بند لونه تولید وی
 له هغی ورځی چی دغه
 دري گونی اتحاد منع ته رافلس
 دي نو د کوڅی د اوسیدونکو به
 نه د دوه شوي .



لاتراوسه به دغه نوم مو تونه زمونږ
 دغذایی زیرمود جوراوتالاکولوسو
 لپاره نه دي رايستلی . به تاسی
 باندې نور هم زمونږ اعتماد له خوا
 څخه خو خو محله زیات شوي دي .
 همدغه راز دوي د دغه بیغام
 په لړ کی د مگرو بونود لیز د ولوسه
 برخه کی له بلان څخه د زیات کار
 زمه کړي ده او پاپی څرگند
 کړي دي چی د شرایطو د مساعد
 والی به صورت کی به د تنظیفاتوله
 سند و قونو څخه د د اوطلبانو لسی
 د خلکو کورونو ته هم راستوي . خو د
 کورونو په پخلنه کی خپل تاریخ
 رسالت ترسره کړي .



یعنی کسان د بیچگاری په مقابل کی یا حساسیت لري او یا هم
 پانیزې . د دي له پاره چی د وینوله بانک سره د وینود مرستی به
 وخت کی دغو کسانو خپله ونډه ترسره کړي وي نو د وینی بانک
 ته مشوره ورکول کفزی چی د دي کار له پاره څسک تریبه کړي . خو
 د دغو تعلیمی اوتریبه شویو څسکو به وسیله د پانیزې د آسانید د بیچگاری
 په بجای له وینه ورکونکی څخه وینه واخلي .

نوم اومقام ترلاسه کوي . پروانه
 لري چی سر پوه هر نوم مشهور شی
 لکه هدف له نوم ایستلو څخه دي .
 په دي باب د دي ژبی یو متل
 دي چی : ((د رجري بنشین
 نام بکش)) .
 همد اطنز لیکونکی دي چی بی نومه
 بی نښانه خلک د نوم اوبنسان
 خاوندان کوي ، او همد اطنز او
 انتقاد دي چی ناپیژندل شوي
 خپری د امرنو په مقابل کسی د
 پیژندل کوي او اعتبار ور گزوي . که
 چیرته له ماسره د خپلی موسسی
 په خرید اریوکی د طنز لیکونکی سو د
 انتقاد نوم مرسته نه واي نسو د
 ریاست خوکی به می په خوب کسی
 هم نه واي لیدلسی .

د طنز لیکونکوله برکته

تول پیشرفت او ترقی د طنز لیکونکو
 د انتقاد و نوم حصول بولی .
 نوموړي به دي نظر دي چی
 هر څومره د طنز لیکونکوله خوا څوک
 انتقاد شی ، هماغومره به تولنه کی
 شمسو هتر بران چی بخواد گوډ
 لهوتشولواو وجیب ډکولود ریاست
 د خدمتو د یوز او اوس د دغه
 ریاست برحال رئیس دي . خپل

بقیه از صفحه (۵۵)

در آن معروف بازی (بدمنتن) و گزوه می به بازی تینیس میر- داختند و به یک سخن که ماحولی بود آنگاه از صدق و صفا و صمیمیت و یک رنگی همه یکسان بودند. تبعیض خورد و بزرگ، امرویان و کارگردانان و فرامادان وجود نداشت آن روز راه خاطر دارم که (اشوک کمار) آمرلابراتوار بود و حرفی از تمثیل و هنرنمایی نمی داشت. آنروز راهم فراموش نکرده ام که (دلپ کمار) در قلم (جوانان) مقابل (مردولا) ظاهر شد و بسیاری از مردم گفتند این جوان در دایره فلم هادیس باقی نخواهد ماند، در حالیکه هیروین فلم (مردولا) بسیار شهرت گرفت.

زمانی راهم به خاطر دارم که برای اولین بار موقع یافتن آزادانه و با استقلال فکری از یک فلم (ادویکارتی) فلمبرداری نمایم برای این پیش از آن، همه امور تخنکی فلما- به ویژه فلمبرداری به دست خارجی ها بود. زمانی میسر شد که کار فلمبرداری (مغل اعظم) به دست من گذاشته شد. در این فلم (چند روهن) در نقش شهنشا- اکبر- (سرو) در نقش شهزاده سلیم و (نرگس) در نقش انارکلی تعیین شده بودند. کار فلم آغاز شد و هنوز هشت رسل فلم تکمیل نشده بود که (چندر- موهن) ناگهانی در گذشت و کارگردان مجبور شد که در کاست فلم تجدید نظر نماید که این امر مدتها به دراز کشید.

(آر-دی-مات) کارگردان و فلمبردان نامدار سینمای هند که در هنر پرتوان او چون منبع نور بود رخسار و خاموشی نداشت نیست میا فریاد:

در سال ۱۹۲۴ وقتی کالج دهلی را تمام کردم برای فراگیری بیشتر معانم آلمان شدم. در آلمان تصویر بر این بود که وقتی میتوانی به موفقیت نایل آیم که لسان آلمانی را خوب بلد باشم که این امکانات برام میسر نبود. از آن جا به نیویارک رفتم و به زود ترین فرصت کارهای عملی را در دستوری معروف (فوکس قرن ۲۰) آغاز کردم و در هلهوی اساسات فلمبرداری به تجربه اندویدی در-

بخش لابراتوار نیز برن ا ختم مدت دو نیم سال این فراگیری به طول انجامید و بعد به وطن برگشتم و در دستوری بمبئی تاکیز شامل کار شدم. چون (اشوک کمار) در بخش لابراتوار تحصیل و تجربه بزرگ نداشت لذا جایگزین را برای من واگذار نمود و خود وارد عرصه سینما و تمثیل شد.

در سال ۱۹۴۱ نخستین فلم (اشوک کمار) یوگارتی را بنام (انجان) فلمبرداری نمودم. مدتی کار من استقبال میشد، تا آنکه (همانسواری) چشم از جهان بست و استقلال کار استودیوی (بیبی تاکیز) به پایان رسید.

در این جایز امون چند بازیگر مشهور سینمای هند، صحبت های بی شایه دارم:



حایل بود، شکل یک جهنم راه خود گرفته بود. از این جهت تا پایان عمر، زنده بقی رادر حال مجرد، با مادرش سیری کرد. بزرگترین رنج او، بیماری قلبیش بود و بزرگترین وسیله خوشبختیاش بدیاری از همانان در وستان دربارتی ها بود. او بول زیاد به دست آورد و همه را خرج کرد و در پایان عمر زنده گسی



... این چه حال است اگر به صحت او آسیب برسد؟ ولی پیش از آن که کارگردان - پاسخ بدهد، برتهوی راج غنید: (تو به تماشای شونتنگ فلم آمدی یا به منظور مداخله در کار دیگران؟) ماد راج کپور، سراز نشیدن صدای شوهر، دوباره به چوکسی نشست و دیگر صدای از او بلند

کار یافتن به زود ترین فرصت آواز به قائم کرد و به سکوی بلند شهرت و موفقیت زانو زد و عزت یزد هر دل شد. وقتی ما برای تهیه فلم (مغل- اعظم) به راجستان رفتیم، در ایستگاه ترن، هزاران هزاران هوا خواه او در ایستگاه گرد آمدند بودند تا او را از نزد یک ببینند. تلاش های مخفی کردن دلپ کمار از انتظار، چندان مؤثر نشد و پیوسته فریاد میزدند: تا زمانسی او را نبینیم، بر نمیگردیم. چاره نبود جز این که دلپ صاحب ظاهر شود. این منظره در طول عمر بی سابقه است. برای اینکه در حدود بیست هزار بیست زن و مرد و کودکان بیمار را که آن روز دیدن او را داشتند، روی چهارپای ها آورده بودند. منظره یک بیرون بیمار خلی جا -

بول قابل توجه برای بیمارانی که به دیدن او آمده بودند. در لیب کمار در هلهوی استعداد بی نظیری که دارد، هنرمند و وسیع الصدر و وسیع النظر بود. و انسان بی نهایت پاک و شریف و با معاشرت است. او در نقش خود بسیار عمیق فکر میکند و در کوچکترین رمزی از رموز هنری نقش، تأمل و مداخله فراوان به خرج میدهد. در یک صحنه فلم مغل اعظم، پس از دستگیری انارکلی شهزاده سلیم (دلپ کمار) به ناراحتی تمام نزد مادرش میشتابید و درخواست رهایی او را مینماید. در این صحنه، (دلپ کمار) بعد از یکبار و آراسته گن لباس در گردان استودیو به دیدن آغاز میکند، آن وقت، با وضع آشفته و نفس سوخته وارد صحنه میشود و صحنه به قدری موافق به خواست کارگردان واقع میشود که کارگردان بیدرنگ برای کف میزند و این کف زدن به خاطر این بود که کارگردان ننگته بود که او چی کند. این خود او بود که صحنه را ساخت و پرداخت. بسیاری را عقیده بر این است که دلپ کمار در کار کارگردان انسان مداخله میکند. ولی از آنجاییکه من او را نیکو بینم، عمل دلپ مداخله، نه بل که منتهای علاقه مندی او را به حرفه و هنرش نشان میدهد چه او در هر رشته بی ارزشته های سینما توگراتی، به حیث یک شاکرد پژوهشگر و کجکا و جستجوگر به کوشش های دقیق پرداخته و سرشته بی به دست آورده است.

برای کارگردانان

موتی لال:

این هنرمند جوان مرد از وستان نزد یک من بود و کارگردانی را به شوره او آغاز کردم. نخستین فلمی را که کارگردانی و فلمبرداری کردم (گجری) نام داشت که در آن (تویا) و (موتی لال) همبازی بودند. (موتی لال) انسان ظریف طبع بود و با همه همکاران باگذاده روی و صمیمیت برخورد میکرد. او انسان صاحب دست و دل باز بود و در موضوعات بسیار پیشی یاری افتاده هزاران - کلد را خرچ میکرد. زنده گسی زناشویی او به علت تضاد های فکری و روانی که فیما بین او و همسرش

او، دچار حسرت و پشیمانی و افلاس و در به در می گردید به طوری که حتی فلم آخرینش نیمه ماند و او چشم از جهان بست. فلم نیمه مکل او به دریافت مد الهای طلایی نایل آمد که متأسفانه این افتخار را به چشم ندید.

برتهوی راج بد راج کپور:

(برتهوی) یکی از بزرگان سینمای آن روز بود که در فلم (مغل اعظم) او را از نزد یک دیدم و طوریکه لازم بود او را شناختم. این هنرمند خیلی به حرفه اش علاقه داشت. در قلم (مغل اعظم) به اقتضای صحنه فلم، قرار بود شد و فریاد بر آورد:

نشند:

وید هویالا

عشق و رزی کارسان نیست این جاست که صحنه خیلی حقیقی جلوه میکند. (مد هویالا) ستاره بی بود خوش ریخت و صاحب اندام متنا - سب و زیبای در خورتوجه بود. آن روزها موضوع عاشقی او دلپ کمار به چه چند مورد خاص دیگر بسا افسانه روز بود، ولی به علت خشی بدید آید. او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عمداً بند میکرد. کارگردان استعمال یک نوع ادویه را پیشنهاد نمود، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد. در جریان فلمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد بر آورد:

ولی قصه فلم (مغل اعظم) در یک صحنه فلم قرار بر این بود که انارکلی، زنجیر پیچ شود برای حقیقی جلوه نمودن صحنه، کارگردان زنجیرهای ریختن نولادی تهیه دیده بود تا آن را

لب بود:

همینکه دلپ کمار از ترن خارج شد، نوازه هایش جدا کردند: (مادر ک بزرگ) ما درک - بزرگ... دلپ صاحب بیرون آمده، او را نگاه کن. بیرون در حالیکه از روی چهار پای به شکل خود را بلند میکرد. دلپ کمار توجه شد و نزد یک آمد و دست خود را روی پیشانی او گذاشت و برایش سلام کرد. بیرون در حالیکه اشک هایش جاری بود، گفت: (دیکر از زندگی) دلپ صاحب پیشوی بالانرا زکند و بیجا سال عمر کنی... بعد دلپ کمار یک مبلخ

من بدون انماض و اغراض، این موضوع را آشکار میسازم کسسه دلپ کمار فلم معروف (اشوکا - جنتا) را خودش کارگردانی نمود و ولی بنا بر اعتقاد و اخلاصی که به (نتین بوس) داشت، روی رکلام ها و تایتل فلم، نام او را ثبت کرد. مترجم، این موضوع را تایید میکند برای این که وقتی پای مصاحبه با دلپ کمار نشستم، برادرش (حسن خان) و خواهرش (یاسین) از این موضوع خلاصه می گفتند، ولی شخص دلپ کمار در حالیکه حقیقت بقیه در صفحه (۸۹)

آشنایی با ستارهگان ورزشی جهان

قهرمان پرتاب گلوله

موترسیکل رانی میزاید ۱۰۰ در مسابقه بین المللی (مینی-موتسر سیکل) به حجم ۵۰ سانتی متر مکعب (سی سی) کوچکترین اشتراک کننده بود. این مسابقه در اطراف شهر بود ایست صورت گرفت.

اولف تیرمین از چهره های موفق ورزش پرتاب گلوله از آلمان در ماکراتیک است او در سال ۱۹۸۹ به موفقیت های چشمگیری در ورزش پرتاب گلوله دست یافته و به مقام قهرمانی نایل گردید.



د ایر گردید. در سالهای اخیر زنان جود و باز جاپانی توانسته در میان دیگر زنان جود و بازمدال طلائی مسابقات را به دست آورند. باید گفت که زنان قادر استند اکنون در این نوع مسابقات همگام با نند اسپه سواری، قایق رانی و نشان زنی و شطرنج با مردان مسورانه رقابت نمایند و حتی در برخی مسابقات رقیب جناسیتیکی پیاده بانگ و اکروباتیک مردان وزنه نان به شکل جوهره های ورزشی فعالانه همه گرفته و همراه مردان افتخارات زیادی را کای می نمایند.

هندبال آبی

تیم ملی هندبال اتحاد شوروی در مسابقات اروپای بر قهرمانان یوگوسلاویا و آلمان قدرال مسبقست. در این ارتباط تیرمین تیم در محابه خود گفت: هندبال آبی مراحل رشد و تکمیل خوشتر میباید. به نظر من در این نوع بازی روند گولکیر مهتر میباید. گولکیران مرزوبشت مسابقه را تعیین میکنند. ضمنا تغییرات در قوانین و مقررات این نوع بازی به میان آمده است. حالا بازی گان صرف ۲۵ ثانیه توپ رانند خود نگاه میدارند و متخلفین مدت ۴۵ ثانیه اخراج میگردند این گونه نوآوری مجربان مسابقه را فعالتر و پنامیک گردانید است.

اولف که ۲۷ بهار زنده گسی را سپری نموده و در شهر زیبای برلین زنده گمی میکند ۱۹۵۰ (یک متر و نود و پنج سانتی) قد دارد و وزنش به ۱۲۰ کیلوگرم میرسد وی در رشته اتصا در ۱۹۸۲ او با پرتاب گلوله به فاصله ۲۲٫۶۲ متر و یار دیگر در سال ۱۹۸۹ با پرتاب گلوله به فاصله ۶٫۲۳ متر توانست رکورد جهل نی را قام سازد.

اولف تیرمین نخستین ورزشکار جمهوری آلمان در ماکراتیک بود که در بازی های جهانی سولمدال طلا را کای نمود. او در این مسابقات به شکل غیر منتظره و خیلی در ماکراتیک توانست در فاینل به مقام قهرمانی دست یابد. اولف تیرمین از دو واج نمود. پدر یک بسرمیاشد و در یکی از محابه هایش میگوید: من همیشه کوشش نموده ام تا در همین رشته ورزش به کام اداه دهم.

علاقه زیادی دارم که از تجارب سایر ورزشکاران این رشته نیز چیزهایی بیاموزم تا این تجارت بون را در اجرای مسابقات به کار گیرم.

یونس ریوف تیرمین ملی واتر پولو اتحاد شوروی میگوید: ورزش واتر پولو یکی از بازی های سریع و پنامیک است و در آینده در لیگ پرتاب خواهد گردید. زیرا با رنگان از نقطه نظر تخنیکسی مراحل رشد بعدی خوش را به صورت انفرادی و کلکتی میباید.



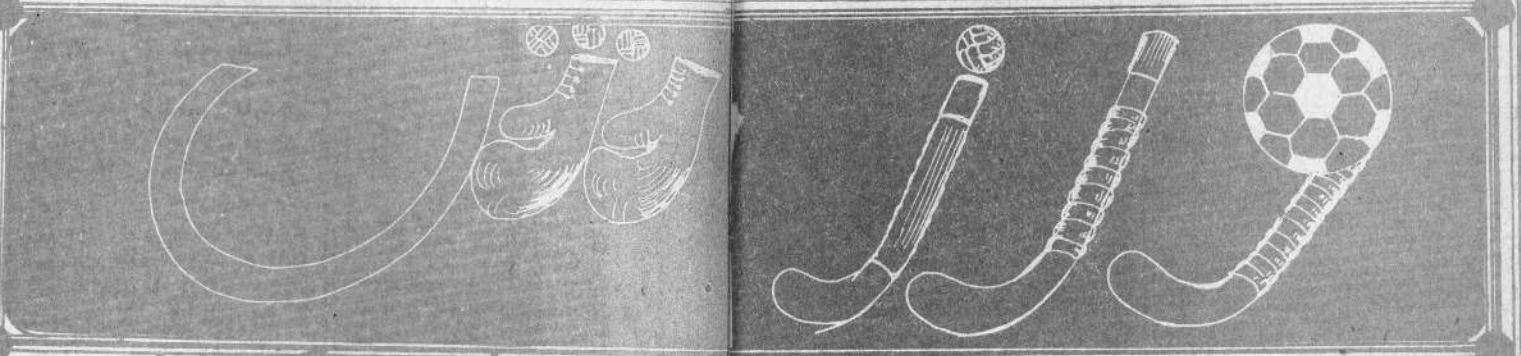
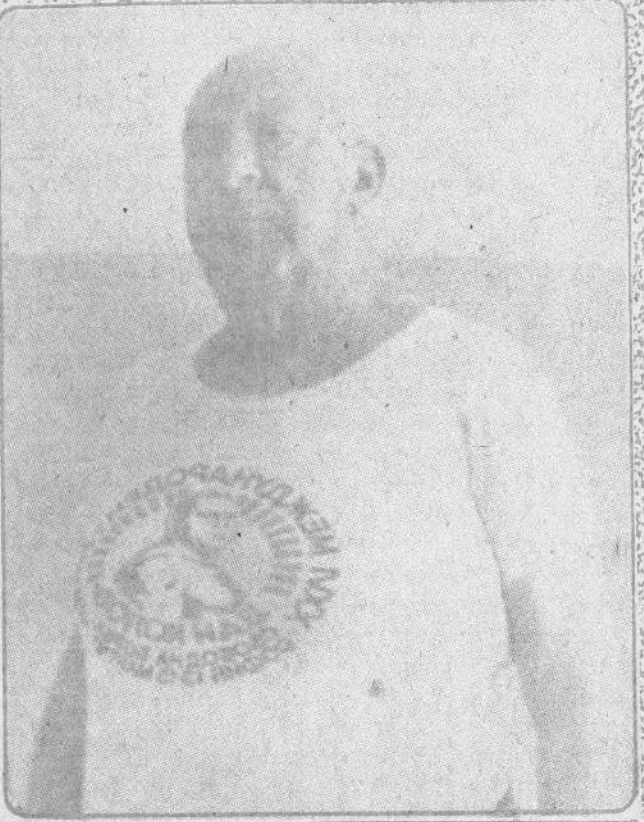
موترسایکل سوار کوچک

در کدام سن میتوان موترسایکل رانی نمود؟ کابورتالماشی - کود که پنج - ساله هنگری به بهترین شکل

نخستین زنان جود و باز

کانوکی از زنان کشور جاپان مؤسس ورزش جود و در -

میان زنان است وی برای بار اول دختر خویش توانین جود و باز را آموخت. سپس به تعداد شاگردانش افزود گردید بعد ها یکی از دختران کتابی را به نام ((جود و برای زنان)) تحریر نمود. کانسو تیرنات تجربوی جود و باز ابالی - دختران عملی نموده و ابانکرات و نریشهای در این ورزش به میان آورد. گرچه ورزش جود و باز در جاپان مانند سایر کشورها به آهسته گی رشد نموده، با آن هم اولین مسابقه جود و باز در سطح جهانی در سال ۱۹۸۰

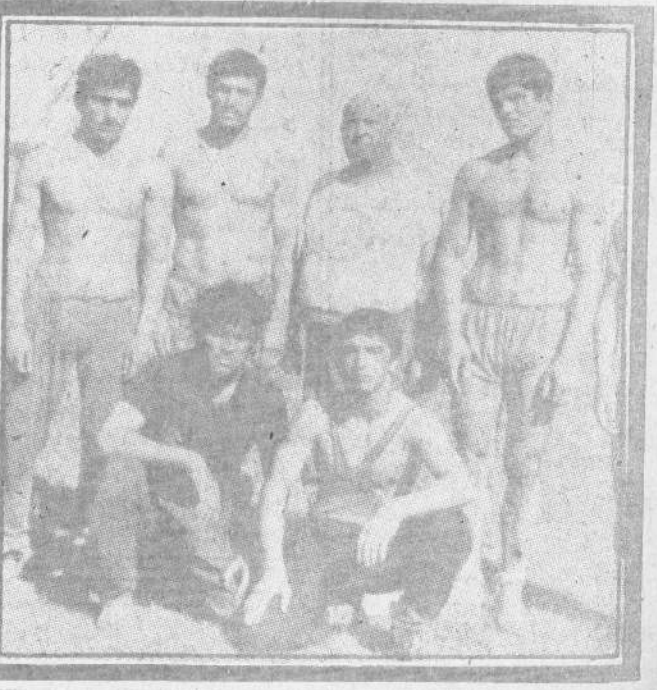


نظام خلیفه بزرگ پهلوانان ما

این بار صحبت از پهلوانان شهری است که سازمانگشتی گران بوده و هم اکنون نیز خلیفه بزرگ پهلوانان کابل است. کسب یک مسابقه در این رشته زحمت کشیده و پهلوانی را به حیت پیشه اصلی زنده گیش برگزیده و از نوجوانی زما نیکه هنر با بند ۵ سال بیشتر ند است. به ورزش پهلوانی رو آورده است. از پهلوان نظام میگوید: او که ابتدا تمرینات پهلوانی را در زیر نظر استادش به خلیفه برات شروع نمود و آهسته آهسته نظر به لیاقت و توانندی جسمی خود، پهلوان چیره دستی از رویان بیرون آمد. در آن وقت استاد با یک و نیم متر قد و نیم متر عرض هانه هایش در حدود بیست و پنج سوار را به آسانی بر میداشت و تاد در تیرین مسافتها انتقال میداد. درین مورد سخنانی هم از خودش می شنوم که میگوید: در گذشته هاد رویدها، میله ها و برگداری روزهای ملی مسابقات پهلوانی در بادام باغ، سیاه سنگ و دامنه علی آباد به راه میافتاد. در آن زمان مسن پهلوان قوی پنجه و شناخته شد. بی بودم کنترسی جرات میکرد با من روزی مسابقه دهد و اگر هم چنین کسی پیدا میشد، برود مسابقه برایش دشوار بود. پهلوان نظام این مسابقه دار

آزاد و تریه شاگردان چنین روشی انداخت: مدت سی سال میشود که با کسب دولتی سپورت همگامی دارم. هم اکنون به صفت رئیس فدراسیون پهلوانی و سرتیتر ایفای وظیفه مینامم. به تعداد ۶۰ نفر از نوجوانان و جوانان را در رشته پهلوانی تحت تربیه دارم. گذشته از آن با عده بی از کلب های آزاد که تعداد آن به چهارده کلب میرسد، در رشته پهلوانی همگامی مینامم و اگر خود ستایی نشود تا اکنون هم به تربیت بیش از هزار نفر شاگرد نیز هست گماشته ام که هر کدام آن ها اکنون پهلوان نخبه و محبوب کشور ما اند که در سطح ملی و بین المللی بحیث چهره های موفق و ممتاز شناخته شده اند. پهلوان نظام به پاسخ این بقیه در ۹۲

تیرین و نام آورترین پهلوان کشور ما که نه تعداد داخل کشور حتی در خارج هم شهرت و محبوبیت زیادی دارد. زاجع به سفرهای ورزشی خود شرکت در مسابقات جهانی و نتایج آن گفت: در مسابقات بین المللی که در کشورهای جاپان، ایتالیا، اندونیزیا، هنگری، چکوسلواکیا هند، تایلند، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای آسیای دایر گردیده، شرکت نمود و بیشتر مقام دوم، سوم و چهارم را در میان پهلوانان دیگر کشورها احراز نموده ام و در آنوقت از صد مسابقه در سطح ملی و بین المللی که نتایج بیروزمانده و عالی را کسب بدال هاد و یلم همراه داشته است، شرکت نمود و لقب قهرمانی خود را حفظ نمود. پهلوان نظام در مورد همگامی های خود با کسب دولتی سپورت و روی کار آمدن برخی از کلب های



تاریخ موسیقی ایران

نویسنده آن محترم موسیقی شما زیاد کلمه (سر) (لی) (سوال) را شنیده اید. وقتی کلمه موسیقی به میان آید سه کلمه فوق را با خود دارد. یعنی اجزای هند و وجدان آید بی موسیقی اند اگر سخن از موسیقی کلاسیک است یا لایت و اگر از موسیقی شرق است و یا غربی، عناصر فوق را شامل است. اگر پارچه آهنی (سر) یا (لی) نداشته باشد ویژه گسی موسیقی را از دست میدهد.

سر: کلمه سانگرت است به معنی آواز مؤثر که گوش انسان را را نیک بیندیرد. و یا به عبارتی دیگر: هرگاه شمار اهتزازات یک فرکانسی صدادرنی واحد زمان منظم باشد در نتیجه آواز طنین دار و مقبول به گوش می رسد که آنرا ((سر)) گفته می توانیم و هرگاه ارتعاشات نامنظم باشد آواز بدون طنین و ناخوش آید است که آن را بی (سر) میگویم. مانند آواز مرکب، زاغ و چکش کاری - آهنگران و غیره.

اما در موسیقی آواز بعضی از سرآینده گان یا آله موسیقی بعضی از نوازنده گان یا کم سر و یا نواز که بی سر مطلق به آن گفته می توانیم.

هرگاه آواز یک خواننده معیار تعیین شده فرکانسی یک نوت را بپوشد یا از آن بگذرد یا از آن فرکانسی محدود شده زیاد باشد در نتیجه آواز مؤثریت خود را در گوش شنونده از دست داده و شنونده بی تفاوت به آن گوش میدهد و در بعضی خلق تنگ میشوند طوریست اهتزازات یک سینک یا اکتاو وسطی به اثر تجربه فزکی قرار دیل تعیین شده:

- ۱- سا ۲۴۰ فرکانسی
- تانیه
- ۲- ری ۲۷۰ فرکانسی
- تانیه
- ۳- گ ۳۰۰ فرکانسی
- تانیه
- ۴- م ۳۲۰ فرکانسی
- تانیه
- ۵- یه ۳۶۰ فرکانسی
- تانیه

۶- د ۴۰۰ فرکانسی

تانیه

۷- نو ۴۵۰ فرکانسی

تانیه

۸- سا ۴۸۰ فرکانسی

تانیه

هرگاه آواز یک خواننده با یکی از هشت نوت فوق تماس کند و لسی صیارا بپوشد نکند مثلا آواز کم سر باشد چه عوض ۲۴۰ فرکانسی در تانیه در (سا) ممکن است ۲۳۵ یا ۲۴۰ تانیه باشد

این آواز کم سر است و هر گاه اگر ۲۴۵ یا ۲۵۰ فرکانسی در تانیه باشد سر بالاست که در هر صورت آواز خواننده ضعیف و مستلزم تنه های شاقه می باشد.

تفاوت فرکانسی ها را نظریه به محیار اصلی آن صرف موسیقی دانان یا تجربه و یا آنکه گوش سر عالی دارند تشخیص می نمایند و لسی مردم عادی به آن بی تفاوت می مانند و اگر تفاوت زیاد باشد شنونده های عادی را این نوع پارچه های موسیقی خلق تنگ و عصبانی می سازد و موسیقیدانان سر نعم حتی سالون کسرت را ممکن ترک کنند. آواز یک خواننده وقتی سر مطلق پیدا میکند که صدا از خود جوهر یا جواهری تولید کند و شنونده را صرف نظرات آن که امور شعری آن را بداند یا نداند یکی از حالات حزن یا نشاط بدد یا موقع شنیدن شوند و را وجود ثانوی ببخشد.

یاد داشت: فرکانسی های که در بالا مطالعه گردید هرگاه به ترتیب هر کدام آن را در همان زمان یک تانیه ضربه زد و کنید یعنی در چند اهتزازات هر سر سینک ((زیر)) یا بالایی را میبندد و برعکس اگر هر کدام آن را تقسیم دو کنید بازم در یک تانیه واحد شمار اهتزازات سینک (هم) و یا چپ بپوشد (سا) را که شروع کرد بدیدد شما می توانید به همین ترتیب فرکانسی های سینک های زیر تریوم ترا بپوشد کنید اما به شرطیکه اهتزاز

بطرف هم از ۴۰ فرکانسی در تانیه کم نشود و از ۲۰۰۰ فرکانسی در تانیه زیاد نشود که قابل شنیدن از نظر فزیک صوت نیست.

فرکانسی های نوت ها امروز معمولاً در پروگرام سازی موسیقی توسط کمپیوتر مورد استعمال دارد که امیدوار است در آینده های نزدیک کمپیوترهای خانه هم وارد بروجای میباید.

در صورتیکه نوآموزان محترم موسیقی از روی تعقیب این سریال تدریسی را داشته باشند باید با حوصله مندی نکات ذیل را در نظر بگیرند تا هنرنمایان (سر) و (لی) را بیابند و بسواد موسیقی را فرا بگیرند:

۱- هارمونی ها و آالات در پیرو موسیقی را اگر آید و بسا نومیو خرید باید برای سرکردن به نرفنی آن بدید و بعد از سر نمودن از آن مراقبت جدی نماید.

۲- در آلتای نواختن بکس به اندازه ضرورت بزنید زیرا فشار زیاد هوا داخل دپس هارمونی بهما هارمونی هارازود بی سر می نماید.

۳- آله موسیقی مورد نظر خود را بعد از سرکردن صرف برای خود تخصیص دید یعنی به اصطلاح (هردسته) نسا زید از شنیدن موسیقی های بلند و گوش خراش که حتما بی سر می را در قیال دارد خود داری کنید.

۴- از شنیدن نیت های کله که کیفیت خود را از دست دادند و تأثیر یکار در های که مؤثر آن سرعت مناسب را ندارد و صدا را بی سر می سازد محلولو گیری نماید.

۵- در تمرین روزمره تفاوت سر های کویل و تیور یعنی خفیف و تقیل را بادقت به خاطر میباید.

۶- در صورتیکه آواز خوانسی می کنید با حوصله مندی کامل روزمره قبل از ناشتای صبح و شستن دهن آواز را با یکی از آالات سر شده تمرین دید البته در نوت های پایین تارشتهای صوتی گلر آماده گردید.

۷- با مراعات نقاط فوق هیچگاه

ترجمه از: حسن نیر

سپاس از امیران

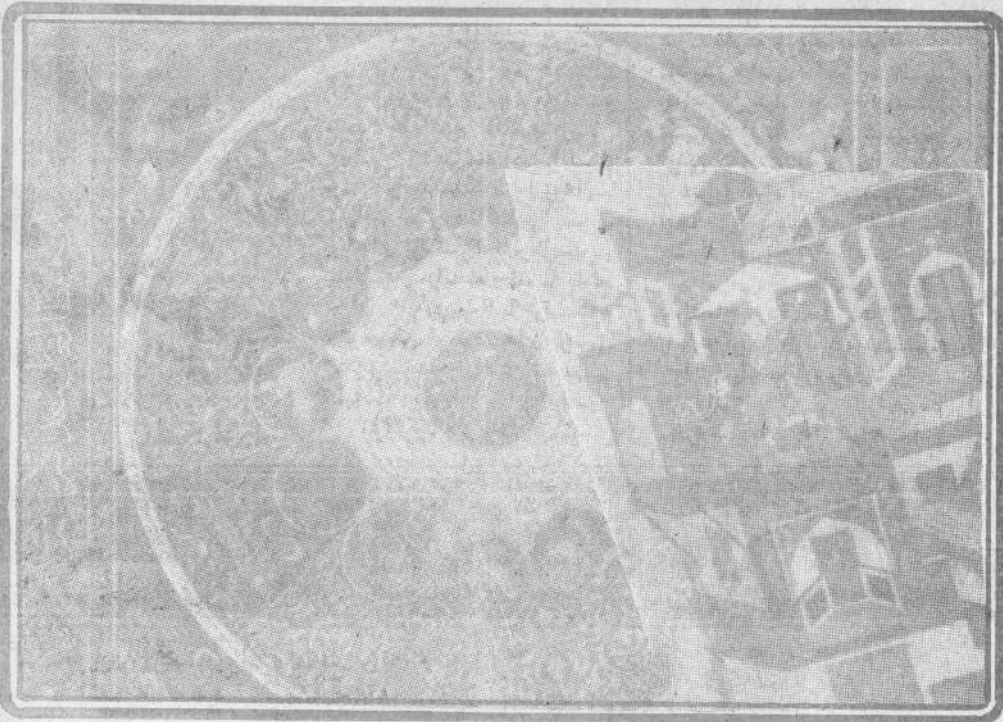
چون بجهت سائپی که امیرانوی بزرگ را بنانجهاد

نوشته ادوارد گونز
جلد نهم

نمایشگاه‌های در واشنگتن

درواشنگتن نمایشگاه‌ها و
تیموریان را به عنوان اسلام با-
گذاری يك نمایشگاه بزرگ از زبان
می‌کنند .
 حق در زمان حیاتش دست
 آورد ها و پیروزهای تیمور ،
 اسطوره‌ی نیا انسانوی بود . مثلاً
 باجه صوت تکان دهنده
 و نیرومندی شکست انگیزاین چوبان
 بچه شده چهاردهم از سلاله
 ترک و مقل که فرمانروای فارسی
 شد تیمورهای خود را برف آسا
 از ناتولیه در غرب تا مرزهای
 چین در شرق رهبری کرد ،
 تا (۱۳۷۰) امپراطوری وسیعی
 شیبه قلمرو تحت فرمانروایی
 نیاجدش جنگیزخان را تشکیل





کرده بود.
 با همان نیرومندی و زرنگی
 که از خود در میدان نبرد تبارز
 میداد، تیمور (۱۳۳۶-۱۴۰۵)
 که بنام تیمور لنگ معروف است،
 به راههای رو آورد که در سرزمین
 های تحت تصرف خود، جاودانه
 بماند.

با ایجاد پایتخت در سمرقند
 آسیای مرکزی، وی پروژه‌هایی
 وسیعی را رویدست گرفته
 از جمله اعمار چندین مسجد که
 نمونه‌های خوب هنر بهری
 بشمار میرود.

تیمور به شیوه‌های نیمه چادر
 نشینی در دامان آسیای مرکزی
 بزرگ شده بود اما در مقام رهبری
 مناطق که در آن مسکن گزین شده
 یعنی در مناطقی که سنت‌های
 فرهنگی فارسی نفوذ و سنطوره خود را
 داشته او با نهاد‌های اسلامی
 به تامل آمد. تیمور ازین هنر با توده سنتی
 استفاده کرده و از هنر متصرفات

خود بحیث وسایل و ابزار تحکیم
 قدرت و مشرویت جا و جلال
 خود استفاده نمود. تاثیر ایدار
 و دوام دار این خانواده به هنر
 اسلامی در هنر و فرهنگ فارسی
 در سده پانزدهم جلب توجه
 است. موضوع و هدف نمایشگاهی
 را تشکیل می‌دهد که در همین روزها
 در گالری ارتو سکس در انستیتوت
 سمیت سونیاد در واشنگتن
 در دست تهیه است. نمایشگاه

بتاریخ ۱۲ اگست (۲۲ -
 اسد) گشایش خواهد یافت.
 راهی را که تیمور در پیش گرفت
 چنان معیارهای را ایجاد کرد که
 برای نسل‌های بعدی معیار
 های اساسی، تزئین و ساختن
 و مهندسی در اسلام شد.

در حالیکه در دوره رنسانس
 اروپا تیمور را فاتحی می‌شناختند
 ختنند که خوابها و آرمانهای
 بزرگ را از طریق کار زار بر حمانه
 نظامی تحقق می‌داد، وی -
 توانست بر انکار نیکولو ماکیاویلسی
 در رابطه با سیاستمداری اثر
 گذارد و کرسٹوفر مارلوویز با بر
 انگیزت تا ((تیمور لنگ کبیر))

مدها اثر دیکره نمایش گدا -
 شته شده است؛ این کتابخانه
 شاهي پایه بیان دقیق تشریح
 و رکشای هنرمندان و صنعتگران
 شامل آسیای تریخی کتابهای
 مصور، طرح‌های مهندسی
 و سایر کارها برای دربار است.
 در همین جا بود که زبان هنری،
 رنگ و خط، رشد یافت
 و چنان گنجینه هنری را بوجود
 آورد که شایسته حرمت و حفاظت
 است.

گرچه خانواده تیموریان که
 در سال ۱۲۷۰ بنیان گذار
 شده بود بالاخره در ۱۵۰۷ -
 فروپاشید اما تاثیر آن بر هنر
 اسلامی تا امروز ادامه دارد.

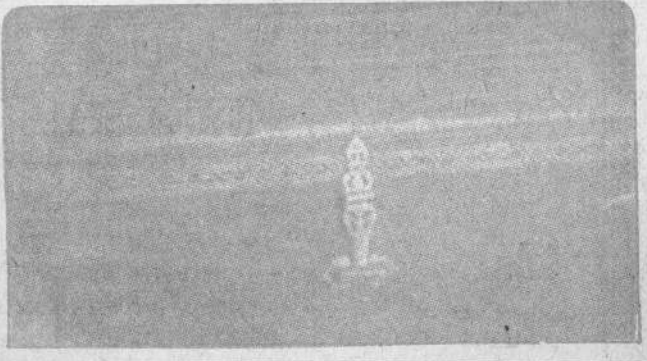
(۱۴۱۱) و یک بکس چوبی
 ساخته شده از چوب سندل که
 یکی از طرف ترین نمونه های کندن
 کاری در مصر حاضر است.
 از عهد الخ بیک نواسه تیمور
 که فرمانروای سمرقند بود نیز چنان
 بدیده های هنری بیجا مانده
 که نمونه کیفیت عالی صنعت
 و معیارهای بلند هنر و تصورات
 هنری جهان اسلام در سده
 پانزدهم است.

درین نمایشگاه قیمت‌های
 از دیوار یک مسجد مزین با آیات
 قرآن نیز چشم بیننده را بخود
 می‌دزد. نمونه‌های زیبایی
 خط‌نویس، هنر سرامیک، تصاویر
 و نقاشی‌ها از کتابخانه فرمان
 رویان عهد تیموریان در جمله

(۱۵۸۷) یعنی نمایشنامه
 ایراموجود آورد که نقش اساسی
 را در شکل دادن روش‌ها و سر
 خورد های غرب بسوی جهان
 اسلام برساند. سایبر
 هنرمندان غربی مانند جورج
 فرید ریک هندل و الساندرو -
 سکالاتی که از آهنگسازان معروف
 بودند و شعر شناخته شده ادگار
 آلن پو بعد تر در جاودان شدن
 تیمور بحیث فرمان‌میدان
 نبرد و نیز بلای آسمانی که ثبات
 اروپای غرب را تهدید می‌کرد
 کمک کردند.

کلن لوچ کارشناس هنر
 شرق نزدیک در گالری مکلنز
 می‌گوید: ((تیمور بخش‌های
 از جهان را با وحشت زیر و زیر
 کرد، اما هنرمندان را نیز در
 چنان راهی به کار انداخت که
 بیان هنری را در همه جهان
 اسلام تغییر دهد.))

مظهر این دست‌آورد حیثیت
 آورا است. صفحات جلد‌های مصور
 قرآن کریم و تاریخ‌های برآز -
 تصویر یوسف زلیخا، بوستان
 سعدي و تصویر های از اسکندر
 سلطان ابن عمر، شیخ شبراز



مردی می میرد

فدا... محکمه آماده می بگیریم.
 خیال طرح قصرهای
 آرزوهارا میریختم و توقع
 میکردم که بافتح نامزدی ازین
 حیوان... ند به زمین آن برآیم
 می... خواهد شد که مرد آرزوهایم
 ربابیام... مگر به ناگهان این
 رویاهای زودگذر که کابوسی میدل
 شد نامزدم برانه به خانه ما بلکه
 بجای دیگری بود با توقف
 موثر در یکی از سرک های فرعی
 شهرنو سلسله خیالاتم از هم
 گسیخت، همزمان با آن دست
 قوی او گلوید هم را فشرده شد

بقیه از صفحه ۲۳

سرك خلوت بود و هیچکس در آن
 نزدیکی هادیده نمی شد تا
 بدادم می رسید و سرخورد سال
 مکنی که از کارماد می شدند سر
 گوشی تکان گفتند: ببین که
 دختر ترا دوداد... بعد یکی از
 آنها به روی سرك تف انداخت
 و به راه خود ادامه دادند.
 بر نامزدم... مرایه خانه بی آورد
 در آنجا در باغچه تم نهال گما
 را فرس کرد... از درد و غصه
 بزوک فریاد هانم در دل دیوار
 های اتاق طنین می انداخت
 و نگرهای اشک از گلبرگ های

نوشگفته رخسارم رنگ خوشی را
 می شست.
 او از شام تا بام توسن کامرانی
 راند سحرگاهان حین ترک گفتیم
 چند قطعه نوت (۱۰۰) افغان
 نیگی را پیش بام گذاشت و گفت:
 (اینک های درناسته ات) با
 ادای این گلمات در را عقب سرش
 بست... سپس با صدای موثرش
 یکجا در بیخ و خم های کوجه نابدید
 گردید... در سکوت مطلق اتساق
 صحفا بد فرجام نامرادی روی برد
 تصورام جان گرفت... حرکت قلبم و
 بویه زمان هر دو به گدی گراید شد

انقلاب در علم

بقیه از صفحه (۴۵)

گذشته ازین، از دو سال پیش دانشمندان که به نتایج جالبی دست پیدا کنند تا ۵۰ درصد حقوقشان پاداش می گیرند... دستمزدها به طور متوسط ۲۰ درصد افزایش یافته اند.
 کدام محورهایناست در شوروی از حیثیت بیشتری داشته باشند؟ همان طور که می دانید جریان پژوهش در سراسر جهان سیسر تقریباً واحدی دارد... ولی ما یک مشخصه خیلی بارز داریم و آن این است که در پژوهش تیوریک و مسائل صیانت و مینیک و برخی از شاخه های زیست شناسی و... خیلی قوی هستیم اما در پژوهش تجربی در جامی زمین... ازین رو هدف ما ادامه تلاش در قلمرو پژوهش تیوریک و تلاش شدیدی در زمینه های انفورماتیکی و مواد و تکنولوژی های زیستی (بیو تکنولوژیها) و منابع زمین و... است. امروزه چهار برنامه برای ما از حیثیت بیشتری دارد که یکی از این برنامه ها را همه می دانند... مریخ.

یکی دیگر از مشغولیت های اصلی ما اکولوژیست ها تاکنون چند بار در فرنگستان درباره مسائل مربوط به مدیریت آبها و چشمه های خیلی غنی داشته ایم... تا به امروز تصمیمها را عمدتاً بزرگ کرات ها می گرفتند و تصمیم شان اغلب با اعتراض شدید اکولوژیست ها روبرو می شد... چون شوروی اکولوژیست های خیلی برجسته و خروشی دارد... اما اکنون اکادمیسین ها هم صدایشان بلند شده است... برایتان مثالی بزنم... لنینگراد پیوسته با طغیان آبهای رودخانه نواووه رومی شود... و مدت ها بود که صحبت از این می شد که برای حفاظت از شهر، سد ساخته بشود... اما اکولوژیست ها با این برنامه مخالفت کردند... از بیابان های زیانبار بر تعداد اکولوژیکی ناحیه آبراز نگرانی می کردند... تصور ما بر این است که... بشود هم سد ساخت و هم محیط زیست را حفظ کرد... با وجود این ما خواستار آن شده ایم که مهلت بیشتری برای تصمیم گیری داده شود تا اطلاعات بیشتری گرد آید... و بعد شرایط مان را بگردانیم.
 خواست ما این است... تا جایی که ممکن است مسائل اکولوژی را در چارچوب برنامه های بین المللی حل کنیم... زیرا بقای کره زمین به اکولوژی وابسته است... ما پیشنهاد کرده ایم برنامه بررسی اوزون به جنویگان محدود نماند... و به شما لگان نیز گسترش یابد... همچنین پیشنهاد کرده ایم... در ماهواره های هواشناسی ام نگی دستگاها می شوروی... و در ماهواره های شوروی دستگاها می

امریکا بد نیز نصب شود.

گذشته از اینها ما بلیم به علم اجتماعی و انسانی توجه بیشتری بشود.

ایا سیستم منتهی شوروی که کار بر اساس برنامه های ازینشند... وین شده را مورد تاکید قرار می دهد... با حسن کارکرد پژوهش مغایر نیست؟

البته، و این واقعیتی است که همه پژوهشها برنامه پذیر نیستند... از این رو باید به پژوهشگران اجازه ابتکار داده شود... از این رو... تصمیم گرفته شده است که انستیتوهای پژوهشی... در چگونگی خرج کردن ۳۰ درصد از بودجه شان کاملاً آزا باشند... انستیتوهای می توانند در موضوعهای پژوهشی ((در ارای رسک)) مسابقه برگزار کنند و از دانشمندی که در این زمینه ها کار کنند خواسته نخواهد شد فوراً به نتیجه برسند... خواست ما استقرار نظام نوینی است که در آن، برنامه ریزی مانع از جوشش افکار نشود.

مسئله مهم دیگری نیز با انستیتوهای پژوهشی داریم... حقیقت این است که تا به امروز انستیتوتی به شیوه خودش کار می کرد... برای خودش قلمرو خاص و ارجحیت های خاص داشت... ما می خواهیم به این بی سروسامانی پایان دهیم... انستیتوهای راه کار مشترک و حتی رقابت برانگیزم و حتی گاه به واحد های کوچکتر و انعطاف پذیرتر تقسیم کنیم.

ایا منظورتان ایجاد انستیتوهای پژوهشی جدید است... که چه از نگاه... شیوه کار و چه از لحاظ موضوع تحقیق بدیعتر باشند.

عجالتاً نه نخستین هدف ما این است که آنچه راحت از نو سازمان بدیم... اما امکان انستیتوهای فرهنگستان و حتی خود فرهنگستان می تواند از این پس به گروه های از کارشناسان باشد که روی موضوعهای پژوهشی دقیق و مشخص کار کنند... لازم نیست که این کارشناسان رشته شان هر چه باشد... تابع فرهنگستان باشند... درین گونه موارد مدبران انستیتوها قرار داد های بی از نوع حقوقی خواهند بست... از طرف دیگر انستیتوهای اجازه پیدا کرده اند... تعدادی دانشجوی مطرح بالا بگیرند و در جهت ارجحیت های تازه شان تربیه کنند... این کار قبلاً ناممکن بود و در نهایت این دلیل که هزینه تحصیل دانشجویان را می برداخت

بدنم از خستگی بیخود مینمود و باهام از کزختی دراز شده نمیتوانست سم دور میخورد و همه چیز در نظرم به گونه قیوسیه مینمود، تمیز شب و روز از میسر خود آگاهم زایل شد آنوقت اتاق دور سم چرخید و از هوش رفتم. وقتی که دیده کشودم خود را در یک خانه محقر تاریکی بربک جاریای یافتم که لحاف چرکین مندرسی را روی آن گسترده بود که دود و تعفن فضایی اتاق را فرسار گرفته بود و در ابتدا تصور کردم که در حالت رویا به سر میهم مگر

با سرفه مردی که در گوشه جلم میکشید حقیقت جانگناه یکبار دیگر در برابر دیده گانم قد برانراشت مرد همینکه متوجه به هوش آمدنم گردید به سویم پیش آمد در برابرم زانو زد و دستش را روی پیشانی تبالودم گذاشت از تمام دستش به پیشانی ام تکان خوردم دستش را پس زد خنده و وحشتناکی لبان کلفتش را از هم جدا ساختند ر آستانه دهن بد بویش رده دندان های زرد و کرم خورده اش نمودار گردید و وحشتزده سویم پیش نگریستم زیرا خود را در جنگ گرازی

افتاده دیدم و اتاق آنگه از بوی جرس بود و دم را به هم میزد. از جام برخاستم و به طرف دروازه راه افتادم مگر لعن امرانه و تحکم آمیز مرد، مراد رجای میخکوب ساخت نزد یک آمد، رویوم قرار گرفت و گفت: (برند گنگ زیبا کجا میخوای بروی به سرت پول داده ام نه سنگدل) آنگاه خود شرابروم انداخت. البته شرح رویداد های این خانه که تم گواه آنهاست مورا بر اندام راست میسازد، این هیولای غرق در نشه جرس به کاکبوری خود بسنده نکرد بدو -

ستان جرس اشرا نیز دعوت مینمود تا وحشیانه زمین گام بگیرند. در روزهای اول از نگاه های هوسالود و بد جنسانه آنها سرخ میشدم، عرق میکردم مگر پس از آنکه بیکر برهنه و نیمه برهنه ام از آغوشی به آغوشی کشیده شد شرم و حیاهمتیه هسته ازین فاصله گرفت و بگر نه از شرم رنگ سرخ گشت و نه از حیاء عرق کردم، محرمیت اصلیت و شخصیت در زیر انبارهای سیا کاری مد فون گردید. بقیه در صفحه (۸۰)

انقلاب در تکنالوژی

حقانحصاری سمت دهنی آموزشی آنها را داشت. مادر فکر ایچا د احتمالی شبکه ای از پژوهشگران قرارداد ای نیز هستم. اما در این مورد با مسئله خاصی رویه رو هستم که در اتحاد شوروی جنبه هام دارد. مسئله مسکن گاه برای یک آبارتامن خموصی باید تا ۱۰ سال انتظار کشید. اما چاره ای جز حد این مشک تا سال ۲۰۰۰ نداریم.

ناظران خارجی بارها گوشزد کرده اند که آزمایشگاه های شوروی از نظر تجهیزات فقیرند. آیا تصور می کنید بتوانید به سرعت بر این مشکل فایق آید؟ کمبود تجهیزات کوچک و متوسط حقیقتاً یک مسئله مهم است و به پختانه کاری از دست ما ساخته نیست. این مشکل را صنعت باید حل کند. چون از یک طرف تولید خیلی پایین است و از طرف دیگر ما اهل صنعت عادی ساخته اند تجهیزات موجود را ولوسه در دستان نخورد برای خودشان نگه دارند. خوشبختانه با پرسترو یکا داریم کم کم به سوی خود کفایی مالی صنعت پیش می رویم و همین قلعه تا باید موجب تسهیل سریع وضع شود. چاره ای هم جز تسهیل وضع نیست، چون ما یلیم در درجه اول وسایل سوخت خودمان را بخوریم.

حتماً سوال جدیدتان راجع به کامپیوتر است. خوب، پیش از آنکه شما سوال کنید من جواب خواهم داد. ما باید در ۱۹۹۰ یک میلیون و یکصد هزار کامپیوتر اختصاصی تولید کنیم (یا کامپیوتر شخصی) و بناست ۴۰ هزار تا از این کامپیوتر ها به دوره متوسط نیز برسد. برای تقسیم بقیه هنوز برنامه دنیقی نریخته ایم. فرهنگستان نیاز مملکت را از این نظر بررسی کرده است اتحاد شوروی به ۱ میلیون کامپیوتر اختصاصی نیاز دارد و بنا بر این چاره ای جز افزایش تولید نیست.

در مورد کامپیوترهای متوسط و بزرگ هم باید بگویم که هنوز بر تولید شان کاملاً مسلط نیستیم. برای خودمان دو سال مهلت گذاشته ایم تا وسایل مربوط به اتوماسیون و شکل بندی (های تکنیکی را که همچنان برای تان مطرح است حل کنیم. با وجود این، بناست تا آخر امسال (۱۹۸۸) کامپیوتری دریافت کنیم بسا قدرتی یک میلیارد عملیات در ثانیه.

دخالت فرهنگستان در پرورش پژوهشگر به چه شکل است. مسئله در این مورد هم بسیار پیچیده است. چون نظام آموزشی از فرهنگستان مستقل است و فرهنگستان هیچ دخالتی در پرورش کادرها ندارد. تادیر زمانی اعضای فرهنگستان به موازات کار شان در دانشگاهها نیز تدریس میکنند. اما این وضع چنان آشنوسی را از نظر تعداد مستعاضمیزان دستمزدها ایجاد کرده بود که خروشچف به آن پایان داد. البته برخی از اعضای آکادمی به تدریس ادامه دادند که خیلی خوب بود اما حق التدریس بودند امروزه خواست ما این است که دانشمندان بخشی از اوقاتشان را صرف تدریس کنند و در درجه اول بهترین دانشمندان. اما خوب مسئله این است که عجلاناً کار آموزشی تکمیل است و برای حل این مشکل دست کم ۵ سال وقت لازم است.

حدود ۵ درصد از کل پژوهشهایی که در اتحاد شوروی انجام می شود زیر نظر فرهنگستان است و این مقدار برای آنکه تلاشهای فرهنگستان برای بازسازی برکن نظام پژوهشی اثر گذارد، بسیار کم است. پس چطور است که این قدر مطمئن و امیدوار به نظر میرسید؟

اول اینکه باید به این نکته توجه داشته باشید که این ۵ درصد به کل پژوهش بنیادی مربوط می شود، و گرنه پژوهش بنیادی در عالی ترین سطح در آزمایشگاههای فرهنگستان ادامه دارد. پژوهش کاربردی، یعنی ۹۵ درصد مانده کار پژوهشی به شاخه های گوناگون اقتصاد ملی پیوند خورده است. بنا بر این فرهنگستان در راستا تلاش پژوهشی برای پیشرفت در سطح ملی است. از همین روی اعضای فرهنگستان نیز باید پیوسته میان کارهای خودشان و کارهای کسانی که نتایج پژوهشها را عملاً ارزش می بخشند، ارتباط را حفظ کنند. از این گذشته نفوذ فرهنگستان علم همیشه در اتحاد شوروی بسیار بالا بوده است. نوزدهمین اجلاس حزب در ژوئن نیز بر نقش (رهبری) فسر - هنگستان صرح گذاشت.

باید فهمید که هدف ما از پرسترویکا چیست. اولین هدف ما تسویق مسوولیت فردی برای کمک به پیشرفت کشور، چه در فرهنگستان علم و چه خارج از آن، و وسیعتر، در سرتا سرتا اتحاد شوروی است.



مردی می میرد . . .

بقیه از صفحه (۷۹)

من یکسال را در جنگال آنوحشیا
 بی رحم اسیر بودم. درین یکسال
 آنقدر از پت و ستم را بر من روا -
 داشتند که پیش از رسیدن
 رستاخیز، رستاخیزهای را پشت
 سرگذاشتم. در آن خانه کتیف
 بود که داغ روسیگری بر پیشانی ام
 زده شد و نام دردیف شهر و -
 ندان بد نامی ثبت گردید.
 یکی از شیهای سیاه و تیره
 زمستان بود سرما تا مغز استخوانم
 را میسخت در لای یک پیروهن
 کهنه و نازک از آنجا موفق به
 فرار گردیدم، افتان و خیزان -
 رهسپار خانه یکی از هممنفایم
 گردیدم تا زشر اهریمنان در آن
 جا پناهنده شوم.
 ساعت ۸ شب زنجیر من را در
 یکی از کرجه های شاه شهید به
 صد آوردم دوستم که در
 را کشود از پد من خیلی خوش شد
 و مرا باند روم برد، هرد و تا صبح
 نخفتم و تمام نغمتهی هارا برایش
 قهه کردم او که دلش به حال
 سوخته بود آماده گردید که مرا
 فردا نزد دوکتور (۰۰۰) ببرد
 تا از نهانخانه شتم اثر بزرگ رو -
 سیاهی را به دور انگشتم.
 فردا به معاینه خانه اورفتم
 همه قهه را برایش گفتم و دوکتور
 اگر چه ظاهرا مرد مهربانی مینمود
 اما متاسفانه من بولی نداشتم که
 در کش میگذاشتم، وقتی برایش

گفتم که بول ندارم به فکر فرود
 رفت سیمی گفتم: (فرق نمیکند
 یک چاره میگیرم). آنگاه از من
 خواست تا به خانه اش بروم زیرا
 اجزای عملیات رانه در شفاخانه
 ونه در معاینه خانه اش ممکن
 میدانست، اما او مرا نه به خانه
 خودش بلکه به خانه یکی از دو -
 ستانش برد، در آنجا نه تنها
 خود دوکتور بلکه دوستانش نیز
 به من تجاوز کردند، ایمن
 اهریمنان سیه کار نیز برای مدت
 یکماه مرا ملعبه هوا و هوس خود
 قرار دادند، مگر پس از مدتی
 از پیرو مرد مهربانی که در آن خانه
 مصروف خدمت بود شبی که جز
 او هیچ کسی در خانه نبود
 استنداد نمود او که تازه وضو
 گرفته بود و میخواست نماز شام
 را بخواند در برابرش زانو زدم سرم
 را به پاهایش نهاد، پاهایش را
 بوسیدم و زار زار گریستم دلش
 به حال سوخت در را کشود، گفتم:
 (برود ختمم اگر کشته هم شوم
 باک ندارم).
 من آنشب مانند برنده از قفس
 پریده ایمن و آنسو میرویدم، از
 خوشی در لباس منی گنجیدم تازه
 به سرک رسیده بودم که موتری
 از کارم رد شد و وحشتزد، خودم را
 به طرفی کشیدم، ولی ناگاه نور
 چراغ موتردیگری از طرف مقابل
 چشمانم را خیره ساخت قدمی به
 عقب گذاشتم ولی موترد توقف کرد.

درین موتور فقط یک مرد و یک زن بود
 از دیدن زن من دلم آرام گرفت
 از من پرسیدند که کیستم و کجا
 میروم، من پاسخ ندادم، زن
 دروازه موترا باز کرد پایین آمد
 با مهربانی دستی به سرم کشید
 احساس کردم که دستش گرمی
 دست یک مادر را داشت از جام
 بلند شدم و با او یکجا در سبیت
 عقب موترد نشستم. تصور
 میکردم که دستی از غیب به خاطر
 نجاتم دراز شده است، بسا
 خیال راحت بهلوی وی نشستم.
 نارسیده به آن خانه تصور میکردم
 که در آن سیاه روزی هایم با یان
 یافته، موترا در یکی از کرجه های
 شهر شد کوجهی که در هر دو
 ردیف آن خانه های کهنه و قدیمی
 قرار داشت، ولی مثلی که قرعه
 بد نامی و تن فروشی را فقط و -
 فقط به نام من زده بودند، زیرا
 همینکه قدم به داخل آن خانه
 گذاشتم آنجا را کتیف تر، آلوده تر
 و مسوم کننده تر از جای اولی و دومی
 یافتیم.
 . . . و من یکبار دیگر به طرف
 جهنم فساد کشانیده شدم، اما
 فرق این محل با خانه قبلی و
 مشتریان آن این بود که در اینجا
 به عوض بوی جرس، بوی الکول
 در فضا می پیچید، در اینجا به
 عوض چارپایی منجی و لحاف کهنه
 روی چپرکت می خوابیدم، در اینجا
 روحانی ها زود زود عوض میشدند.
 در اینجا به عوض دود جرس دود
 سنگرت درجه اول اتاق را پسر
 میکرد، در اینجا چهره ها زود -
 زود عوض میشدند.
 یکروز احساس کردم چیزی
 در شکم تکان می خورد وقتی ایمن
 موضوع را به زنی که اداره کننده
 آن خانه بود خیلی دوست داشت
 گفتم: بروهایش را چند بار پایین
 و بالا دوانید چشمانش با ناراضی
 به شکم دوخته شد، در حالیکه
 سرخود را چندین بار تکان داد
 بدون ذکر کلمه ای از پیشم
 رفت و مرا آنشب تا صبح خواب
 نبرد.
 تازه بعد از دو سال فهمیدم
 که خارج از دنیا کتیف من
 دنیا بدیگری هم وجود دارد.
 ولی این وضع بدیروام نکرد
 خیلی زود به کمک کورتاز طفلیم
 را در نطفه خفه کردند و هیچ
 سخنی از نزدم رفتند.

واه که چه شیهای سیاه وید نام
 داشتیم تا آنکه یک شب بخت به
 من روی آورد، در عوض شدن -
 آدم ها با جوانی آشنا شدم که
 براسستی عاشق من شده بود به
 اتاق من آمد نزدیک باهام زانو
 میزد و چشمان سیاهش که
 چون دو بحر بر تلام و طوفانی
 بودند باعث زده می سویم
 میدید، هرگز به فکر کام گرفتن
 از من نبود، او مرد هوس نبود
 اگر قبلاً بود حالا چهره من
 چنان اثر زنی را در او گذاشته
 بود که فقط می آمد و نظاره ام -
 میکرد ما روزها با هم حرف زدیم
 و بالاخره راضی اش کردم که مرا
 از اینجا نجات دهد و او که روسته
 کشور هندوستان بود و پاسپورت
 تجارتی نیز در دست داشت به
 بهانه رفتن به مغازه و خرید لباس
 مرا از آنجا بیرون کرد.
 اکنون هر دو می ما روانه کشور
 هند استیم، وقتی قهه من در
 مجله سپارون چاپ میشود من در
 کابل نخواهم بود.
 از قول من به مادرم بنویسید که
 هزار نفرین بر ما در پی چون تو
 با ذکر نام مادر سیل اشک -
 دیدگانش سرازیر شد و
 هیچ اولیوند و بلند تر گرد
 انچنان که گویی اشک سین
 تا سرحد ترکیدن بر کرد.
 بعد اشکهایش را پاک کرد
 برخاست به آکراه گام بر میداشت و
 من از عقب او را مینگریستم که آهسته
 آهسته سایه وار از روی زمین بر -
 جیده میشد و لحظه ای بعد از -
 نظرم به کلی ناپدید شد.
 شب همینکه به بستر رفتم یاد
 او گرفته های او سرگشته در
 آلود او هنوز با من بود و هنوز
 شعله های آتشی را در ضمیرم
 احساس میکردم که او را سوخته بود
 انوقت نشستم تا از کشتزار سوخته
 دیگری از شب زنده داری های
 زنی از زنان اجتماع خود بنویسم.



طبیعت استاد من است

بقیه از صفحه (۵۶)

خودم تابلویی است که بیانگر ظلم چنگیز در شهر بلخ است که من آنرا از روایات و حکایات تاریخ و روایات گذشته در آنسر کاملاً جا داده‌ام بنابراین بهترین اثر همین تابلو خواهد بود.

در قسمت وضع عمومی هنر نقاشی فعلی در کشور نظر نشان چیست؟

وضع هنر نقاشی در کشور فعلاً کاملاً در حالت سقوط قرار دارد. زیرا در کشور که هنرمند قدر نشود و فرق بین هنرمند و غیر هنرمند باشد چگونه امید و آرزو خواهد بود وضع هنر بوده می‌توانم.

برای رفع این نقیصه نظر شما چیست؟

به عقیده من اتحادیه هنرمندان بحيث یک ارگان مسوول و متکلف به تنظیم جذب و یاروری

هر چه بیشتر و هنر جوانانی که تازه به کار هنری رو آورده از جمله هنر نقاشی مسوولانه بپندیشد و هنرمندان را نظریه توانایی هنری شان تلاش و شکر آنها در هر صحنه های مختلف هنر بگمارند و قرار دهند زیرا هنرمند تشنه تشویق و قد رشناسی است در آن صورت هنرمند توانایی بیشتر و هنر هنری را کسب خواهد نمود و انسر آفریده شده او والا ترین خواهد بود.

لازم به تذکر است که اداره بجله سپارون با نظریات این هنر مند در بخش نقاشی جنوری بر سقوط کامل هنر نقاشی با ایشان موافق نیست و ضمناً تا جاییک اطلاع به دست است هنرمندان بدون توجه نموده اند البته ممکن است استثناً آتی وجود داشته باشد.

پسر ششی کیور

بقیه از صفحه (۲۴)

اعضای خانواده لم مرا حرامی اولاد دهند و خطاب کردند. کاکا جگند اس که مردی خوش قلب و نیکو سرشتی بود، دلش به حال من سوخته، چاره دیگری ندیدم جز اینکه از سرارزنده گی، میپزودم بردارم من که در برابر او کاملاً گوش گردیده بودم برای روشن سازی ذهنم بهرامون زویای تاریک زنده گم خموشی را این گونه زبان داد:

سالها پیش به هند سفری انجام دادم هنگام بازگشت به وطن با یک زن جوان و زیبای هندی برخوردی که کودک نو زادی در آغوش داشت پس از برقرارش در آشنایی میان ما همینکه دانست من روانه افغانستان استم بلا بلا به وزارت خواست تا به غرض نجات او از رسوایی اجتماعی، کودک را با خود به افغانستان بیاورم نخست از بد پیش خواست او بیاوریدم، مگر وضع رفتار او مخصوصاً خشم شد نفس به پاهاجم مرا واداشت تا دست یاری به سوش دراز نموده و کودک را به مصرف خودش به افغانستان بیاورم وقتی کودک را از آغوش گرفتم، یک چوشک و یک جوهر لباس کودک راهم همراه با زهرجامه خودش که در آن نشانه های شب زفاف بی نکاح به نظر می رسید، با یک قطعه مگس پدر کودک، که در آن هنگام سنش به ۱۸ تا ۲۰ می رسید و تازه وارد جهان سینما گردیده بود و شش کیور مشهور امروز است، به من سپرد.

من از کاکا جگند اس خواستم تا آن یادگارهای دوره زنده گی کودکم را در اختیار بگیرد، پس از آن که یادگارها را کفم گذاشت، دیده به دیده لم دوخته گفتم:

مادرت نام اصلیت را (روکی کیور) گفته بود مگر وقتی تورا به یک خانواده مسلمان سپردم آن هاینابرایجاب سنت مذہبی شان، علی مراسم خاص نام تورا با یک نام مسلمان افغانستانی تعویض نمودند، اکنون که آن ها بیرون شد شانرا بیرحمانه از تو بریدند، من حاضر که با تو بیوند بدی و سیری بینم.

دیری نگذشته بود که پدر خوانده ام به خانه کاکا جگند اس آمده پس از عرض بزرگسرا دوباره به خانه خود برد موازان جا به شهر کابل انتقال داد، از آن جا مرا به خدمت پدر و مادر خود گماشت، در خانه جدیده در برتسو مواظبت و کمال دل سوژی پسر جوانی در مکتب رابه پایان رسانیدم، اکنون که خدمت سربازم نیز به روز هلی فرجامین تقرب میجوید، شبانه در یک مگس خانه میخوابم.

همینکه به سن لازم رسیدم ذوق بر قرار سازی تمام پسر اصلم (شش کیور) در دل ریشه دوانید چه به من این اندیشه دست داد که پدر شاید از روی نشانی هاید اند که من پسر کیوری از عشوه های روزگاران جوانی اومیاشم و شاید در راه رفتن به هند از سعی و همکاری در سن نوزده

با این پنداره سفارت هند در کابل مراجعه کردم آنها موضوع را رسماً به پدر نگاهشتم و منتظر پاسخ از جانب اومیاشم دیده شود که سر نوشت، دیگر با من چی بازی خواهد کرد؟

داعیه هنرمند شدن و ناگهیزه پسر یک هنر پیشه بودن بر تبار و پرود زنده گی اوستولی گردیده او را به سوی هنرمیکشانند.

او می خواهد که در آینده یک هنر پیشه تیاتر و سینما بیاراید تا از راه کسب شهرت بتواند ما در گذشته اش را پیدا کرده، پسر زخمهای دل هجران دیده او - مرهم وصال بگذارد.

نوشت: رهش

مرگ من روزی فرا...

بقیه از صفحه (۲۱)

پاری هم در باره وی میگویند آهنگ هایش متعلق به قسمتی های از زنده گی اش است. وقتی مادرش مرد، آمد به خانه و فریاد کرد:

«خدا یا مادر را باز من ده»

و یا وقتی از خانه جدا شد خواند:

«بوی تو خیزد هنوز بوی تو از پتقم»

بازی دیگر تنها شد تنها

روزانی هم یکی از استادان موسیقی های دستش که همان روز ملال بردل داشت پیش احمد ظاهر رفتی احد ظاهر برای تملی دل - وی عقب ارگن رفت و خواند:

«تو زکی و در اینجه کوچک منم!»

حال که در حال بعد از مرگش احمد ظاهر را یاد می کنم به یاد این ماد شش را بد آنم که چقدر لها سهای خوب را دوست داشت

همینکه بپراهنی را در جان بدو - ستایش می‌د تا آن را نمیگرفت دست بر نمیداشت ولی بعد از هوشی دو سه بپراهن دیگر به دستانش هدیه می‌کرد یعنی آن چیزیکه خوشی می‌آید در رخ نمیگردد.

بولی را که احمد ظاهر از کسرت هایش به دست می‌آورد، بیشتر سن آنرا برای دوستان هنرمندش تقسیم میکرد، هیچوقت آنها را از خود آزرده نمی ساخت.

احمد ظاهر در سالهای اخیر در رقابت با احمد ولی قرار گرفته بود و بسیار افتاده می‌داد که احمد ولی را در برابر خود ورشکسته نشان دهد. اما احمد ظاهر دوست هنرمندان و هنردوستان بود کمتر کسی است که از او آزرده باشد.

احمد ظاهر با هزاران خاطره و هزاران سرود در میان ماست و همیشه با ما زنده گی خواهد کرد یادش همیشه گرامی باد!



دعوا پر سر جو سده ...

بقیه از صفحه (۴۸)
کنند و آن به طور لایبی به حکم محکم گردن نهادند و صحنه را از فلم حذف کردند.
ظاهراً تفسیر عقیده سربدی پوی از آنجانبانی شده که وقتی فلم تهیه می شد روابط او با من چکروتی دوستانه بود ولی حین آمادگی شدن و به نمایش گذاشتن فلم روابط آنها به هم خورده بود.

بقیه از صفحه (۴۸)

چه نقش‌هایی را ایفا کرده ایم؟
- در اوایل رول چام و پنجم را بر-
ایم میدادند و چون در آنوقت زن
ها در تیاتر کار نمیکنند ما رول زنها
را نیز کار میکردیم به طور عمده رول مادر
و یا رول خدمه برایم داد میشد.
- آیا قرار گرفتن در نقش یک زن
برای تیاتر دشوار نبود؟
- فقط راه رفتن بابوتهای کروی بلند
برایم مشکل بود و مرجم استاد
برشنا ما را راهنمایی میکرد که چگونه
نقش خود را بازی کنیم و اندکی هم
کرشمه زنانه ما را با مشکل رو-
میباخت.
- آیا گاهی نقش‌های اول را هم
بازی کردید؟
- بلی بار اول در درام (دو کلاسی
ها) رول مرکزی را به عنوان مادر
بازی کردم گرچه نقش خیلی مسوولیت
بود ولی به من گفتند که
خیلی موفق بودم.
- استقبال مردم از شما چگونه
بود؟
- همیشه خوب استقبال شده ام
ولی یکبار در وقت هارد رنما پشنامه
نقش زن را بازی کردم ملاها
بالای تیاتر حمله کردند و یکبار
در پیتر هم یک دختر برویس تف
انداخت.
- پس خاطرات خوش هم باید
داشته باشید.



راه رفتن بابوتهای...

من بودم.
- چه فکر میکردید آیا عمومیست
یافتن سینما و تلویزیون باعث
تضعیف هنر تیاتر گردید؟
- نه اصلاً برای تیاتر کمتر کار
صورت گرفته است برای تیاتر
خیلی کمتر مینویسند اکثر درامه
هایی از آثار خارجی ترجمه
میشود که با شرایط محیط ما هم
آهنگی ندارند و کمتر طرف علاقه
بینندگان واقع میگردد در حالیکه
سابق بالایی هر دو را هم شکست
دیک موضوع دیگر راه نمیآید
نادیده گرفتیم آن اینکه لایحه
جدید حق الزحمه هائیز مقصر
است.
- برای شما دیک اسپات چقدر
حق الزحمه داده میشود؟
- در یک اسپات دیک دقیقه
۲۴ افغانی داده میشود لکن
من رایگان کار میکنم.

در رابطه به کار هنری تان
چه افتخاراتی رانصیب شده
ایند؟
- یکبار در سال ۶۵ وقتی از
تلویزیون به خانه میرفتم یک موتر
نزد یک ایستاد مردی از آن باین
آمد برایم گفت (همان تک-
دواخانه) بعد از من قدر دانی
کرد و رفت.
- با الفاظ و کلمات.
- بلی.
- و یازد یگر دو مردی که به
تازه می‌ها با سواد شده بودند
نزد آمدند اما می‌را با یک قطعه
فوتوم گرفتند و رفتند و لکن
استند دخترانی که زنده باشند
مرا همیشه تقدیر میکنند همینکه
مرا از دوری ببینند به همدیگر
نشانه میدهند و میگویند: ببینید
تکرو و آخانه آمد و بعد از تبه
دل میخندند.

کودک و شمشیر

بقیه از صفحه ۲۳
- خوب نگاه کردی.
و میگردد و میگردد و مانع
کابوس زده هاهمه جار زبیر رو-
میکنند ...
مادر با صدای آهسته تکرار میکند:
(ای بی بر!) کجایی بیای!
روقتی مرد بی آن که بداند چی
میکند در ایبار تان را باز کرد.
پسرش را دید که با چهره وحشت
زده و پسرک با دیدن پدرش با
غرور و جدیت آهسته گفت:
- پدر جان! عصبانی نشو من
بینی که منتظرش استم تا نگذارم
بیلید و برادرم را ببیند.
و زده نامری که از پله ها
بالا می‌آمد لحظه بی درنگ
کرد ...

یعقوب قاسمی

بقیه از صفحه (۳۱)
موسیقی به برخه‌ی بی‌له استاد
قاسم خخه زده کره کوله.
یوولون کاله بی لوستا و
تحصیل وکر خود یوشمیر مجبو-
رتونوله کله بی تحصیل ته دوام
ورنه کر ای شوایه ۱۳۱۴ کال
له خپل هنرمند پلار سره یوحای
د هنرا موسیقی هیواد یعنی
هندوستان ته ولار او هلته بی
هم د موسیقی له پیوخیو او
مشهور و استاد اوتوخه موسیقی
زده کره اوله خلوو کالو وروسته
بیرته خپل پلرنی هیواد افغا-
نستان ته راستون شو او د حرفوی
هنرمند اوله دود سره سم بی د
شاگردی هند د استاد امید علی
خان په ورناندی کینون او پرسی
دول د هنرمند اوله جرگه کی شا-
مل شو.
استاد یعقوب قاسمی په
۱۳۲۲ کال د مرجم استاد د
نبی گل و استاد غلام نبی نثویه
ملگریا هند ته سفرو کر او هلته بی
د یوشمیر کسرتونوله ویرکولونه
سر بریره یوزیات شمیر ریکار دونه
هم ثبت کر ل چی نه یوازی له
تاوده استقبال سره مخامخ شو
بلکه د هند د موسیقی د صلاحیت
لرونکومقاماتوله خوار و ته دیرو-
فیسوری افتخاری لقب هم ورگر-
شو.
په هیواد کی دننه هم هغه
زوز د وطن موسیقی ته نه
هرید و نیکی خدمتونه وکر ل د-
مثال په دول استاد یعقوب قا-
سی په ۱۳۲۵ کال په کابل-
راد یوکی د موسیقی د لومر نی-
منتظم په حیث مقر شو او سور-
پنجاه ویش ت کاله له راد یو سره
فعال مرسته وکره.
استاد یعقوب قاسمی د کلاسیکو
شاعر اوله اثارو سره پیرو مینغا و
علاقه درلوده تل به بی د هغی
شعری د یوانونه لوستل او خونند
په بی تری اخیست د خپلو
سند رو لپاره د شعرونو په
انتخابولو کی د پریختگی-
سند رفا ری و ترخوبه بی شعر
خونونه شو کینوزی بی ورته نه
جوړ او.
استاد یعقوب قاسمی سر بریره
پردی چی یونام توغزل بول
سند رفا ری و به کلاسیکو موسیقی
کی هم استاد و او یوشمیر
شاگردان بی درلودل هغه
په رنیه هیواد ونوته هم حتی هنری
سفرونه درلودل چی د هغو
په لری کی بی ایران ته سفرو کر
چی په هغه سفر کی بی د یوشمیر
کسرتونوله اجرا کولو وروسته د
د تهران د پوهنتون اود ایران
د هنرا فرهنگ وزارت له خوا
ورته یوه تحسین نامه یوقا ب
طلایی ساهت د جایزی په دول
دوکر ل شول استاد یعقوب قا-
سی اود هغه هنرمند دننه په
هیواد کی او هم بهر د لمانحنی

بقیه از صفحه (۳۱)
حاکم پوسیدید
بقیه از صفحه (۳۱)
خان جان مامور وزارت تعلیم
و تربیه:
س: میخوامم کم از کم در
دوماه یک بار برای کودک کانسیم
گوشت بخورم، ولی خوب نیست
نمی‌توانم! چی کار کنم؟
ج: اگر این رفتار را بکنی
کردید، مارا هم آگاه سازید!
XXX
ولید میزاده از شهر
مزارشرف:
س: میخوامم بولد ارشم،
موتربه مد روز بخورم زننده کسی
آرام، آرام داشته باشم، توصیه
پاسخگویی سپارون چیست؟
ج: بیشتر خواب باشید
تا بیدار.

رژیسور تیاتر

بقیه از صفحه (۴۸)
تآن به روی ستیزه نمایش
گذاشته شد از د ایرکت تان تراشی
بودید.
- قبل از نمایش د لهر-
و توشوش داشتم و نرازانیک طرف
اولین کال در کابل تیاتر بود
و از جانب دیگر آنروز بعد از ختم
نمایش کسرت موسیقی بود لکن
د رجوع بپند مکان تمدادی حضور
داشته که برای تماشای نما-
پشنامه نه بلکه برای کسرت
موسیقی آمده بودند من از
بابت آن ها که مبادا نمایش را
اخلال نمایند، در هر اسن بودم
ولی خلاف تصور وقتی نمایش
شروع شد هنرمندان توانستند
که همه حاضرین راحت تانیر
بیاورند و توجه و تحسین ایشان
را به خود معطوف داشتم و در
نتیجه توشوش من جای خیرا به
رضایت واگذار است.

ماجرای شریین گل پوسوز ...

بقیه از صفحه (۳۱)
خنده کان باسخ میگوید:
- تا به حال نه، اما از حمید
عبد الله خواهش نمودم که د پسر
زیاد (سیاه مار) هم تگوید و
متوجه دستهای خود هم باشد
ورنه ...
پرسیدم:
- ورنه چی؟
گفت: تو هم چی قدر پیش-
گپ میگردی؟
گفتم:
- نمیگردم، بل که گپ میام
خوب بازی؟
- باز هیچ به کارمان با فکر
آرام، ادامه میدهم.
- حالا آشتی کرده اید؟
- باخونسردی باسخ داد:
- آشتی و جنگ ما روز دوسه
بار تکرار میشود ...

دهرات تاریخی

ریخی مانیدو د بیاجور ولونه لری کی د اختیارالدین کلاته هم خاصه یا ملونه وکړه اونه ۸۱۸ کال یی د دغی کلا د بیاجور ولو نقشه طرح اوملی کړه . بدغه وخت کی د د یوالود جوړولو لپاره له تیزو خبستو او چونی نخسه استفاده وشوه اود یوالونه یی په م یو نفاست او طرافت په د پیرو ښکلو او رنگینو کاشی گانو پوښل . د اختیارالدین کلا د خپل مو جود پت په توله موده کی دامیب اتیو او پساد نا هانو د خرمسرای اود وسله تون او د شاهی ثروت د زیمه تون حیثیت درلود . دغی کلا همیشه د هرات د ښار نه د د فاقه کارکی د پوه کلکه اوبحکم سنگر رول هم لوبولی د ی .

ریخی مانیدو د بیاجور ولونه لری کی د اختیارالدین کلاته هم خاصه یا ملونه وکړه اونه ۸۱۸ کال یی د دغی کلا د بیاجور ولو نقشه طرح اوملی کړه . بدغه وخت کی د د یوالود جوړولو لپاره له تیزو خبستو او چونی نخسه استفاده وشوه اود یوالونه یی په م یو نفاست او طرافت په د پیرو ښکلو او رنگینو کاشی گانو پوښل . د اختیارالدین کلا د خپل مو جود پت په توله موده کی دامیب اتیو او پساد نا هانو د خرمسرای اود وسله تون او د شاهی ثروت د زیمه تون حیثیت درلود . دغی کلا همیشه د هرات د ښار نه د د فاقه کارکی د پوه کلکه اوبحکم سنگر رول هم لوبولی د ی .

د سماع د روزی څخه تیره شوی د دغی کلا د بیاجور ولو نقشه طرح اوملی کړه . بدغه وخت کی د د یوالود جوړولو لپاره له تیزو خبستو او چونی نخسه استفاده وشوه اود یوالونه یی په م یو نفاست او طرافت په د پیرو ښکلو او رنگینو کاشی گانو پوښل . د اختیارالدین کلا د خپل مو جود پت په توله موده کی دامیب اتیو او پساد نا هانو د خرمسرای اود وسله تون او د شاهی ثروت د زیمه تون حیثیت درلود . دغی کلا همیشه د هرات د ښار نه د د فاقه کارکی د پوه کلکه اوبحکم سنگر رول هم لوبولی د ی .

سماع څه ته وایی

د طریقت د لویانو د یوه تن زیارت د ی . هاخوا ته یی د سپینو څلمو نواره د . اود کوچنی په غیو سی ورته سرت کړی دی . اوښو خوا وای یی له یاد یی دی . د یو ښان هلته له ننوتو څخه اود سړکی . (۱۰۰) نوم یی لیکواله د سماع په باب په تفصیل سره د لویانو د طریقت د

د بیجا و راتجی

لازم است بدانیم

لهنده هم وسیع ودرخشان ۰۰۰۰ ولی ۰۰۰۰

سکندرقدوسی در ۲۵ سالگی اردوی بزرگ فارس را در هم میکشد .

ژوزفزه در ۲۵ سالگی اصرای شهیر ((جهندگان مرواند)) راه پیمان رسانند .

باهرین شاعرانگلی در ۲۵ سالگی منظومه شرقی ((کهار)) را نوشت .

کاول چوک در ۲۵ سالگی لقب داکترنلسفه را کالی کرد .

چارلز دیکنس ۲۵ ساله رومان ((یادداشت های پس از مرگ کلوب پیکه)) را ختم و طبع اثر جدیدش ((ماجرای الیور توست)) را سخت .

گوته درهست وینچمن بهمار زندگی اثر رومان ((رنجهای ورتروان)) راه تشریرو .

نایابین بنایارت در ۲۵ سالگی ملقب به جنرال لواء گردید .

الکساندر پویشکین در ۲۵ سالگی فصل اول ((اورتی اتی گین)) را به پایان رسانند .

یک ویلون در سوراخ سوزنی

د رسکوه در موزیم پولیتخنیک ، اثرهای د رنفر میکرومیناتور است های مشهور اتحاد شوروی آید .

وارد تیر کازاریان موسیقی دان ارمنستان و نیکولای سیدر - یستی متخصص زراعت از اوکراین به نمایش گذاشته شده است .

برای بسیاری از کارهای انعامتی فمهم ((پارکیراز موی انسان)) نیز قابل استعمال نمی باشد ، آنها را میتوان تنها توسط میکروسکوپ مطالعه نمود .

بطور مثال تمام عناصر تجمیعیز کننده کشتی ۳۲ ملی مشری را سیر - کازاریان چهارصد بار باریکتر از موی ساخته است .

کابین دقیق ویلن ستراد پیواد را از ۵۶ بزه چوبی ساخته است ، وزن آن ۰.۳۲۰۰۳ گرام بوده و در سوراخ سوزنی جای داده

شده میتواند . کارهای سیدر یستی ، منجمله کتاب ((کبزار)) تاداسر شیفچنکو حیثیت آور است . این کتاب دوازده صفحه دارد که در هر یک ان هشت سطر شعر تحریر گردیده و جملاره در عدد تصویر هم در آن وجود دارد .

با لای مقطع عرضا نی یک چوبک گوگرد هفت جلد از سن نوع کتاب ها جاداده شده می تواند .

سیدر یستی کوچکترین قفل با کلید ساخته که در جهان مانند ندارد و در مقطع عرضانی یک تاریخی انسان جای داده شده می تواند .

میکرومیناتور اهمیت جدی هنری دارد . تیر - کازاریان بطور مثال ، یک زمانی حلقه را ساخت که برای دوختن رگ ها ، حین عملیات قلب یکارمی رود . ولی امکانات استادان میناتور تا هنوز کمتر مورد استفاده قرار داده می شود .

مثلا همه میخواهند اطرافیان از غیبت گویی ، تحقیر و توهین کردن و به قول زهره حکمی ازلیسه مریم از یک زاغ چهل زاغ ساختن خود کم کنند .

و تا جاییکه دیده میشود ، آن قدر اعمال برخی از اطرافیان ، جوانان مارا اندیت میکند که آنها در جواب توقع شان از شکایات حرف میزنند - یعنی هنوز نمیتوانند بالای اطرافیان حساب کنند و توقع داشته باشند ، و یا سخ های ازین قبیل که پشت سرگویی نباشند ، حرف چینی نکنند ، در زنده همی شخصی و خانواد همی کسی مداخله نکنند ، رانیز میپسود شنیسد .

و جالب این که وسایل اطلا عات جمعی ما نتوانسته اند حد اقل یکی از جوانان تحت تست مرانیز از خود راضی داشته باشند و از ناسخهای شان به صورت عموم میشود یک حدی داشت و آن این که جوانان ما خبر زده شده اند و از یک نواختی وسایل اطلا عات خسته و به صورت عموم مسایل دوقی ، تفریحی وکی هم ادبی و اجتماعی را پیشنهاد میکنند .

من در جوان مدرسه ابوحنیفه یک از تحصیل دارند و صوما خواهش ادامه تحصیل در رشته های به گفته خود شان توانسته بودند در مقابل دین مستحکم باشند .

در مقابل قانون و جزای قانونی ، عموما نظر دارند که باید برای جوانان استثنائی وجود داشته باشد .



نود و هفت درصد جوانان ما در برابر دین ، خود را همکسار میشارند مثلا لیلیا ازلیسه ملاسی به خاطر این که نتوانسته مقررات دینی را مراعات کند ، خود را در مقابل خدا شرمسار و گناهکار میداند . برخی ها ، اجتماع ، و مسایل اطلا عات جمعی و والدین را مقصر میدانند ، و سه درصد شامل تست و سینییم که درین زمینه همه

هم عقیده اند . از جواب والاترین خواهش ۱۸ ساله گان به صورت عموم میشود یک نتیجه گیری داشت : ((همه برای من)) البته به استثنای د و نفر که میگفتند : میخواهند برای تد اوی مردم خود داکتر شوند . همه خواهش جلال شکوه و افتخار دارند مثلا

۱۸ ساله گان

احمد شاه سراپا میخواهد بولد ار باشد . لونا از آمنه ندی میخواهد زیباترین و شکیباترین همه باشد و به همین ترتیب .

اخلاق مورد پسند دختران تحت تست من اگر هم که خود شان بیحد محبوب و گوشه گیرا میتند ، اجتماعی بودن است و مسران نیز برای خود اجتماعی بودن و کسی

هم رنج میبرند و جوانان ما میگویند ، عصبانی میشوند از : نوبه ازلیسه انقلاب : از بزه - گویی های بیجا بچه ها به حدی عصبانی میشوم که دم میشود توتی توتی شان کم . جواد منصور ازلیسه عالی استقلال لباس پوشیدن جلف و آرایش

عظیم برخی از دختران در پو میداد . مثلا برخی از دختران ساکن خیرخانه ، مسجد اتفاق و سید نورمحمد شاه مینه ، دست به د هان برده و گویی گویی درواز - اخلاق شنیده باشند ، به سوی من خیره خیره میدیدند و اگر هم زیاد یافشاری میکرد ، دخترانسی (چون بلقیس) جمیله زهره از - لیسه مریم) میگفتند : هیچ تصمیم ندارم . اصلا نمیخواهم ، هنوز وقت برای فکر کردن در همجو موارد نیافته ایم .

و گروه دوم باخشنودی و صراحت کامل که گویی بر شنی مطابق خواهش خود یافته اند ، جواب میدادند . مثلا حبیب از شیر شاه سوری ، همسفر آینه اثر را مقبول ترین ، کاکه ترین و باغور تر از همه می خواهد .

بریت بال سنگد کاند ارمی خواهد یک دختر خانه را بگیرد که روش را آفتاب و مهتاب ندید ، باشد .

سلما ازلیسه ملالی میگوید : همسفر آینه ، من با یسند مردی مقبول ، کاکه با ثروت و تحصیل کرده باشد .

بقیه از صفحه (۵۱)

در میان بازیگران فکرمیکم
(کمال حسن) به هنر خود
ایمان دارد. او کتر خود را چنان
می یابد مثل اینکه آب در بنه
جذب شود، سایر هنرپیشه ها
باید تکان بخورند و با ایشان کک
شود. مثل اینکه پوره را در پیاله
چای حل می کند، آنها را نیز باید
چین کک کرد. اگر (کمال حسن)
در فلماهای هندی سرود ابرسا
نکرد، این دیگر تعصیبند -
کمان است.

پرسش: شهادت رمورد خود چی
میگوید؟

پاسخ: من هنرپیشه توده ها
استم، تصمیم اتخاذ کردم که این
موضوع را در فلم ((هاتیا)) بسا
ایجاد کنم آن توسعه دهی اما
مشکل است که از این مسابقه
بیموزنه در ششم من در حال
کار کردن در سری فلم استم. بعضا
باعشق، بعضا با تلاش ولی فکر
میکم که این امکانات وجود
دارد که قدری کیفیت را به کیمت
علاوه کنم.

قصه آدمهای را شنیده ام که
در همین زمان عاشق سه یا چهار
دختر بوده اند و روابط ریاکارانه
نداشتند. هنرپیشه هانیز باید به
همین صورت سرود اهای ممتسی
شان را بلند کنند. در میان هنر-
پیشه ها انیل کپور کوشش میکند که
سالانه اقلا در یک فلم با لاتراز
عادی کار کند. من فکرمیکم که
این مساله در آینده توسعه
می یابد. از همین جهت بود
که شش ماه قبل آمضای قرار داد
فلمهای کهنه را متوقف ساختم
فقط فلم ((هم)) را با امیتا به -
بچن فلم ((عزت دار)) را با
دلپک کار میز پرته ام. میخوانم
میتود شان را از نزد یک مشا هده
کم و از تجارب شان بیاموزم.

پرسش: از پنج سال به
این طرف شما چی آموخته اید؟
پاسخ: هرگاه آزادی چیزی
را داشته باشید حتما آن را به
دست می آورید. چنانچه
من خواستم در چندین فلم کار
کردم. من این فلما را چنان به

جنگ آوردم که یک گرسنه نان
را به جنگ می آورد. من در ک
کرده ام که صنایع فلسفای حقایق
را به آسانی میدیرد. این
هنرپیشه گان را که من انتخاب

گونا



کرده ام، اشتباهات خود را
خوب می بیند.

پرسش: شما چطور چنین
حرفها را میزنید. سینما گرا
مانند فلماهای شان در خیال
زنده می میکنند، مثل راجیش-
کهنه که هنوز هم معتقد است که
ستاره درخشان سینما است؟

پاسخ: او خودش باید بهتر
آگاهی داشته باشد که امروز در
کجا قرار دارد. او باید در زمینه
اندیشه کند. اگر او در فلم
(اند) و ((سفر)) خوب
درخشید از آن جهت بود که
اوجمت کنید. من فکر نمیکنم که
ما مردم در خیال زنده می کنیم.
شما خوب میدانید که ستاره ها
نیز گریان میکنند؟ اما آنها در
پیشگاه مردم نمیگریند.

پرسش: آیا گاهی هم سینما
شمارا به وحشت انداخته است؟

پاسخ: به وحشت نرفتید ام،
ولی تعجب کرده ام. وقتی که
فلم یک هنرپیشه بیوزنی به
دست نیآورد من میدانم چرا
مردم تکان میخورند و با چرا متاثر
میشوند وقتی که بیوزنی به هنر-
پیشه دست دهد. هیچ هنر-
پیشه بی، هنرپیشه بی دیگری
را ستایش نمیکنند. اگر چنین
اتفاق می افتد حتما جهات -
سیاسی دارد. یقینا چطور شما
میتوانید که فلم خوب را بد بگویید؟
این گمبه آن میماند که شما از
زیبایی کشمیر انکار کنید.

پرسش: گاهی هم چنین
اتفاق افتیده که بازی خورده
باشید؟

پاسخ: بازی خوردن کلمه
خیلی ثقیل است؛ ولی مایوس

شده ام. در این اواخر طرز تفکر
در مورد فلم ((آسان س او نجا))
تغییر کرد. من میدان رارها
نکردم؛ ولی مانند احقها نگاه
میکردم. در این میان با خود
فکر کردم که از یک آدم بیست
انتقام بگیرم؛ ولی باز هم در آخرین
مراحل فلم مذکور همه چیز
تغییر کرد. وقتی که من اعتراض
کردم برای گفتند که بخش مربوط
به من در انتهای دینگ فلم خراب
شده بود برای اولین بار چنین
یک معذرت را شنیدم. این موضوع
مرا به آن فکر نو برد که دستهای
در کار است. در نظر آن صنایع
فلم همواره در برابر من گذشت
کرده است. فکر میکنم که هر کس
دوست و دشمن دارد. سنجیدت
فدجه بی است که نومی شگفت
و به شتر و گن سنها خیلی احترام
دارم. او واقعا هنرپیشه است.

پرسش: آیا عروسی در زنده می
شما تغییر یوار کرده است؟

پاسخ: من بعد از عروسی
مکمل شدم. در زنده می دوبار
عاشق شده ام. اولین بار عشق
خود را افشان کردم. من در مورد
نیلیم گمب نمیزنم. او از خود
زنده می جدا گانه دارد و ما فقط
در فلماها با هم کار می کردیم. اما
عشق باردیم من به عروسی
انجام مید. مخصوصا عشق ما
زمانی پرشکوه گردید که دخترم
(نروادا) متولد شد. او مانند
یک گل دوست داشتی است.

من فکرمیکم که هر جوان باید مانند
من در سن بیست و چهار ساله می
ازدواج کند. در شیر آن عشق از
شدت خود میگذرد. هر قدر
سن انسان بالا میرود، آدم -
نیتواند از زنده می لذت ببرد.

من فکر میکنم که مردم علاقه مند
اند که یک هنرپیشه بالای برد
چگونه ظاهر میشوند. اگر مردم
یک هنرپیشه را دوست داشته
باشند، هنرپیشه هم سرانجام
خودش را خوش میباید.
پرسش: در میان آنها کی که
نوبه طرف سینما را آوردند
چی فکرمیکید؟

پاسخ: به نظر من در این
میان ((امرخان)) به جای
خواهد رسید، او یقینا
خواهد کرد. در مورد آنها کی که
نواخته اند، مشکل است آدم
حرف بزند. حتی من خودم به
اندازه ((امرخان)) خوب و
مورد نبوده ام. من در زندگی
که آدم کتابی را مطالعه نکرده ام.
فقط در زمان فراغت خود به تا -
شای فلم نشسته ام. شاید فلم
های مانند: ((جعود پیش من))
و ((گنگا بی بی)) را هر که ام
بنگاه مرتبه تا شا کرده باشم.

پرسش: آیا پارفتای زمان کودکی
خود گاهی هم ملاقات کرده ای؟

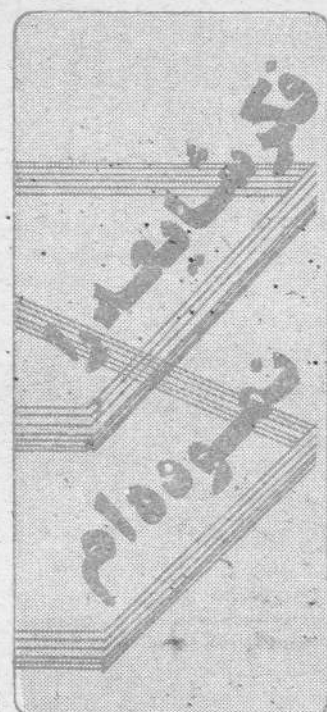
پاسخ: زمانی مابین نفرودیم
در پیکان هر که ام در رشته های
مختلف راه های خود را گرفتند.
از میان آنها فقط من هنرپیشه
شدم. در کالج از کانتین مانند
سند یوی شخصی ام استفاده
میکردم. در آنجا اکت میکردم
لاف میزدم و خود را یک آنپول -
دار معرفی میکردم. در پیکان
همه بادیدن من میخندیدند.

پرسش: امروز نیز زمانی که آنها سرا
می بینند، میخندند. آنها به
مشکل باور میکنند که خیالهای
من به حقیقت پیوسته است. در
اولین فلم من که ((گن بد))

نام داشت، پنج هزار روپیه
برایم معاش میدادند. اکنون
زنده می ام خوب است. زیاد
خرید نمیکنم؛ زیرا ارزش پول را
دانم. به خاطری که در گذشته
هیچ گاه پول نداشتم. گذشته
از آن آنچه اتفاق می افتند،
بگذار بگذرد. فیل هم بایک
تعبادی میبرد.

پرسش: در اخیرا هر که ام
گفتنی داشته باشید؟

پاسخ: بلی در کاروباری که
من دام خیلی مشکلات در پیش
رواست. زنده می چنان است
که هنگام بردن بالای آدم گلی
میباشند.



پنجاه صفحه (۵۱)

- به کلی قطع رابطه نکردم ام، ولی کله مند استم. باید بیشتر ستار بورام گفته شود، نه اینکه بگویند نقشه اکثر کارهای من بعد مرا برقصانند!

- تا کون برای فلم بعدی از شما دعوت شده یا نه؟

- دو صحنه از فلم نخستینمانده است.

- و سپس سینما ارتک میکید؟

- نه.

- میخواستید در سینما چی چیز را به دست بیاورید؟

- مانده هر هنر پیشه دیگر، موفقیت، شهرت و آینده درخشان.

- ولی تا کون فلم من تکمیل نگردیده، وقتی به ناپیشگاه داشته



شد، نتیجه آن را از مردم نمیگیرم.

- محیط سینما را چی گونه یافته اید؟

- آنچه که در تصمیم بود، یعنی که خوب!

- یک صحنه را چند بار ترسیم کردید؟

- تا کون نقش من طوری بوده که نیازی به تمرین کردن نبود.

- در زنده گی هر کسی (به ویژه هنر پیشه سینما) همیشه شایعاتی بوده است آیا از آمدن تان به سینما پشیمان نیستید و از شایعه - نمیتوانید؟

- از آمدنم به سینما پشیمان نیستم و فکر شایعه راهم کرده ام.

- کار در سینما را مسلک اولی تان میدانید؟

- نه، مسلک اولی من خدمت به بیماران است و حاضر نیستم آن را از دست بدهم، زیرا من سخت به آن علاقه مند استم.

- در محیط کار نظر همکاران تان درباره هنر پیشه شدن شما چی گونه بود؟

- در محیط کار، مردم مختلف با مفکوره های مختلف و دید مختلف وجود دارند.

- وقتی اولین بار نقش شما را فلیم برداری شد چی قدر وجدند روزی آن فکر کردید؟

- فلیم برداری که به پایان رسید، ساعت یک شب بود، آن قدر خسته بودم که غذا صرف نکردم، به خواب رفتم و فردا پیش هم در وظیفه اولام مصروف بودم و کسی فرداها نیز همچنان.

- در این فلم چقدر حق الزحمه گرفتید؟

- حق الزحمه، چهل هزار اتانانی بود که (نه هزار اتانانی) مالیه گشتانده شد.

- نظرتان درباره سینما می چیست؟

- سینما میا، زاده انقلاب است. سینما می د بیوز را با سینما می امروز نمیتوان مقایسه کرد، زیرا سینما می پیشین، صرف یک وسیله تفریح بود. ولی اکنون فلمهای ما در ردیف فلم های جهانی قرار میگیرند.

- تا جایی که دیده میشود، رقابت های ناسالم، بد بین ها و حسادت ها در محیط سینما وجود دارند؟

- این مساله ناشی از ضعف روحی و یک گروهاست رقابتی که سینما را به رشد و پخته گی نرساند، حتما آن را ضربه میزند.

- شما چند سال دارید؟

- ۲۲ سال.

- شما سن اصلی تا تراکتید؟

- بلی، به خاطری که مساله عسکری در بین نیست.

- چه ویژگی هایی دارید؟

- خود خواهی ندانم.

- وقتی به شهرت رسیدید، چی طور؟

- نه، زیاد آن صورت پشیمانانه مردم را از دست میدهم.

- ود یگر؟

- کم حرف استم، از زمین صدا می براید، ازین نه، یعنی زیاد اجتماعی نیستم.

- هنر پیشه و کم حرف بودن؟

- گوش می کنم خوب شوم.

- ود یگر چی؟

- زود انحر نمیگیرم.

- با مرد، یا با زن؟

- با هر دو!

- اگر همین لحظه یکی از آن دو هایتان بر آورده شود، چی چیزی را آرزو میکنید؟

- بگذار در کشور صلح برقرار شود، آن وقت آرزویم را میگویم.

بوی بدن را مطبوع سازید

بقیه از صفحه (۳۱) تالک

بعد از استحمام استعمال اندکی تالک خیلی خوب است. تالک ضد عفونی شمارا محافظت

سرد و تازه نگه خواهد داشت. از تالک نباید تعاروفی سینه و پشت بلکه روی شانه ها، زیر بغل، شکم قسمت های داخلی رانها و کف پاها نیز استفاده کرد.

عطریات

وقتی همراه با صابون، تالک ضد عفونی عطر هم یکجا شود کارسختی تعافیت عالی، انتخاب عطر مناسب صرف بوی کردن محتویات چندین شیشه قشنگ گریستالی نیست، علم کبیا را نباید از نظر دور داشت. عطر مناسب حال -

خود را باید جستجو کرد. روض جلد هر شخصی باید نوع بسیار بیشتر از آن تعامل گاملا متفاوتی دارد. باید وقت کرد که از عطر منجیبت ماده اضافی استفاده کرد نه آنکه به وسیله آن بوی بدن را بوشاند. جلد تازه و نازک و معطر خیلی خوشایند است و لسی جلد ناپاک، توأم با عطر ناخوش آیند است.

هر وقتیکه عطری را انتخاب میکنید، باید به خاطر داشته باشید که نوع تیزان نباشد. هرگاه

خواسته باشید در فصل تابستان از عطرها ی سنگین استفاده کنید، باید بفهمید که همه شان بوی تند و عطرها و دست ندارند. هدف بوی عرق است نه عطر زدن.

بوی بدن را مانند عادت بسازد. باید در نطفه خنثی کردن مراعات حفظ الصحه فردی و ترکیب از صابونی تالک، مواد ضد عفونی و عطر برای برطرف ساختن بوی بدن سلاح مؤثر نیست، همیشه بکشید در اجتماع و در میان دوستان و همکاران بوی مطبوعی از شما به مشام برسد.

اسرار خوردنی‌ها

گل‌مریم

ارسالی شکیلا نوید :

شاخه آن استفاده و روح را دود دهد . برای معالجه سرفه از خوردن برگ و سرشاخه های گلدار آن استفاده نمایید . برای معالجه پایین آمدن معده چند برگ آنرا جوشانده مقدار آب به آن افزوده و در آن بنشینید جوشانده گل مریم برای التهاب و جربک بیوه ها مفید می باشد . برای رفع خارش اطراف اعضا تناسلی که در بین بصران دیده میشود ، مفید است . مالیدن شیوه بسیار محلول جوشانده یاد کرده برگ گل مریم در زنان نازائت نتیجه مثبت داده است . برای خشکاندن شیرستان مادرانیکه بچه بی خود را از شیر جدا میکنند میتوان از این گیاه استفاده کرده برای اینک از یک قاشق چایخوری از برگ خشک این گیاه را در یک گیلاب جوش بریزید و در مرتبه در روز بنوشید . این دستور برای از بین بردن گاز معده و روده ها و روم کبد برای از بین بردن عوارض روماتیسم و مریض قند مفید است . خانم های که نسو عروس اند کمی از برگ تازه خشک این گیاه را با ادویه جات دیگر مخلوط کرده ، چاشنی غذاهای خود نمایند و افزودن مقدار کم آن به ترشی ها هم مفید است . در موقع تهیه کباب میتوانید کسی از برگ خشک یا تازه شاه اسپرم به گوشت بمالید تا طعم خوبی پیدا کند ، افزودن آن به گوشت مرغ و ماهی سبب خوشمزگی آن ها خواهد شد . برای معالجه بوی دهان میتوان از جوشانده برگ گل مریم استفاده کرده ، دهان را به آن بشویید . شستنوی زخم های جلدی و ضد عفونی کردن آنها با محلول جوشانده برگ این گیاه موثر است . در اروپا از برگ این گیاه چند نوع نوشابه الکلی درست میکنند و هدی بی از برگ آن به جای سیگار استفاده میکنند . برای معطر کردن سرکه نیز از آن استفاده مینمایند . خوردن این گیاه برای زنان حامله خوب نیست ولی برای یاز شدن عادت ماهانه و تنظیم آن میتوان از آن خوردن خود بعالید برای از بین بردن خونریزی رحم از دود برگ و

پیش از سبزی های معطر که چند نوع دارد . گل مریم است که در کتب سنتی به آن مریم و اهلای آذربایجان و ایران به آن شاه اسپرم گویند . اسپرم در زبان فارسی به هر سبزی معطر گفته میشود و شاه اسپرم در کتب سنتی لقب مخصوص ریحان است ، ولی اهلای آذربایجان که گل مریم را از حالت وحشی و خود رود در آورده و در باغچه های منازل خود پرورش داده و از شیوه آن برای تقویت معده و درمان دانه اسهال استفاده میکنند . آنرا شاه اسپرم لقب داده اند و چون از راه تجربه به منافع آن پی برده اند اکثر کشورهای آنرا آورده و در باغچه های خانه های خود کاشته اند . به طوریکه هم اکنون در بیشتر باغ ها و باغچه های تمام دنیا این گیاه دیده میشود . انواع وحشی و خود روی این گیاه در اماکن خشک و سنگلاخ ها و زمین های بایر می روید ، ولی با انواع پرورش یافته فرق کلی دارند . ارتفاع این گیاه در بعضی از نواحی پر شصت سانتی متر میرسد . ریشه آنها به رنگی مایل به قهوه است و ساقه های متعدد و پر پشت دارند که مانند تمام گیاهان خانواده ی نعنائی چهار گوش میباشد . این دمبرگ ها از قاعده ساقه رشد کرده و بالای آنها شکل ظاهری برگها بیضوی و نوک تیز بوده و دندانها دار میباشد . ولی برگهایی که در قسمت بالای ساقه میرویند ، دارای دمبرگ کوتاه تر یا فاقد دمبرگ میباشد . این گیاه از قدیم شناخته شده است و مورد استفاده آن در طب سنتی بوده است . معده ا جایی تعجب است که عطاران سایر کشورها آنرا نمیشناسند ، و به عبارتی دیگر در قفسه عطاران دیده نمیشود . فقط چنانچه

امید...

بقیه از صفحه (۱۰)

وقتی خدمت سربازی را به انجام رسانیدید بارادرتلوپزیون قرارداد خواهید کرد ؟

من طرفدار آنهنگه های قرارداد ادبی نیستم زیرا آنهایی که قرارداد میکنند ، آنچه را که یک آنهنگه خوب رامیسازد کمتر مراعات میکنند . لذا من هرگز قرارداد نخواهم کرد .

شما با این آنهنگه های خوبی که دارید آیا دیگران را هم راهنمایی میکنید ؟

من هنوز خود ضرورت پیه

رهنمایی دارم . ما استادان بسیار ورزیده داریم که باید کارکنند و همه ما را بیاموزند . مثلا موسیقی شرقی باید به اساس نو تیشن تهیه گردد . همچنان در قسمت موسیقی غربی استادان لیسه موسیک چون سلیم سر مست ، ننگیالی ، ارمان و دیگران باید کارکنند . در تلویزیون یک ارکستر منظم آما توری وجود ندارد ، جوانان با مشکلات زیاد بر میخورند اما قاشق مشق و تمرین نداریم ، خلاصه ما وسایل موسیقی مدرن نداریم .

با آالات موسیقی هم آشنایی دارید یا نه ؟

با ارپونیه ، تپله ، گیتار و اکوردیون آشنایی دارم . اما گیتار

را بیشتر دوست دارم . میخواهم زیاد روی آن کار کنم .

آیا معادرتین جوانان محبوبه دارید ؟

چه بگویم نمیدانم ، ولی در کسرت هایم زیاد استقبال شده ام . حتی در ختم کسرت از من امضا گرفته اند .

دخترها و پسرها ؟

دخترها .

از روی سیم تیلیفون هم تشویق شده اید ؟

باور کنید هر لحظه .

پس باید تا کتون از دواج کرده باشید ؟

نه از دواج نکرده ام .

اگر خواهید از دواج کنید چگونه دختری را با کدام صفت می پسندید ؟

و برخلاف من هیچ پاشاری ندارم آنکه راکه میخواهد امید وارم بیاید و به آن برسید .

اگر همین لحظه یک آرزوی تان برآورده میشد منحیت یک آوازخوان چه چیزی رامیخواستید ؟

فقط فقط میخواستم در کشور صلح برقرار گردد تا آنهنگه ای چون موجی از خوشی در رگهای جان همه بدود و تعلق احساس آنها را بیاید .

و من میگویم که یک آوازخوان خوب و خوب به تعداد آوازخوان های خوب ما علاوه گردد .

امید که همینطور شود .

زیبوس

بقیه از صفحه (۵۰)

تلویزیون در برابر هنرمندان و مصارف لباس و آرایش و نمسود ساخته است ، شما در زمینه چه گفتی دارید ؟

ج : علت دوری گرفتن ام از رادیو و تلویزیون موضوعات بولی نبوده است . چنانچه من هیچگاهی در ریدل پول آنهنگه ثبت نکرده و در آرایشگاه تلویزیون آرایش نکرده و حتی به پول خود دردیگر جاها آرایش کرده ام . زیرا از همان آغاز کار آوازخوانی ، انگیزه اصلی من هنردوستی و ذوق هنری بوده است . عوامل اساسی کناره گیری ام را واقعا از یک طرف ترارگته محترم مسرور ، بی تفاوتی نسویان رادیو و تلویزیون مخصوصا ، بر برابر هنرمندان جوان ، و از سوی دیگر ، خود خواهی ها ، بی نزاکتی های شماری از هنرمندان تشکیل میدهد . سخنان پهلوی دار و حرکات توهمین آمیز غده پی مرا اندیشی کرد .

تصوره های اشخاص خارج محیط رادیو و تلویزیون و هلل ذکر شده در بالا دست بدست هم داده انسان را ناگزیر می سازد که از ادامه فعالیت های هنری دست

بقیه از صفحه (۷۱)

امر را تایید کرد ، خواهش نمود تا در این باره چیزی ننویسم و من هم ننوشتم .

و حالا (راجکار) :

در هنگام کار فلم (باکیزه) بانحوه کار (راجکار) آشنایی شدم ، ولی در فلم (د هم کاتیا) او را خوب شناختم . بسیاری از سینماگران در مورد این هنرمند حرفهایی دارند که او را پر نخوت و از خود راضی معرفی میکنند ولی به نظر من ، این حرف ها در مورد او صادق نیست . راجکار ، عادت کرده پیش از فلمبرداری یک فلم ، با کارگردان وارد گفتگو و بحث و محس شود و این مباحثه را تا زمانی ادامه دهد که در موضوع قناعت او فراهم شود و این یک جسارت اخلاقی اوست که شخصا از این نوع جسارت ها سخت پشتیبانی میکنم .

فلم (باکیزه) بنا بر معاد پری که پیش آمد برای شتر سال نسبا تمام ماند . کمره سین فلم (استوروشنگ) از آلمان غربی بود که به انتظار آغاز دیواره فلم در هند ماندگار نشد و همان کشورش گردید .

برای ادامه کار فلمبرداری آن فلم ، هیچکس جرأت نمیکرد ، ولی وقتی (کمال امرویی) از من تقاضا کرد ، پذیرفتم و کارها هم مورد تمجید اهل هنر شد .

مباحثه : نهایت

بحث و جواب و مطابق ذوق و خواست مردم واقع شد .

امیتا به بچن :

این هنرمند رادرجریان فلم برداری فلم ((گنگاکی سوگنده)) نیکوشناختم . او انسان خوش برخورد ، بشاش و صمیمی است که همیشه بزرگترها را احترام میکند و از عنصر احترام گذاری به دیگران مایه فراوان دارد .

صحنه های هیجان انگیز فلم ها را دوست دارد و برای اجرایی این گونه صحنه ها همیشه خود را در مقابل بزرگترین خطرات قرار میدهد .

صحنه فرار او از چنگال پولیس و عبور توسط اسب از باریکه یک پل در فلم ((گنگاکی سوگنده)) به عقیده بسیاری از ناظران شوتنگ بسیار پر مخاطره بود که او خودش با مهارت و دلایری آن را انجام داد . برای من کسه کارگردان و فلمبردار بودم ، خیلی مسرت آور بود وقتی که او (دلسی کیت) را مسترد نمود ، من در یک آن ، خودم را در آینه اودیدم و در دلم عزیز شد و تا امروز هم عزیز دوست داشتنی میباشد . حرف هان یاد شد ، چهل و شش سال است با فلم و سینما و استودیو و هنرمندان سروکار دارم . در نهن من ، از رویداد ها و کارگردان های سینمایی ، مطالب قراروان نقش یافته است که هرگاه عمری بگذرد باز هم برایتان دنباله این واقعات را خواهم نوشت .



اماج هجوم قیام کنندگان در قندهار نخست و هایشگاهانکسا در برسی بود. عساکر انگلیسی به دفاع از آن محل برخاستند و لسی افغانستان اجسارت به هجوم خود ادامه میدادند.

در این هجوم در شایبش سیاه افغان سکندر خان مشهور نایب امین الله خان و عبد الله خان اچکزای قرار داشتند. همینکه برونس در اقامتگاه خود خضر خان و عبد الله خان اچکزای را دیدند چشمانش را باد شمال بسته شد و با چار برادرش یکجا کشته شد. سر او، بر او درین صورت انگلیس ها در چوک کابل آویخته شد. برادر فورته انگلیس دیگری در این هجوم زخمی گردیده و موهن لال فرار کرده و محکوم به اعدام شد.

گویند این هند و الاصل وقتی ضربات پیغم مبارزان افغان را بدید در برابر نواب محمد زمان خان کله اسلام را خوانده و او موهن لال را به خان شیرین خان سپرد.

در هجوم جسورانه مبارزان افغان منازل انگلیسی ها آتش زده شد و مسکاتن از بالا حصار از میان رود به قتله بی بی معرو فرار کرد. یک کتک انگلیس هابه قیامت جنرال کبیل برای سرکوب قیام سوق شد. هنگام عبور این کتک از کوچه های کابل زنان از نام های منازل شان بالای آنها سنگ و چوب و آب جوش می ریختند و همینکه این مساکراتن های سی خون آلود با مبارزان افغان مواجه شدند در یک چشم به هم زدنی ۷۰۰ تن شان نابود شدند و جنرال کبیل اسیر گردید.

جالب این که جنرال انگلیسی هم به خواتن کله و اظهار کلمات اسلامی پرداخته انگلیس ها از بالا حصار کابل را به توب بستند

در این زمان مبارزان کوهستان و کوهده امن به یاری مبارزان کابل رسیدند. حلات بر قتل سیاه سنگ و بی بی معرو آغاز یافت و بالا حصار در تمام جنگ مرکز توجه محسوب میگشت. انگلیس ها با تشای روحیه قوی مبارزان آزاد یخواه افغان شکست خود را حتی می بیند داشتند. حلات جسورانه مورال آنها را ضعیف ساخته و تشدد و برانگنده گسی را در صفوف آنها موجب گردید. انگلیس ها هنگامی که نعله های قیام مردم نوروزان بود، تلاش نمودند با استفاده از توپخانه های انگلیس رهبران قیام و مردم را به جان هم انداخته و از این وضع خود منفعتی بدست آوردند.

آنها با شجاری از رهبران قیام تماس های برقرار نموده و هدیه های گوناگونی میدادند. ولی این فعالیت ها نتیجه بی به بار نیامد. آنها به جز دوسه خاین ملی دیگر کس را نتوانستند

استخدم نمایند. آخرین امید انگلیس ها در مورد رسیدن قوای کتکی از غزنی، کتک ها جلال آباد و پشاور به پاس میدل شد. زیرا آنها در حرکت شان بمبوی کابل زیر ضربات شدید افغانها قرار گرفته بودند. هر آن اطلاعاتی به بالا حصار بمی برسد شدن قوای انگلیس در چارنگار، محصور شدن آنها در غزنی، کتک ها رو تپاه شدن آنها در خیبر و سرکوب آنها در راه جلال آباد - کابل موافقت می کرد.

انگلیس های کابل برای راهی خود از تعلقه پلان تسخیر قریه و قلمه بی بی معرو را طرح کردند. در آنجا لشکر غله آنها قرار داشت. قوای از بالا حصار به سرگورسی بر یکدیگر بر شلش به کتک خواسته شد ولی در تعرض اول کتک فقط پنجاه نفر مبارز کوهستانی از قلمه دفاع می کرد، توانستند آنها تسخیر کنند. و نه وقتی که سرسجده خان با یک هزار نفرس به کتک مبارزان کوهستانی رسید

اخبار نگران کننده بی از نابودی قوت های انگلیس در ولایات موافقت می کرد. آرامش انگلیس ها مستقر در بالا حصار بود یگر نقاط موافقت بود.

مبارزان افغان کابل را زیر پای انگلیس ها آتش نموده و آنها را هم در یک نداشتند جز اینکه به مذاکره تن دهند و معااهده پیشنهادی افغانها را بپذیرند و افغانستان را ترک گویند.

نگاه ناعمه به قلمه محمود خان درخته شده بود و انگلیس های نگران شهر بالا حصار نیز به آن محل چشم دوخته بودند. آنها هر یک که نگران سر نوشت خود بودند چنین می اندیشیدند که با امضای معااهده راه آمده را در پیش می گیرند و میروند و هرگز به افغانستان بر نمیگردند.

بلاخره روز ۲۳ سپتامبر ۱۸۴۱ فرار سپید در صبحگاهان این روز مکتان با کبتان تهری، کبتان اسیر و کبتان میکسری با یک قطعه سواره از قتل بی بی معرو جانب قلمه پل محمود خان جایی که برای تدویر اجلاس تعیین شده بود حرکت کرد.

انگلیس که با قامت انراشته داخل کشور شده بود با سرانگنده گی آماده بیرون شدن گردید. او با او طلبانه به امضای معااهده تن در نداده بود و به رضای خود این امر را اجسرا نمی کرد. او شهرت و آوازه و زیرکی انگلیسی خود را بر باد رفته می دید.

این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود زمان ((تهریح و استراحتش)) در افغانستان به پایان رسیده و هم برابر اراده ملت آزاد قرار گرفته است. او هنگام ورود سردار محمد اکبر خان، محمد شاه خان، غلجای، دوست محمد خان، خدا بخش خان، محمد الدین خان و نایب مومن ظلمین را در حالت انتظار یافت.

مکتان وجه کبتان او در برابر

از همین روز به بعد شهرت و آوازه شجاعت و شجاعت اکبر این جوان ۲۴ ساله در کوچه ها و پس کوچه های کابل پیچیده و همه جای کشور را فراگرفت. روز ۲۴ سپتامبر جلسه شورایی قیام در منزل محمد نواب خان به تحمل اسرای انگلیس در این ضمیمه به عمل آمد که معااهده مرتبه افغانها به قتل انگلیس ها ترساده نشود. جلسه تشون انگلیس به قیامت جنرال الفستمن و اخبار تشکیل شد و پیشنهاد افغانها را پذیرفتند و روز تخلیه کابل را ششم جنوری ۱۸۴۲ تعیین کردند. در هنگام خروج از کابل نیز عهد شکنی انگلیس ها ادامه داشت. بالا حصار این مرکز آرزوی شهر کابل شاهد دور شدن انگلیس ها از کابل بود. در سپتامبر

راه به خاطر عهد شکنی و کجی نشدن قوای مذکور با قوای جلال آباد مورد حملات افغانها قرار گرفتند که از ۱۷۵۰۰ انگلیس صرفاً یک نفر تپیه جان به جلال آباد رسید و خبر شکست تشون راه جنرال سپل رسانید.

علی الرفی توطئه ها و دست محمد و استخدام امیر دوست محمد در برابر مبارزان افغان قیام مردم به پیروزی انجامید و انگلیس ها از افغانستان اخراج گردیدند.

بالاحصار از میان ویرانه ها قامت انراشت و شکست تاریخی را مشاهده کرد.

سویچ سان در متار کتک و آرامش سپیدی شد، اما انگلیس ها باز هم به افغانستان چشم طمع دوخته بودند و بعد از سه دهه و پنج در حالیکه سلاحهای مدرن در اختیار یافتند و پیروز شدند در اسباب میانه پیچیدگی راه در افغانستان گرفتند. بالا حصار بار دیگر هجوم تشون انگلیس را شاهد گشت که و خبر به تعرض برداختند و بعد از جنگ های نروانی کابل رسیدند. این روز ششم اکتبر ۱۸۴۱ بود اینبار انگلیس ها نه در بالا حصار زدند، بلکه به دشمنی با آن پرداختند. بدین گونه آنها میخواستند نام نشان این شهر بر آوازه و خاموش ساخته و خاطر شکست نخستین شان را از خاطر ها بزدانند. در روز بعد شهر بالا حصار توسط تشون انگلیس تخریب گردید.

بالاحصار در کابل

لشکر کشی در انگلیس ها به افغانستان و جنایات آنها در ولایات و کابل نمونه از توانایی و قدرت انگلیس ها تبار داد. می شد، اما صرفاً پنجاه و پنج روز از انامت آمدید کابل نگذشته بود و هنوز داع مغروریه هایسی بالا حصار تازه بود که باز هم قیام مردم آغاز یافت.

شهر بالا حصار گرچه به ویرانه تبدیل شده بود اما حصار عایش و تاریخ باشکوه آن پابرجا بود و از میان ویرانه ها قامت انراشته و قیام مردم را تشامی کرد. ((در کابل و کوهده امن و کوهستان به رهبری گرم خان انسر نظامی، غلام حیدر خان کابلسی سر برجه خان، کوهده امنی، میر غلام قادر خان لویجانی برادر و وزیر شاه خان پغمانی در تگاو و نجربا به رهبری محمد عثمان خان صافی و برادرش محمد شاه خان در لنگر به رهبری غلام حیدر خان جرجی، محمد رخا و محمد حسن خان لوگری، در میدان ورود کابل به رهبری جنرال محمد جان خان وردکی، در غزنی و زابلستان به رهبری ملا عبد الغفور خان لنگری و گل محمد خان اندری، در هرات به رهبری نایب سالار حفیظ الله خان و سردار محمد ایوب خان در ننگرهار به رهبری عصمت الله خان چهار خیل و همچنین در هرات و پیکر... اجتماعات مردم شروع شد. پیروان این قیام قریباً به سه هزار نفر می رسید. ملامتک عالم که خود را از قید بیعت امیر معقوب خان آزاد می دانست در غزنی علیه انگلیس ها جهاد را اعلام کرد. گروه هایسی داوطلب برای اشترک در قیام در تمامی نقاط کشور ایجاد شده بودند. کابل می شدند. گرچه آنها سلاح های اندک و ابتدایی نداشتند ولی از اراده قوی برخوردار بودند.

با وجود خیانت های جاسوسان انگلیس و اطلاع آنها از پلان های قیام که سردار ایوب محمد خان

لاغر در جمله این جاسوسان قرار داشت قیامی که آغاز شده بود ادامه یافت. جنگ در همه نقاط کابل برنده انگلیس ها جریان داد. شد، جنرال رابرتس که وضوح را با وقت مورد تحلیل قرار داده بود خود به مقابله محمد جان خان رفت. آهنگه جنگ به اندازه سی شدید بود که جنگ تن به تن آغاز یافت. مورابین جنرال رابرتس نیز مجبور به دراز شده و از مجموع تشون انگلیس صرفاً چهل تن آنان زنده ماندند که همراه بار رابرتس فرار نموده و به شیر جوینک برنده رابرتس قوای کتکی طلب نموده و جایی عساکر مقتول را برگرداند.

بعد از جنگ روز چهارم هم در سمر انگلیس هایسی چنددیگر مواضع خود را ترک می گفتند. این جنگ که در بالای آن اشاره شد جنرال رابرتس را متیقن ساخت که استیلای کشور افغانستان کاری ساده و آسانی نیست. گرچه این جنگ از جانب کشور مقتدر و جهان (بریتانیا) علیه کشور عقب افتاده می پیش برده می شد. اما حب وطن و دفاع از استقلال و تصمص ارضی بیرونی بزرگ معنوی به افغانها بخشیده بود. تداع جنگ بازم رابرتس را به ایجاد مواضع سنگرها در بالا حصار و قلمه های کابل گردانید. آنها از این حملات بی وقار کنند بگان آتش می کشیدند.

ضربات مبارزان افغان در کابل که با تلفات فراوانی هم همراه بود و همچنان وارد کردن ضربات در ولایات و مسوراه های ترانسوکا بر انگلیس آنها را به تجدید نظر در سیاست شان واداشت و رابرتس جنرال انگلیسی در جنوری ۱۸۸۰ اعلام کرد که سیاه انگلیس افغانستان را تخلیه می کند مردم باد شاه کشور خود را انتخاب کنند.

و بالا حصار باز هم شاهد زبونی استیلاگران انگلیسی و اعتباری بین المللی آنها گردید. جنرال رابرتس در حالیکه نقشه

دای خود را برپا کرده و رفت می دیدند در ۱۸ اکتبر سال ۱۸۸۰ از افغانستان جانب هند وستان رفتند و شکست و ناگامی را با خود به همراه بردند. بالا حصار میروند راستنود.

یک از حوادث مهم جنگ دوم همانا جنگ در میوند است. آوازه شکست انگلیس ها در جنده میوند کابل و از جمله بالا حصار را نیز فراگرفت. مبارزان افغان در این جنگ در نزدیکی میدان میوند با شجاعت در برابر انگلیس ها صاف دادند. آنها در روزهای جنگ از جمله دوازده هزار تشون انگلیس تها بیست و پنج تن اسرا زنده باقی گذاشته بودند و این نبرد جانانه بیست انگلیس ها را در هندوستان و انگلستان به لاسرزه در آورد.

مبارزان افغان که در راه اسرا سردار محمد ایوب خان قوا را داشت در جنگ میوند حاشیه سی آفریدند که بالا حصار آنرا استنود و در روزی آن بخود بالید. جنگ میوند از راه بیخشن و ضمیمه کسب افغانها حکایه دارد.

بعد ها امیر امیران الله خان غازی در بیست و سه قریه سلطنت خود را اعلام کرد. و فرود ای آنروز بتاریخ ۲۴ قریه مردم کابل و تشون پایتخت کشور اجتماع بزرگی تشکیل نمودند. امیران الله خان سواره و شهادت ریمان جمعیت داخل و در هرات جا بود که تعلق مشهور و تاریخی خود را برپا کرد. او استقلال افغانستان را اعلان کرد. از مساوات برادری و آزادی ملت افغان سخن گفت و قریه از جمعیت برخاست و شهادت های فراوانی نظار امیران الله خان گردید. او با حوصله کلم در محادثات مختلف جنگ را رهبری کرد و تشون مبارزان را به پیروزی رسانید و در قس افغانستان آزاده را برافراشت. کابل روز آردوی کشور را در ۲۸ اسد جشن گرفته و در عید گاه نیز بقیه در صفحه (۹۲)

سینما باید...

بقیه از صفحه (۲۲)

د یگر این که با انکاب رسالت باید یک برابلم اجتمعی را همسراه باراهایی حلالش، مطرح میگردم. چشمها میبندند و گوشها میبندونند که در کتابهای برابلم ها، معضله ترانسپورت شهر به حیت بسک معضله، در لباس یک بدید مقابل توجه تبارز نموده و من با استفاده از یک نوع بیان دیگر ونهه طنزی کس به ارضای ظاهر برد اختصم و فلم آرزو راساختم، با آن کنظر گروهی به آن بود که در این حالت با این همه برابلم ها تونباید از ترانسپورت آغاز میگردی. قبلاً هم کاری به چنین تم نشده بود. دل میزدم اما بایک باور و یک پشتکار فلم را طوری ساختم که د بالوگها تلم خلاهای تصادف هارا و صحنهها تلم خلاهای تصادف هارا برگردند. برای همیشه در غور توجه بوده و خواهد بود که جسی میخوام تحویل بدم و به چه شکل از انحداد در کارها خوشم نمی آید، من هنری را به محدودیت و خلاقیت احساس میکنم...

سلام سنگی با تپید از مسرت میگوید:

من چنان کارگردانی را زیاد دوست دارم که تخنیک کارش پیوسته به هنر خدمت کند نه به آن اندازه که بالای خود پیش چهری نماید، هنرمند بیشتر ناگهانی است خطر جنبایش را دوستانه و امانتکارانه تا آن جا که نسل دیگری می آید، ادامه داده باهمه صداقت سینمایی افغانی را داخل یک رده نیازمند اجتمعی نموده واقعا به خدمت مردم میگردم.

از شما میخوام تا بهر آسون سینمای امروزین و دیروزین رووند تکاملش (بلی باس) چیزهای بگوید به ویژه درباره این که میگویند (سینمای نو) و یا (نوجوان و جوان افغانی) ابراز نظر نمایید.

سنگی میگوید:
- سینمای ما سخت نیازمند مردانه کنی است، سینمای ما بیشتر از بول و استند یو به کرکتر ها، فلنانه نویسهها و آثانی که آگاهانه نقش میسازند و نقش بازی میکنند نیاز دارد.
سنگی میافزاید:
- تعجب نکند اگر میگویم سینمای مانوزاد و نوجوان و نوسا نیست (چه سینمای مان کم از کم به اندازه نیم عمر سینمای جهان مرد دارد، چهل و پنج سال پیش نخستین فلم افغانی به نام (عشق و دوستی) ساخته شد، پس چرا آن را سینمای نوزاد بگویم؟

من میبوسم:
- پس چرا تا حال ۲۰۰۰؟

سنگی پاسخ میدهد:
- تکلیف سینمای ما همیشه در این بوده که خط سینمای ما پیوسته دیگرگون شده، تریبه کاد ر هادراین عرصه محدود و تنوعهاست محدود بوده و اما اگر ما افغانها هنرمند استم یا نیستم استعداد انتخاب آگاهانه معمول هارو به گونه برجسته دارم. شاید دروغ نگویم که برجسته تر از همه جهان و ضرب المثل ها و لندی ها و چیزه های مائید یی بر این حقیقت است. فقط با اندک تکان سینمای ما میتواند رشد عالی من جسی پیدا کند، چه در زمینه انتخاب معمول و زیبایی شناختی شرفی وجود دارد.

میگویم:
اکنون که حرف پسران انتخاب معمولها آمد و استعدادی که افغانها درین زمینه دارند، نظر شما در این مورد چیست که تیپ ها و کرکترها و پسوناز ها، هیرو- نیمن فلمهای ما جی طور یابند انتخاب شوند؟ انتخاب شوند یا ساخته شوند؟
پا به بیان فشرده تره نظر

شما آنها نقش را برای شخص انتخاب باید کرد یا شخص را برای نقش؟

مروت پاسخ میدهد:
- من حالا به خود حق میدهم منحیت یک کارگردان و فلنانه نویسه بعد از تپید سنگی در مورد انتخاب معمولها و این که نقش باید برای شخص انتخاب شود یا برعکس نظرم را تقدیم کنم.
- عیبی ندارد اگر برای اجرای یک نقش، شخص را انتخاب کنیم و اگر ضرورت شود برای یک شخص نقشی را انتخاب کنیم کنترا اتفاق میافتد تا سفاکی که در تهیه پورتیت امیر صوری در (خواب طلائی) افتاد در ضمیر

آن من طرح یاد استان فلنانه خودم را اساس قرار داده افتخار میکنم کرکتر مناسب هالی را در (مردی از شرق) پیدا کردم.
البته این امتحان را مدیون سلام سنگی میباشم.

میروس:
- چون از فلم (مردی از شرق) خبری نیست نمیتوانم تضارت کنم اما در مورد (خواب طلائی) لطفاً بگوید با آن که فلنانه پورتیت یک هنرمند بود و پیام کاملاً انسانی خود را داشته اما چرا کتر از معمول هاما به گرفته بود؟

پاسخ میدهد:
- کاملاً برعکس ادعای تان، فلم از انکت سلامت یواری تا پایان سرا پا معمول بود.

من میگویم:
حرف آخر صحبت ما جی خواهد بود ۲۰۰۰ مروت میگوید:
من فلمهای مناسبی را رسیده میدهم...
سنگی میگوید:

من امیدواری به این جوان وهم دوره هایش دارم.
من میگویم:
خواهم دید!

بزرگبرد زمانه...



بقیه از صفحه (۱۱)

داشت ناد یگران را در جهت با لنده می و تعالی ی که خود ش به آن ایمان داشت بکشاند اما حیف که جامعه کتر تحویلش گرفت فقط به جرم آنکه زبان هنرش برای همه مفهم نبود. استاد تاسالیان اخیر حیاتیانش به این باور وفادار ماند اما در

بهلوان نظام...

بقیه از صفحه (۷۲)

بروش که: اپا و زرش بهلوانی افزون بر هر کار صلی، کار آموزشی و نظری را هم لازم دارد و برای آنکه کسی یک بهلوان خوب باشد لازم است مطالعاتی نیز انجام بدهد؟ اندیشمندان چنین پاسخ گفت:

- بلی ابتدا شاکردان باید حرکات بهلوانی را به گونه نظری بیاموزند و سپس آن را عملی نمایند در مورد انجام برخی مطالعات در ورزش بهلوانی باید گفت که بلی هر قدر که یک شخص در رشته بهلوانی دانش بیشتر داشته باشد، و تکنیک استادان فن را فرا گیرد، به همان اندازه می

وازيك دودل

مهدی بربانده بود وهر باشنده کابل وهرانغان این روزا روز - گرامی زنده کی اش می بنداشت. هیدگاه این مکان یاد بود خاطره هاراترک می گویم و این سطور را از آن ودر باره آن نوشتم .

به بالا حصار نگاه می کنم . به عمارت مجلل زرد رنگ اسروزی اش که درفش سه رنگ ملی درضا پیش در اهتزاز است یاد آنرا به حرکت در می آورم . و در پای آن درفش ، سرزای زای بیغم که مصروف اجرائی وظیفه است . لحظه بعد قطاری سردان مسلح از بالا حصار حرکت می کنند و چشم قطار را دنبال کرده و تا اینکه کاملاً در کوچه های شهر ناپدید گردید .

عیدگاه مردم :

از لندی های بالا حصار راه شهر را در پیش می گویم و در برابر مسجد عیدگاه می ایستم مکان مقدس که شاهد حوادث گوناگون و زواید بزرگ در تاریخ سرزمین افغانستان بوده است . مسجد عیدگاه که در پایان شهر کنه کابل موقعیت اخذ کرده در ساحه وسیعی قرار دارد که ساختمان آن در چنین موقعیت مناسب کابل توجه همگان را به خود جلب می کند .

در اینجا بود که برای اولین بار شاه امان الله خان استقلال افغانستان را اعلام نمود . جنگ سم افغان - انگلیس بارشادت مبارزان افغانی به پایان رسید و سپهر انگلیس ها از افغانستان برچیده شد . افغانان با این جانبازانان شان طلسم شکست ناپذیری انگلیس را شکست دادند و در سر بزرگی به آنها آموختند و آن اینکه : افغانستان در دستگیر ناپذیر و شکست ناپذیر است . هر چه بود گویا روزگار ناپاک بهسارگران است هوس و هوس را

شهری میسرود و اکثر تعمیری های را که در راه های (بهیومن و بیلو پاری) بود دوست داشت . کموز فزلیا تشریح همیشه خود شرمساخت . در اجرائی غزل شویه کاملاً خاص خودش را داشت . غزلیات استاد بیشتر آمیزه بود از شویه های هندی و افغانی که هرگز شنونده ها با آن احساس بیگانه نمی کردند .

در کشور ما بیشتر به غزل های استاد که بیشترین بخش بیت های پر پیوسته و تلویزیونی اش را احتوا می کند علاقه داشتند . علاقه مندان - هندی استاد بیشتر (خیال خوانی) و (ترانه خوانی) را دوست داشتند . و گاهگاهی هم قوالی های شهرنی را ستا - دانه اجرا میکرد که همیشه از جا - نبهه مورد پذیرش قرار می گرفت . ترانه های محلی و مردمی استاد وسیله شد تا استاد بیشتر از پیش محبوب مردم شود . اما با وجود همه محبت های که از مردم ناپدید و با وجود همه این ها هرگز استاد سراهنگ ، این خنیاگر آسانی - ترین سازها و این فریاد های - بهشتی ترین درد ها را چنانکه حقیقت بود نشناختند .

ستاره اقبال سرود ها و ترانه های عاشقانه اش را تا جاودانگی سپهر این بیکران هنر و وفور ناپذیر آرزوی کم و بری آراش رخ بزرگ او را هم میگویم .

هنگامت و رقم های فریبنده به تدریج این مکتب میسرود از استاد با تمهید سستی خود و مردمی هنرمندانه ساخت و هرگز حاضر نشد به خاطر امکان بیشتر مادی در کشور بیگانه ای در اواز مردمی باشد .

استاد در میان فزولخوانان و کلاسیک خوانان نمونه برتر و پخته آشنایی با شعروادب کلاسیک بود چنانچه از خوانان رنگین کلام حضرت ابوالعالی مرزا عبد القادر بیدل تمام عمر نفیض بود و مزه کرد . بسیار بیشتر غزل های پیش از گریس سخن ابوالعالی رنگ میگرد . بیدل دوستان بیشتر از هر کسی دگر و را گرامی داشته اند و استاد نیز با آنان مهربانتر و آشنا تر بود . از انتخاب اشعارش بوی خوشی نوق بلند و آگاهی آزاد بیست غنی و بر بار می آید . چنانچه حتی باری هم از زانوش شعر میبندل ، بازاری و فریادش شنیده نشد و این امتیاز تمهیدش را به فرهنگ کشورش شهادت میدهد . استاد خاصه در (خیال خوانی) و (ترانه خوانی) رقیب نداشت . راه های قید و مشکل راه روانی یک سرود ساده اجرا میگرد . راه دیاری را در نهایت عظمت و شکوه یک سرود سنگین کلاسیک میخواند . گاهی هم برای تنوع بخشیدن به محافل دوستان و هنر زانوش تعمیری های

روزگار نیک فقط چند نفسی پیش به خاموشی چراغ صدایش نماند بود نگرین و آرزو تر از گذشت به دامن تجاری دست انداخت که میخواست به کمک آن برای مردمی شالی کند که چه مقدار دست شان دارد . و نتیجه اینبار با مردم به زبان ساده و بی پرایی خود شان گفتنی های دل آزرده خود را سرود . چنانچه قسمت اعظم سرود های سال های اخیر عمر استاد را ترانه ها و ترانه های شیرین و ساده مردمی احتوا میکند که این خود گواه محبت و عشق استاد به مردمش بود و نشان میدهد که چقدر در خاطر هنر زانوش رامیخواست . استاد با آرزو های مادی زنده نمی هرگز الفت و میانه خوبی نداشت و همانقدر که آب و نانی ساده مهمانی بود . گوین همه چیز را دارد و بری - داشتن بیشترش چنین طلب بود و قدرتمندان و فرمول پگان نمی سرود و هرگز حاضر نمیشد تا هنر خود را گدایانه در بدل نواله بفروشد با وجود یک سرش همه در تمهید سستی گذشت اما قصه های عزت نفسی او را همیشه شنیده و بزرگش داشته ام . گرچه بار بار از استاد تقاضا شد تا منحصبت آخرین چهره زنده بهیرو مکتب (بیتاک) موسیقی کلاسیک هندی در پوهنتون های معتبر کشور هند در بدل لیول های

نشان میدهند و به سوی این ورزش روی می آورند . اکنون هم تم های از نوجوانان و جوانان دارم و امیدوارم جدید الشمولان را بعد از یک دوره مسابقه جذب نماید و انتخابات برای پهلوانی همه ساله صورت میگیرد که تعداد نود نفر در سه گروه شامل میشوند و بعد از انتخابات در تیم های یاد شده ، تنظیم میگردند . در فرجام ، پهلوان نظام در مورد این که از چه زمانی بدینسو از اجرائی مسابقات کاره گیری - نموده و هلث آن چی میباشد ، گفت : اکنون نظریه تقاضای من ، در مسابقه شرکت نمی کنم و به جیب سرتیفر گروه ها کار نموده و - مصروف تربیه و پرورش شاگردان میباشم .

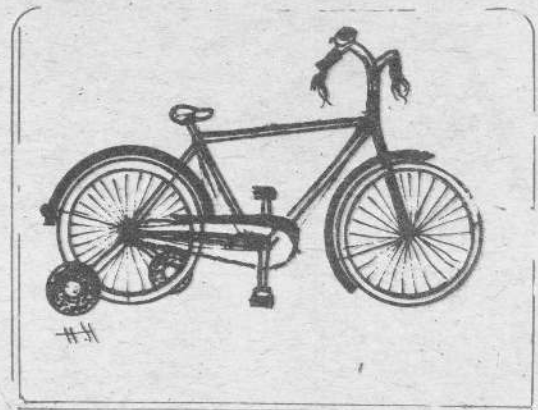
پهلوان نظام در مورد رشد و انکشاف بیشتر این ورزش ابراز نظر نموده ، میگوید : باید کلبه های متعدد در رشته پهلوانی هم در کابل و هدر ولایات تاسیس شود تا این ورزش را بتوانیم در ولایات نیز انجام دهیم . همچنان باید به تم های ولایات موقع داده شود تا رسماً در مسابقات داخلی و خارجی شرکت نمایند . چنان چه اکنون هم در کده هار و هرات این گونه مسابقات صورت میگیرد . نامبرده به پاسخ این پرسش که چی گونه میتوان تعداد زیادی از جوانان مستعد را به این ورزش جلب نمود ، گفت : خوب بختانه تعداد زیاد مردم بدون آنکه جلب شوند خود به خود به ورزش پهلوانی علاقه زیاد

تواند در مسابقات ، موفقیت های بیشتر به دست آورد . او در مورد این که آیا ورزش پهلوانی یک صورت افغانیست و یا این که ابتدا در کشور دیگری به میان آمده و سپس در کشور ما سرورج گردیده است ، چنین معلومات داد : پهلوانی از مدت ها است که در افغانستان به حیث یک ورزش ملی افغانی سرورج است . اینکه برخی از استادان سابق میگویند که پهلوانی نخست در ایران و سپس در افغانستان سرورج گردید به نظر من قابل قبول نیست . چه این ورزش از سده های پیشین در افغانستان رایج بوده ولی صرف ضربه میل از ایران به کشور ما انتقال یافته و سرورج گردیده است .

بایسکل وون

اگر یک بایسکلک میداشتم

1371



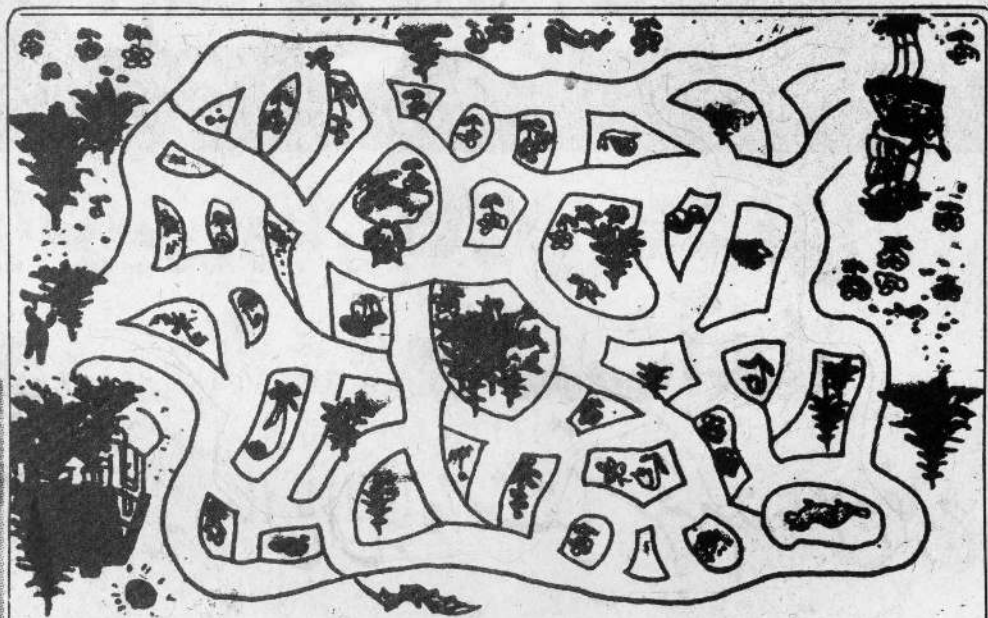
شوق بایسکل مثل یک خواب شیرین همیشه به همراه بود. چقدر دوست داشتم بایسکلی داشته باشم تا در آن هنگام خیسال داشتن یک بایسکل کوچک و مقبول را مجسم می نمودم ولی در فکرت بایسکل نگر میکردم و خراب می شد یا اینکه پنجره می شد و من نمیتوانستم بایسکلک خود را سوار شوم.

پیش خود حساب میکردم چقدر روزها باید پول جمع میکردم تا میتوانستم با آن یک بایسکل بخرم. راستی پدر هم در این درخواست برایم یک بایسکلک خوب بخرد اما او قادر نبود و نمیتوانست از پول مصارف کرایه خانه و خرج خانه برایم صرفه جویی کند و یا بایسکل بخرد. مادر هم مرا زیاد دوست داشتند، لیکن وقت که میدیدم چقدر آنزوی بزرگ به خاطر داشتن بایسکل دانم. دلش میخواهد کمک کند اما مشکل بود. یکرور کوجه می ام با خوشحالی بویج - در تک تک نموده مرا ضد از دست رفتن: ((بیا برویز که ما بایسکل خریدیم)) از خوشحالی زیاد خیزید. با او دیدم قریب که بایم شکسته بود. نمیدانم چطور تا خانه آنها رسیدم.

دیدم که صد یک بایسکل بسیار مقبول خرید اما هنوز سوار شدن آنرا یاد نداشت. من هم بلد نبودم ترسیدم که بایسکل از پیش ما چیه نشد و خراب نشود بسیار با احتیاط بایسکل را بیرون کشیدیم و در میدان پشت خانه رفتیم. صد بالای بایسکل سوار شد اما به زودی افتاد. من فکر کردم که میتوانم بایسکل را برانسم بالای بایسکل او سوار شدم و چشم خود را متوجه پیشرو ساختن اما به زودی به زمین خوردم. بار دیگر بالای بایسکل سوار شدم و دور را در نظر گرفتم. آنجا توازن بایسکل درست است. ما در دست شد و دیدم اینکه از آن بیفتیم چند متر حرکت کردیم اما دوباره به زمین خوردم. بعد از آن بایسکل سوار شدیم و فهمیدیم که باید بالای بایسکل تسلط پیدا کنیم تا چیه نشود و ضمناً فاصله دور را پیش چشم خود در نظر بگیریم. آنوقت برای اولین بار توانستم بایسکل برانم. به زودی از بایسکل پیاده شدم و برای دوستم صد نیوتو - صیه کردم که بایسکل را چطور باید براند آنروز تا بسیار ناوقت ها بایسکل راندم و هر دو ی ما خوب یاد گرفتیم اما شما نرسیدید که صد بایسکل از کجا کردیم. برای من هم سوال بود زبازنده می صد شان مثل زنده می ما بود ولی صد همیشه بعد از وقت مکتب همسرای ما می خود در روز کتاپ موتور کار میکرد و ما می هفته وار به او مزد میداد. اگر چه که بسیار کم بود اما او توانسته بود بایسکل از همان مزد کم پول خرید یک بایسکل را. سدا کند، راستی این قصه او برای حالب بودن من هم تصمیم گرفتم. در وقت مکتب که بیکار بودم با صد در کتاپ کار کم بد روادم با من موافقت کردند. در روز کتاپ موتور من تخنیک موتور را یاد گرفتم و سراز -

یک مدت توانستم نام بسیاری از برنده های موتور را یاد بگیرم و بدانم که چطور ترمز میشوند. - ما می صد برایم هم در هفته پول میداد و من آنرا پیش مادر میسازاندم. تا اینکه بعد از دو سال توانستم پول خرید یک بایسکل کوچک را تهیه کنم. آنروز پیش مادر رفتم و گفتم مادر جان! ((بیسه هایم را برایم بکن بایسکل میخرم)) مادر با عجله بکن آهنگی خود را که قفل بیجی داشت باز کرد و پول هایم را برایم شمار کرد. یک هزار و پنجاه افغانی بود و در آن وقت میتوانستم با آن یک بایسکل بخرم. درین وقت کوجه ما تک تک شد. من با عجله دویدم و رفتم و دروازه را باز کردم صاحب خانه آمده بود و کرایه را مطالبه می کرد. بسیار عصبانی بود چون چند روز از ماه گذشته بود. من پیش خود فکر کردم که به جای خریدن بایسکل بهتر است کرایه خانه را بد هر دو بایدم. کمکی کم بد و آنکه به مادر - چیزی بگویم بولهایم را برای صاحب خانه بردم و از آنجا رفتم با دوستم صله لفظی بایسکل سواری نمودم. صد وقتی ازین قصه خبر شد بسیار متاثر شد و گفت: برویز توجه در چه خوب است. اما من میخواستم تو هم بایسکل داشته باشی. و با من یکجا بایسکل دانسی کنی. ما یک مقداری پول دیگر هم ذخیره کردیم. آنرا برای وقت توحالایک بایسکل بخریم از هر وقت که دوباره بولهایم را جمع کردیم بیسه مرا بیدار کرد. فکر خوبی بود. فردا من صد پدر یکجا رفتیم و بایسکل مورد نظر خود را خریدیم. حالا بسیار با ما است که آنروز ها گذشته و آن بایسکل کوچک از کار افتاده است اما هر وقت بچه ها را با بایسکل های شان می بینم یاد می آید که شوق بایسکل چقدر زیباست مثل یک خواب همیشه با انسان است.

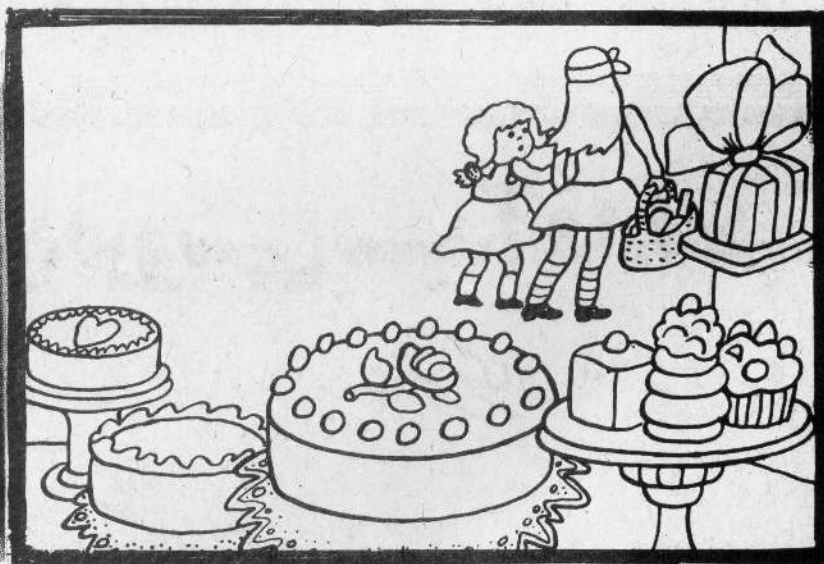
کودکان



اورا راهنمایی کنید!
دخترک برای رسیدن به خانه کدام راه را انتخاب می‌کند؟



برای این عکسها شرح
بنویسید و ایمال ارسال دارید



رنگ آمیزی کنید

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات جدیداً به فعالیت آغاز

نموده

در زمینه انتقال مال التجاره مشتریان محترم از داخل به خارج
کشور و از خارج بداخل با شرایط مناسب در خدمت تا جرات محترم قرار دازد

آدرس: شهر نو مقابر پارک، سرک نمبر ۷، مارکیت جاره عقیدتین تدارک
تلفون: ۲۵۲۶۲

قرطاسیه فروشی سید آقا امیر»

قرطاسیه و مبلات کوه نظر مشتریان را تهیه و به دسترس هر کس دازد
فرومایشر مشتریان را در زمینه

تهیه نموده نشریه بار امر پذیرد

آدرس: چوک شهر کندی

براسم فال گزینش نام



ماه حمل :

استقلال فکری تا نرا حفظ نمایید ، خوست که شما زیر بار سخنان این زبان نمیرود ، دخل و خرج تا نرا کنترل نمایید و به صحت خود متوجه باشید . دید ارتزد یکی که در پیشرو دارید برای شما با اهمیت خواهد بود ، سعی نکنید لجوج باشید .

ماه میزان :

از کارهایی که انجام داده اید بشیمان نباشید ، شما حسن نیست تا نرا ابراز کرده اید بگذارد که جانب مقابل درک نماید که در فکر سعادت و خوشبختی او استید ، مجرد هاسعی نباید در انتخاب شریک زنده کی خود وقت به خرج بد هند ، کارهایی بیهوده را ترک نمایید بهتر است ورزش نمایید تا خستگی های تان رفع گردد .

ماه ثور :

همیشه اندیشه های عالی را نسبت به زنده کی در خود پرورش نمایید بد بینی کار خوبی نخواهد بود ، چرا برای آغاز هر کار دهره و اضطراب دارید بهتر است برخی از کارها را با توکی آغاز نمایید اما مواظب باشید که آنرا از کنترل خود رهاناسازید ، نامی که به شما میرسد حتماً پاسخ باید بگیرد علاقمند نباشید که همیشه دیگران منتظر شما باشد .

ماه عقرب :

قدم به قدم اوشماست ، همه افکار شما را اندیشه های فراگرفته است که میتواند برای زندگی تان درد سرهایی ایجاد نماید ، صاف و ساده با خود بنشینید و تصمیم بگیرید ، بهتر است در مورد تصمیم نهایی مشوره خانواده تان را بگیرید به صحت تان توجه کنید ، ملاقاتی را که در پیشرو دارید رد کنید .

ماه جوزا :

شما هم یک قدم بطرف مقابل بردارید ، آرزو های زیادی در دل دارید اما فکری کنید هر اقدام شما خود خواهی و غرور تا نرا صدمه میزند در این صورت مطمئن باشید که چانس کم موفقیت دارید مجرد هاس دیدارهای عاشقانه خواهند داشت ، تصمیم برای ازدواج عاقلانه است .

ماه قوس :

وسوسه تا نرا دروسازید ، روشن اندیش شوید ، نگذارید ازنم شما استفاده نمایند و شما را به پریشانی های زیاد مبتلا سازند . آرزوهایمتان را بزودی برآورده شده خواهید یافت ، بهتر است از هم سود و زیان روزگار خود را فانر نمایید .

ماه سرطان :

مسافری به خانه تان می آید که بسیار سالهای آرزوی دیدار او را داشته استید تشویق شما کماکان ادامه خواهد یافت اما سرانجام آرامش تا نرا می یابید و کارها به مراد دل تان انجام خواهد یافت ، دل تان را به عشقی که بند ساخته اید عاقلانه نخواهد بود شما برای زنده کی امکانات بهتر دارید .

ماه جدی :

هم حالا هم هر وقت دیگر کاری را که باید انجام دهید ممکن است به اصطلاح ماهی را هر وقت از آب بگیرید تازه است اما برخی از کارهایی است که باید به موقع انجام یابد و شما همیشه در زنده کی بازگوش بوده اید لطفاً بخاطر آینده تان کار امروز را امروز و کار فردا را فردا انجام دهید .

ماه اسد :

شما با رویاهای زنده کی مینویسید ، توصیه ما این نیست که رویاها را از خود دور سازید چون بدون آن زنده کی زیبایی اش را از دست میدهد اما کسی اینطور فکر کنید که واقعیت های هم وجود دارد ، عصبانیت هاسی بیهوده تان برای شما زیان بار خواهد بود ، این هفته از خرید این دست بگیرید .

ماه دلو :

فصل گلهایی را که دوست دارید رسیده است ، انتظار شما به زودی پایان می یابد خود را خوشبخت احساس می کنید به طفل تان برسید ، گفت و گذار زیاد برایتان مفید است ، نگذارید آرزوهای تان را بیگان از دست برون .

ماه سنبله :

بگذارد هر کس درباره شما افکار خود را داشته باشد مهم این است که شما در افکار عامه چهره خشن و زشت ندرارید و بیشتر توجه کنید که ثبات فکری خود را حفظ نمایید ، برای دیدارها و ملاقات های دوستان اهمیت قابل شوید و برغم خستگی و مصروفیت به آنها برسید و با پیشانی بازار آنها استقبال کنید .

ماه حوت :

دوستی را ازوش بدید و دوستان تا نرا آزرده نساازید به زودی یکی از بزرگم های جدی شما بطرف میگردد ، تمایل زیاد به رنگ های روشن پیدا کرده اید ، صحت تان بهتر میشود از غصه های پریشان نجات می یابید و شریک خوب زنده کی برایتان پیدا خواهید کرد .



از نزد

چاپ می کنیم. رفقای های ار - مطالب شعری است به مسؤل سالی ات - رازداری را بخند - صفحه شعریه شد .
 اند موفق باشید . هر مطلب تازه و - بشیر زهت جوادی : جدول جالب که بغیر چاپ می شود . - متقاطع ارسال ات اقبال چاپ - ترویجی کمال یار هروی : اگر - در لابلای مطالب اختصاصی مجله - عکس از دوگان آشنایان تان - می بود ، حتماً تقدیر نامه عنوانی (نزد یک بین) و (رازداری) کاکا نزد یک بین میفرستادید - در سرگرم کرد که جواب به نامه ها قسمت دوم باید گفت که (عاقلان فراموششان شد ، سرد اغ باشید . بی جزئیات نروند) باحوصله - سایره شکیب از ولایت جوزجان با شید .
 محمد هارون (عمر) : (رازداری) او بیده های نیست که از شاخه - با شی (به حوصله شامعد آفرین ها پیش خوب خط نانویی جور می گوید واسم گل های راکه به ترتیب - الفبا نوشته بودید ، دوباره نشان ذوق و سلیقه تان میکند ، انشاء الله (نزد یک بین) تان در درس ها - بیشتر به غوث زلمی علاقه داشته شمارا کدله میکند ، که اگر کامیاب نشدید ، مشروط که شوید .
 سعید (فرملی) از پوهنخسی - طب کابل : دوست عزیز ، (نزد یک بین) شما طرح شما راز (نزد یک بین) در بدن نمود و راز طرح شمارا با (رازداری) در میان گذاشت ، بالاخره منحصرت کارهای نخستین شعری قبول دارند .
 (ترا) آری ترا ، ترا چون به کتاب بهار کد ردل شفق نورس افشاند و ترا ، که آفتاب زندگی قلب بیمار من هستی آری (ترا) دوست دارم
 (رازداری) و ارخطا شد که از قلب داکتری بیبارشود ، کی آنرا - شفیه (. . . .) متعلم صنف

یک واز دور



یازدهم لیسه زرفونه : مطلب (عجایب و غریب) ارسال - ات رسید ولی به نظر (رازداری) (شی) عجیب تر از همه این بود که تخلص شما خوانده نمی شد که (خدای) بود پاکدام کلمه د یگر تکرار دوباره و جیزه ها ، خوش (نزد یک بین) نمی آید .
 - روهینا یفتلی از صنف هشتم متوسطه مریم : از نامه ات تشکر . - سمیرا آذر یفتلی از صنف دهم لیسه مریم : شعر سروده ای تان رسید ، با نطق مورد نظر تان مصاحبه شد .
 - ندا : از لطفت تشکر مطبعت رسید ، (رازداری) برای است آرزوی موفقیت میکند .
 - قدسیه قاسمی مدید از صنف (۱۲) لیسه میدان هوایی و شراره (شرر) متعلم صنف (۱۲) لیسه آریانا : نامه شما با مطلب کوچک آهن و مقناطیس رسید باور کنید که رازداری را جذب کرد ، مقناطیس باشید .
 - شکره نایب تناکارمند آریانا : اطلاعاتی باختر وزارت اطلاعات و کلتور : (رازداری) خواهشمند است که زیاد ناراحت نباش ، اگر مطلب جالب بغیر متنی هنر نشیبه حاضر به چاپ آن خواهد شد .
 - مطلب (مادر) و (عید تمبا رک) به مسؤل صنفه سپرده شد .
 - تصمیم چاپ آن مربوط متعددی - صفحه است .

تنگاهی (ترک بیگرت) را نگه فرستاده بودی (نزد یک بین) را که تکلیف قبلی کرده هم ترا عیب کرده کدله کرد و مسلماً در شفاخانه خلدی تحت ته آوی است . انشا - الله چاپ میشود .
 - محمد طیب لومان امیر تو جسی فرقه جیل السراج پروان : خداوند درد و ولایت را بر فرق (نزد یک بین) بزند که ده سال است قلمک میزند ولی هنوز نسبی تواند مطر شعری بنویسد شعر ارسال ات عالی بود و به مسؤل - صفحه (بوجی خنده) مردم - منتظر چاپید نش باشید .
 - امیر حسین (وحدت) بحصل پوهنسی علم اجتماعی : نوشته ارسال ات درباره (پنج خصلت) ، رازداری را آدم تر ساخت و (نزد یک بین) آرزومند است که خدا کند همین بنسج خصلت به وجود مبارک شما تجلی داشته باشد تا بعد در وجود خود انده گان تا شکر کردی چاپیم .
 - غلام رسول صمیم امیر قطعه قلمه جنگی د هداد میزارشرف : جان برادر ، همین موضوع که شما رازخ میدهد ، (رازداری) (شی) راهم روزی رنج میداد ولی بالاخره کمرم هارا شکست وزندگی را آسان گرفت و فعلاً نه تنه خود را مظلوم فکرمی کند بلکه ظلم را بر علیه (نزد یک بین) بیچاره روا هم میدارد و فعلاً خوش بین ترین (رازداری) دنیا است .
 - طفیمان (گوارا) از صنف (۱۲)



حبیبه صدیقی



عبدالرحمن

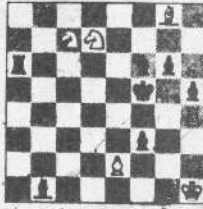


شکیلا نوید

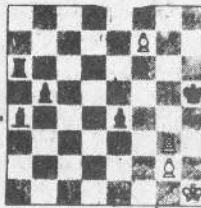
لیسه انصاری : کارتون ارسال اتان مثل پهنسی کولا های بدل گوارای گوارا بود ولی چاپیدن و چاپیدن نش فعلاً معلوم نیست - زیاد نویسی باشید .
 - زمر تیم (آهنگ) سر بازار - بگرام : باید ن مطلب ارسال ات به نام (البالو) دهن (نزد یک بین) به آب گشت ولی خانه بریلو همین حالا بدون نشر نویسد و خوبی های البالو قیمت نمی کیلوی آن بر فرق سر آفتاب تاسر کند .
 - شایسته صافی بحصل امتحان در ولتی طب و شینا عزیز از انستیتو یولی تخنیک : شکرگانه نامه نوشته برده پسند (نزد یک بین) و (رازداری) هم شکرگانه آفران مطالعه کردند و شکرگانه تشکر گفتند .
 - مشترکا چاپ خواهد شد - مشترکا باشد .
 - جللیله سعادت تسلیمی) از - صنف دهم لیسه مخفی ولایت بدخشان : جان نزد یک بین : مار از بود پنه بد شمی آید به دهن فارش سیزمیکند .
 - خواهید گفت که (نزد یک بین) یا (رازداری) مار است که از بود پنه بد شمی آید .
 - بخیر ولی اسامی سال مار است خوش هضم باشید .

پرسش‌ها

شطرنج



طخته رد و حرکت



مات در سه حرکت

جدول

افسی :

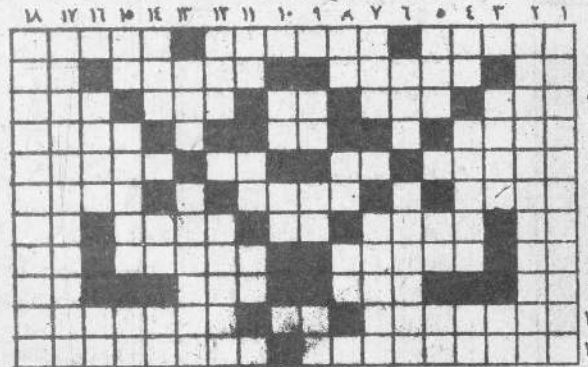
- ۱- کابل زاد - یکی از شعرا ن
- ۲- واحد قیاسی حیوانات بدون سر- تصویر بلبل- نازی یکی هزاره شتمند ویست و هفت بر ۱ ضرب یک تقسیم دو صد و سه
- ۳- جزالبسه مردانه- اگر حرف اخیر را به اول افزودگی جمع ادیب میشود - عضو پرنسده همان نژادی است - ده دوه
- ۴- قصد با حرف اضافه - شبیه از انیسو بولداری
- ۵- سریشی است - خواهند ر شکر- صورت اگر (ت) علاوه گردد بعدا میشود
- ۶- حرف تکرار - سحر - رنگ
- ۷- ظایقه که مورد غضب خداوند قرار گرفت ولی میان تھی - تابان و درخشان - قله بدن - دراز ترین شب سال - از آن طرف به اصطلاح خود را بخاریدن
- ۸- بعد از صفر - معیار منجشر زمین - کاکابو - از آن طرف مال خورده شده

- ۹- جایگاه مغز - امربخواب شدن - مذهب حیوان خیالی است ولی بی سر
- ۱۰- جمع تداخل - انگور - حیوان صفتان
- ۱۱- از آن طرف نویسنده کتاب طلا در مس - حیات - عمودی :
- ۱- کشور سرمایه‌داری
- ۲- نتیجه
- ۳- شاهین سر - کلمه انوسور
- ۴- جای بوسه - آنچه از ترا - شیدن چیزی به زمین بریزد - خان بی یا
- ۵- از آن طرف برهان بی بسا همان است - لژی بی پایان
- ۶- حیوان در بند - منسوب به قرب (از انسو)
- ۷- غم و اندوه - از آن طرف حادثه
- ۸- آجری بر - صف و قطار - اگر (ق) افزود شود به ششمین معنی میدهد
- ۹- معیار وزن محلی ولی میان - تھی - غلات را با آن آرد میکنند

- حرف تکرار
- ۱۰- اندازه از سرانگشت میانه دست تا ارنج میرواید
- ۱۱- خاکیمت که از آن برای ساختن اشیا استفاده میشود - چهره - جماعت بی پایان
- ۱۲- جزمان اما تلاشی - همدم و هی صحبت با حرف اضافه (از آن طرف)
- ۱۳- نقشه انگلیسی - فریفته شده باشد
- ۱۴- طبل - دروازه - بزرگ
- ۱۵- اشاره بدور - از آن طرف بی پایان است - از انسو گنج بی پایان
- ۱۶- واحد پول در عهد شاه
- ۱۷- مخربین
- ۱۸- یکین از فاتحان نامدار پاکستان (یونانی)

تکمیل کنید

دوست بروی می بیند
 مونس زنده بهتر است
 هر قدر بین بلند بسازی
 در بازگشت کاروان لنگه اخیری
 هر باد بارانی در بارانی
 چمچه دراز دست را
 زیبایی کوه در سنگ زیبایی
 سنگرت کنس - هم پول وهم دل
 کسی که سیاه را ندیده سفید
 کسی که شیر نکرده از
 آنکه از نبرد گریزد -
 قوت قوت مرغ هر کجا باشد
 عالم بودن آسان است
 دروغگویی سرده را
 از زندگی بی آبرو

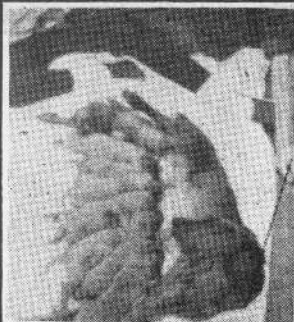




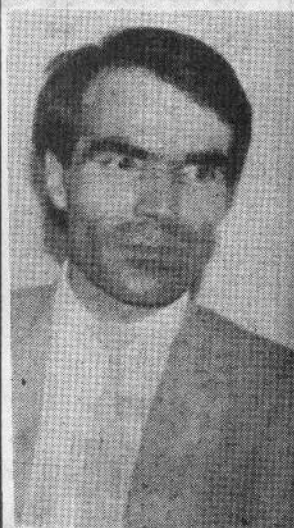
داشته اید . گیلان را غوری به طرف پایین دورید . دید که مجرای گیلان (دهن گیلان) عمود بطرف پایین قرار گیرد . پس از این عملیه می‌توانید دست‌تان را از بست کارت به راحتی دور کنید . شما خواهید دید که آب از گیلان بیرون نمی‌ریزد . درین جا هیچ سحر و جادوی در کار نبود . زیرا فشار هوا از پایین بزرگتر از فشار ما بیخ داخل گیلان است و باعث می‌گردد تا آب از گیلان خارج نشود .

تجربه دلچسپ

ایاچی تصویر می‌نماید : آب در هر صورت ازین گیلان سرچبه شده بیرون می‌ریزد . خوب درین جا می‌تواند دست‌تان را با تجربه دیل غرق حیرت سازید . درین تجربه شما فقط به یک گیلان آب - غوری و یک بست کارت ضرورت دارید . گیلان را تالیه ان با آب ملو نموده و انرا با بست کارت دست‌داشته تان ببوشانید . با یک حرکت سریع در حالیکه بایک دست بست کارت روی گیلان را نگه



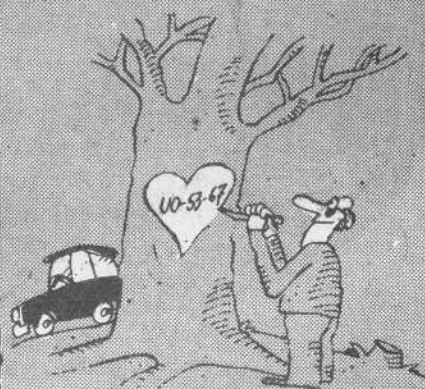
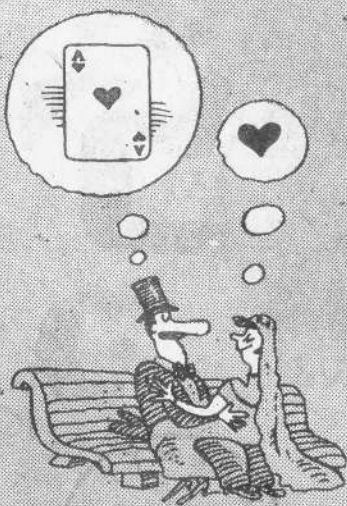
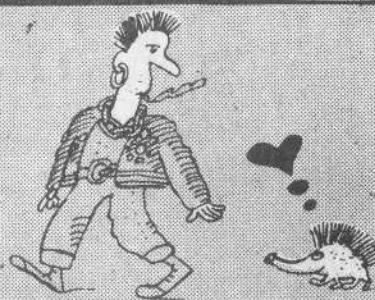
مطلب مربوط به این عکس را در کدام شماره خواننده اید



د عکسها را ما را تشخیص می‌توانید با این شماره .

برای این کارتون‌ها شرح جالب

نوشتند ، به ما ارسال دارند
به بهترین آن جایزه داده می‌شود



سرگرمی‌ها

صحت
طفل
تانا
تضمين
ميكند



آدرس:

بصورت پرچون از نزد بکترين
دکانهاي منزلشان، وطسور
مسده از طاهر لنيقند درکو چي
مارکيتا د شتياب نماييد .



صحت طفل تانا تضمين ميكند

فروشگاه نوار



اجناس مورد نیاز نوار ازین فروشگاه به
قیمت های نازل بدست آورید
النوار همیشه در خدمت شماست
آدرس: معائن زینب ننداری

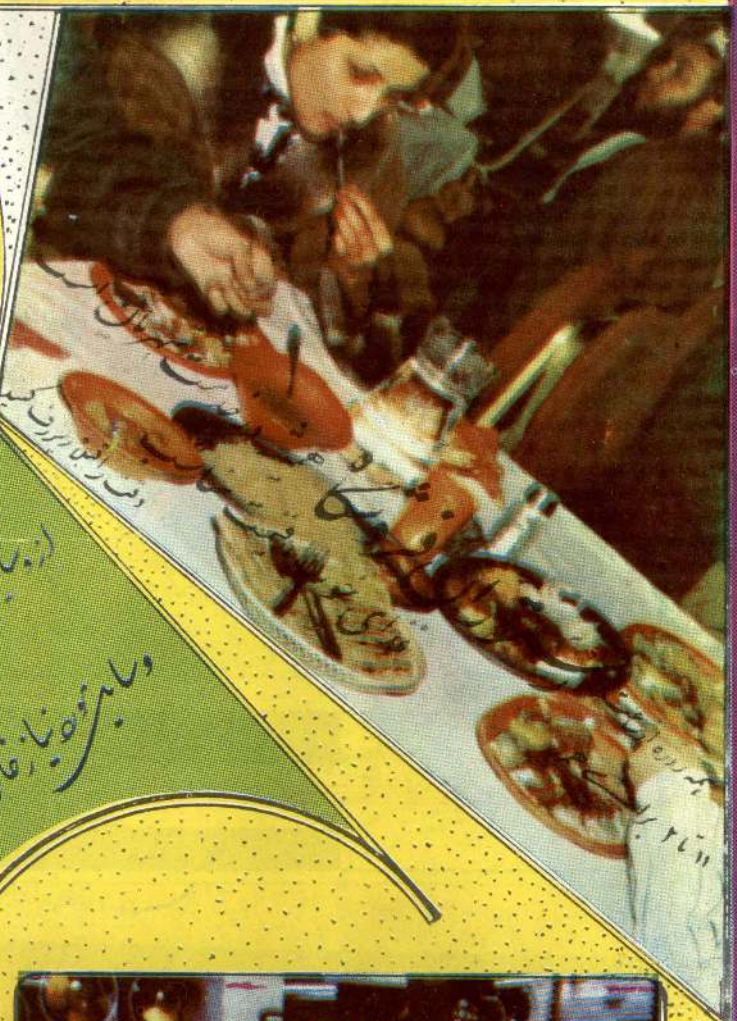
قرطاسیه فروشی وحیدالله

انواع قرطاسیه مورد نیاز موسسات و شاگردان مکاتب به قیمت تازی بدسترس مشتریان و مراجعین
محترم قرار میدهد. قرطاسیه فروشی وحیدالله علاوه از قرطاسیه. مجله میاوان. مجله
جوانان امروز. نشرات اخبار هفته. نگاه. پیام و سایر نشریه هارا نیز برای مشتریان
عرضه میدهد.
وحیدالله پلاستیک که تازه به فعالیت آغاز نموده هر نوع اسناد از قبیل ترخیص. تذکره
و کارتهای شمارا ذریعه ماشین پرس مینماید.

آدرس: میر و میر سید اشرف معائن زینب

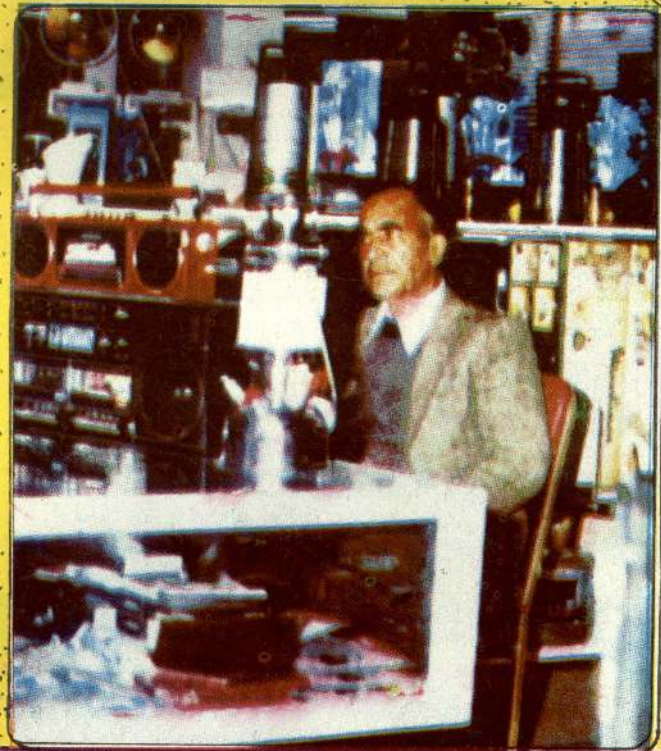
قرطاسیه فروشی شمیریز

نشرات مورد نظر شما: سپاهوش، جوانمرد، روز، اخبار مجله، قرطاسیه و کارتهای ترکیبی همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی
آدرس: متصل بازار امید



زرگترین مارکت فروش
بوهک ساخت وطن

از سال ۱۳۴۳ خریدار نمایه
وبایر فقه نیاز خانواده ما تا دهه سیه



قیمت ۳۰۰۰۰۰۰۰

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**